

## مختصری درباره ادوار فقه اهل سنت و معرفی فقهای آنان

۱-۲ دوره اول: عصر صحابه (این عصر گرچه در حقیقت از سال یازدهم تا حدود پایان قرن اول هجرت را شامل می‌شود، ولی چون در این کتاب زمان صحابه صغار در دوره تابعان ادغام شده است لذا در اینجا بیشتر به کبار صحابه توجه شده است، یعنی از سال یازدهم تا پایان خلافت خلفا راشدین: سال چهل هجرت، در عین حال این مطلب منافات ندارد با اینکه از صحابه صغار نیز أحياناً بحثی به میان آید).

۱-۱-۲ پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام، بتدریج بین پیروان آن حضرت در پاره‌ای از مسائل اختلاف بروز کرد. نخستین و مهمترین مسأله مورد اختلاف مسأله جانشینی آن حضرت بود؛ گروهی از مسلمانان معتقدند که نصب امام معصوم مفترض الطاعة برای حفظ و بسط و نشر شریعت و برای تبیین مقررات کتاب و سنت به دلیل عقل بر شارع مقدس واجب است و این کار را هم پیامبر گرامی اسلام در سال دهم هجرت پس از آخرین حج خود در غدیر خم نسبت به علی بن ابی طالب علیه السلام انجام داده است و پس از او هم نسبت به فرزندان او انجام گرفته است؛ این جماعت «شیعه» نامیده می‌شوند و چون امام را مانند پیامبر، معصوم و در قول و فعل و تقریر مفترض الطاعة می‌دانند لذا ناگزیر باید به همانگونه که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بزرگوار قولاً، فعلاً و تقریراً تبعیت می‌کنند، پس از رحلت ایشان هم از جانشینان ایشان پیروی کنند. گروهی دیگر از مسلمانان نصب جانشین را اساساً واجب نمی‌دانند، مانند خوارج و یا اگر واجب بدانند به وجوب عقلی آن قائل نیستند بلکه آن را سمعاً واجب می‌دانند، مانند جُبائیان و اصحاب حدیث، و یا اگر به وجوب عقلی آن معتقد باشند بر عقلاً واجب می‌دانند نه بر شارع<sup>۱</sup> بنا بر این معتقدین به عدم وجوب نصب جانشین از سوی پیامبر خود به این وظیفه اقدام کرده‌اند و به تصویب شورا در آغاز ابوبکر و سپس عمر و عثمان و علی علیه السلام را بر این منصب گماشتند. این جماعت «اهل سنت» نامیده شدند.

۱. شرح تجرید علامه، ۲۲۶.

از همین جا نه تنها در امر اجتهاد اختلاف پدید آمد بلکه اساساً راه این دو فرقه در تحول اجتهاد در فقه و حقوق اسلامی از هم جدا شد.

۲-۱- شیعه تا زمانی که خود را از دسترسی به پیشوایان خود متمکن می‌دید چندان نیازی به اجتهاد به معنای وسیع آن احساس نمی‌کرد و در نتیجه تا زمان غیبت کبری به طور گسترده به اجتهاد نپرداخت ولی بعد از آن، دامنه اجتهاد را گسترش داد. بنابراین به نظر بنده مناسب است دوره امامان را برای شیعه دوره‌ای از ادوار حقوق اسلام قرارداد به طوری که زمان صادقین علیهم‌السلام بویژه زمان حضرت صادق مخصوصاً اواخر عمر پربرکت ایشان تحولاتی پدید آمد که در مباحث آینده به آنها اشاره خواهد شد (۳-۱) البته این تحولات را نباید تحولی در اساس استنباط دانست. اما اهل سنت از زمان رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یعنی آغاز دوره صحابه (عصر خلفای راشدین) تا حدود غیبت کبری را به سه دوره از ادوار تاریخ فقه منقسم دانسته‌اند.

- دوره کبار صحابه: خلفای راشدین تا زمان وفات علی بن ابی طالب علیه‌السلام یعنی سال چهل هجرت؛

- دوره صغار صحابه و تابعان: از حدود سال چهل و یکم تا اوائل قرن دوم؛

- دوره پیشوایان از مجتهدان: از اوائل قرن دوم تا نیمه قرن چهارم هجرت.<sup>۱</sup>  
بعضی دیگر از ایشان این سه دوره را به عنوانهای: دوره صحابه، دوره تابعین و دوره ائمه مجتهدین ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### وحدت قراءات قرآن

۲-۱- در دوره صحابه چند امر جلب توجه می‌کند که در تاریخ فقه و حقوق اسلامی تأثیر فوق العاده‌ای دارد؛ مهمترین آنها جمع قرآن است. چنانکه در گذشته نیز اشاره شد. (۲-۱-۱) اهل سنت به استناد پاره‌ای از احادیث<sup>۳</sup> جمع قرآن را از وقایع این عصر می‌دانند و بر این عقیده‌اند که قرآن در زمان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بتدریج نازل می‌شد و پیامبر نیز آنها را به صورت تدریجی به مردم تبلیغ می‌فرمود و مردم هم برخی آنها را حفظ می‌کردند و گروهی، از جمله کتاب وحی آنها را می‌نوشتند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ترتیب

۱. رک. تاریخ التشریح الاسلامی، شیخ محمد خضری بک.

۲. رک. تاریخ المذاهب الفقهیة، شیخ ابو زهره.

۳. علامه خوئی رحمته‌الله‌علیه اهم این احادیث را در کتاب البیان جمع کرده‌اند.

آیات را از لحاظ سوره و آیه به آگاهی آنان می‌رساند ولی تا زمانی که آن حضرت حیات داشتند کسی به جمع این صفحات و تبدیل آنها به یک مصحف اقدام نکرد.<sup>۱</sup> پس از رحلت آن بزرگوار، در زمان خلافت ابوبکر به علت این که در جنگ یمامه بسیاری از حفاظ قرآن کشته شده بودند و خلیفه از این وحشت داشت که مبادا چیزی از قرآن از بین برود لذا طبق توصیه عمر به زید بن ثابت دستور داد که این صفحات متفرق (صُحُف) را به صورت یک مُصْحَف درآورد و أحياناً اوراق را به هم دوخت تا چیزی از آن ضایع نشود و در این زمینه زید بن ثابت به حفظ و کتابت خود اکتفا نکرد بلکه از دیگر نویسندگان و حافظان و نیز از آنچه خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، کمک خواست و سرانجام قرآن را به صورت یک مصحف درآوردند، این مصحف در زمان ابوبکر نزد او و سپس در زمان عمر پیش او و سپس در اختیار دخترش، حفصه باقی ماند تا در زمان عثمان به علت وحشتی که در اثر انتشار حفاظ قرآن در شهرهای مختلف اسلامی و اختلافاتی که أحياناً در قراءت برخی از کلمات در بین ایشان وجود داشت، در دل خلیفه پدید آمد، از حفصه درخواست کرد تا نسخه مزبور را در اختیار او نهاده و از روی آن چند نسخه استنساخ نموده و به شهرهای مهم اسلامی گسیل دارند. عثمان به زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث دستور داد تا چند نسخه تهیه کنند. بعد از آماده شدن آنها نسخه متعلق به حفصه را به او بازگرداند و نسخه‌های تهیه شده را برای کوفه، بصره، دمشق، مکه و مدینه فرستاد و یک نسخه را نیز برای خود نگه داشت که به مُصْحَف امام معروف شد و دستور داد جز این نسخه‌ها هر نسخه دیگری را خواه کامل و یا ناقص بسوزانند.

اگر مقصود از جمع ابوبکر و یا هرکس دیگر این است که در گذشته اوراق قرآن به هم دوخته و صحافی نشده بود، در زمان اینان به هم دوخته و صحافی شد و یا در گذشته بر روی شاخه‌هایی از درخت خرما یا بر روی سنگ نوشته شده بود ولی در زمان این کسان أحياناً بر روی پوست یا چیز دیگر منتقل شد، اینها اموری است ممکن، لیکن نمی‌توان آن را جمع و تدوین قرآن نامید. ولی اگر مقصود این است که قرآن در زمان خلفا به صورت یک کتاب درآمد و قبل از آن چنین نبود، این مطلب قطعاً درست نیست.

۱. تاریخ التشریح الاسلامی، خضری بک، ۸۸.

علامه خوئی رحمته الله پس از آن که اهم احادیث مزبور را، که ۲۲ روایت است، در کتاب البیان گرد آورده و از چند جهت در آنها خدشه کرده‌اند.

نخست از این جهت که روایات خود با هم متعارض و متناقض است و سپس دوازده وجه نقض را ذکر کرده‌اند که از جمله آنها این است که این روایات بعضی جمع را به ابوبکر نسبت داده و برخی به عمر و گروهی به عثمان و دیگر اینکه در متصدی، ملاک و مأخذ جمع و نظایر آن با هم متعارضند.<sup>۱</sup>

دوم اینکه روایات با روایات دیگر، که باز از طرق اهل سنت است و در کتب معتبر آنان مذکور است، متعارض است؛ چه آن روایات دلالت دارد بر اینکه جمع در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله انجام گرفته است<sup>۲</sup> و بعلاوه با حدیث ثقلین که از طریق فریقین نقل شده، منافات دارد، چه در آن از قرآن به لفظ کتاب تعبیر شده است و اگر بگویند به صفحات متفرق و یا مکتوب در سینه‌ها «کتاب» اطلاق شده است، در پاسخ گفته می‌شود: این اطلاق مجازی است و بدون قرینه لفظ را نمی‌توان بر آن حمل نمود.

سوم اینکه روایات مذکور با قرآن هم متعارض است؛ زیرا در قرآن، هم از خود قرآن به کتاب تعبیر شده است «ذلک الکتاب لا ریب فیہ»، بعلاوه تحدی قرآن به یک سوره و یا ده سوره و مانند خود قرآن دلیل است بر اینکه سوره قرآن از آغاز از هم متمایز بوده به طوری که حتی بین مشرکان و اهل کتاب هم انتشار داشته است.

چهارم اینکه با عقل هم جور در نمی‌آید، چه در آن روایات ملاک قرآن بودن آیات، شهادت دو نفر و أحياناً یک نفر قائم مقام دو نفر قرار داده شده است؛ در حالی که عظمت قرآن فی نفسه و اهتمام پیغمبر و مسلمانان و منزلت بزرگ حافظان و حتی قاریان اقتضا دارد که اشتهار و وضوح قرآن به مثابه‌ای باشد که حتی کودکان هم از آن بی اطلاع نباشند، چه رسد به بزرگها و أحياناً بزرگان و اصحاب پیغمبر.

پنجم اینکه اجماع قاطبه مسلمانان بر این قائم است که قرآن جز به تواتر ثابت نمی‌شود، در حالی که روایات مزبور دلالت دارد بر اینکه أحياناً حتی به شهادت یک نفر هم قناعت می‌شده است.<sup>۳</sup>

خلاصه اینکه بدون شک، قرآن در زمان خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جمع شده است و

۱. رک. البیان، ۲۶۶-۲۶۸.

۲. تعدادی از این روایات با ذکر مأخذ در ص ۲۶۵-۲۶۸ کتاب البیان آمده است.

۳. رک. البیان، ۲۷۴.

بر فرض که موقع دیگر هم جمع شده باشد به یقین مسأله شهادت دو نفر یا یک نفر صحیح نیست.

آری خلیفه سوم در راه جمع به معنای توحید قراءت یعنی تثبیت قراءتی که بین مردم شایع بوده و از پیغمبر صلی الله علیه و آله به تواتر رسیده بود، کوشش فراوان به کار برد و این عمل از این جهت که موجب توحید کلمه و از بین بردن موجبات تفرق و تشتت است بسیار قابل تقدیر است.<sup>۱</sup>

#### محدودیت نقل حدیث در دوره اول

۴-۱-۲ از احادیث بسیاری که از طریق اهل سنت نقل شده است، به دست می‌آید که خلفای راشدین و حتی صحابه دیگر در این دوره حتی الامکان سعی می‌کردند که کمتر پیرامون نقل احادیث بگردند و هرچه بیشتر در این باره احتیاط و تثبیت کنند؛ گاهی ناقل حدیث را از نقل حدیث منع می‌کردند، گاهی از او شاهد می‌خواستند و بالاخره گاهی هم او را به سوگند وادار می‌کردند، زیرا خوف آن را داشتند که مبادا دروغ و خطا بستن بر پیغمبر صلی الله علیه و آله انتشار یابد<sup>۲</sup> و یا أحياناً با قرآن خلط شود و از اهمیت قرآن بکاهد.<sup>۳</sup> در هر حال همین امر موجب شد که در این دوره سنت کمتر نقل شود و تنها در صورت لزوم روایاتی که نسبت آنها به پیغمبر صلی الله علیه و آله به ثبوت رسیده است نقل گردد.<sup>۴</sup>

#### امتیازات دوره اول

۵-۱-۲ امتیاز اول. در این دوره بنیان ادله اربعه (کتاب، سنت، اجماع، رأی) برای استنباط احکام نهاده شد. در آغاز، اهل استنباط برای به دست آوردن حکم به نصوص کتاب و یا احادیث مورد وثوق مراجعه می‌کردند، اگر از نصوص و یا ظواهر آن حکم مسأله را به دست می‌آوردند فیها و الا به فقها و مفتیان رجوع می‌کردند. اگر مسأله‌ای عام البلوی بود و یا با مصالح عمومی سروکار داشت و یا مسأله شخصی حائز اهمیت بود، مثلاً مصداق

۱. همانجا. ۲. رک. تاریخ التشریح الاسلامی، ۹۰-۹۴.

۳. علم الحدیث، مدیر شانه‌چی، (مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۴ ش)، ۲۷. به نظر می‌رسد چون - به طوری که ذکر شد - قرآن در زمان خود پیغمبر صلی الله علیه و آله

جمع شده بود لذا حدیث نمی‌توانست با قرآن خلط شود.

۴. رک. تاریخ التشریح الاسلامی، ۹۰-۹۴.

«مأفاه الله...» به ظاهر آن استناد کرد و اراضی فتح شده را تقسیم نکرد.<sup>۱</sup>  
 استناد به رأی در این دوره در مواردی که نص خاصی از آیات و احادیث وجود نداشته و مسأله تقریباً جنبه خصوصی داشته است جای هیچگونه شک و تردید نیست؛  
 عمر در آن هنگام که شریح را برای قضا به کوفه فرستاد، به او گفت: «انظر ما يتبين لك في كتاب الله فلا تسأل عنه أحداً و ما لم يتبين لك فاتبع فيه سنة رسول الله ﷺ و ما لم يتبين لك في السنة فاجتهد فيه برأيك.» و به ابوموسی اشعری نوشت: «القضاء فريضة محكمة او سنة متبعة ثم قال: الفهم فيما تلجلج في صدرك فما ليس في كتاب ولا سنة اعرِف الأشباه و الامثال و قيس الأمور عند ذلك» و موارد بسیار دیگر.<sup>۲</sup>  
 بنابراین آنچه دانسته شد منابع استنباط احکام و حقوق اسلامی در این دوره چهار چیز بود:

- قرآن، در صورتی که فقها از نصوص یا ظواهر قرآن می توانستند استفاده کنند تنها به آن استناد می کردند؛ زیرا قرآن اساس دین و مهمترین منبع استنباط احکام است.  
 - سنت، در صورتی که از نصوص و ظواهر قرآن نمی توانستند استفاده کنند به سنت استناد می کردند، البته در صورتی که به روایت آن وثوق و اعتماد پیدا می کردند.  
 - رأی، در صورتی که حکم را در قرآن و سنت نمی یافتند و مسأله هم از مسائل جزئی بود مفتی به اقتضای رأی خود فتوا می داد.  
 - اجماع، در صورتی که حکمی در قرآن و سنت یافت نمی شد و مسأله هم از مسائلی بود که لازم بود نظر همه اهل استنباط و احیاناً عامه ملت به دست آید، در صورت دست یابی به آن بر طبق آن فتوا داده می شد.

مقصود از رأی این نیست که مفتی بدون مراجعه به کتاب و سنت از روی هوای نفس خود فتوا دهد، چه رأی به این معنی نه تنها از نظر شیعه بلکه بدون تردید از نظر اهل سنت هم بی اعتبار است؛ بلکه مراد از رأی آن است که هرگاه اهل استنباط کتاب و سنت، دلیل نص یا ظاهری نیابند بر مبنای آنچه شارع مقدس بیان داشته است و رعایت اهداف و مقاصد کلی شرع فتوا می دهند. در این صورت چنان که از سخن صاحب التشریح الاسلامی هم به دست می آید،<sup>۳</sup> «رأی» را نباید بر خصوص قضا مقصور دانست بلکه با مصالح مرسله و مانند آن هم تطبیق می کند. خلاصه همانگونه که

قاعده کلی بود که به همه افراد اجتماع مربوط می شد و یا لااقل با جامعه بزرگی مانند همه فقها در ارتباط بود، در این صورت با دیگر صاحب نظران درباره حکم مسأله استشاره می شد اگر بر حکم آن اتفاقی به دست می آمد به همان امر مورد اتفاق حکم می شد و الامفتی به رأی خود فتوا می داد. در اینجا مناسب است چند مثال آورده شود:  
 مثال اول. در آن هنگام که مسلمانان، ارض سواد (عراق و فارس) را فتح کردند، صحابه در توزیع اراضی بین فاتحین اختلاف کردند: مقاتلان می خواستند اراضی تقسیم شود و درباره آن به آیه «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِدَى الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ...»<sup>۱</sup> استدلال می کردند، چه عموم آیه، شامل اراضی هم می شود ولی عمر، خلیفه دوم، تقسیم را به مصلحت نمی دانست. به عقیده او آیه تنها اموال منقول را دربر می گرفت و نمی بایست اراضی بین جنگجویان تقسیم می شد و باید از جزیه آنها برای سد غور (مرزبانی) و حمایت بلاد (کشورداری) استفاده شود. بعلاوه در صورت تقسیم این امکان وجود داشت که در آینده فرزندان از آنها به جای بمانند که شایستگی تملک آنها را نداشته باشند. پس از سه روز مجادله عمر به این نص قرآنی که مؤید قول او بود برخورد: «ما افاء الله علی رسوله من اهل القرى فلله و للرسول و لذی القربى و الیتامى و المساکین و ابن السبیل کی لا یكون دولة بین الاغنیاء منکم و ما اناکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا...»<sup>۲</sup>. پس از آن که عمر این آیه را تلاوت کرد همه پذیرفتند و از نظر اول خود برگشتند.<sup>۳</sup>

مثال دوم. مادر مادری نزد ابوبکر آمد و ارث خود را از پسر دخترش که مادر او مرده بود، خواست. ابوبکر به زن گفت: در کتاب خدا حقی برای تو نمی شناسم، سپس به صحابه رو کرد و سؤال کرد آیا کسی هست که بداند پیغمبر خدا ﷺ در این باره چه فرموده است؟ مغیره بن شعبه گفت: پیامبر درباره او به شمس حکم کرده است، ابوبکر گفت: چه کسی با تو به این مطلب گواهی می دهد؟ کسی برخاست و گواهی داد؛ ابوبکر به آن حکم کرد.<sup>۴</sup>

برای استناد به آراء اهل استنباط می توان به مثال اول تمسک جست. در آن مسأله خلیفه در آغاز با مردم استشاره کرد آنگاه با دست یافتن به آیه شریفه

۱. انفال، ۴۱. ۲. حشر، ۷.

۳. تاریخ التشریح الاسلامی، ۱۰۲ و تاریخ المذاهب الفقهية، ۱۵.

۴. تاریخ المذاهب الفقهية، ۱۶.

ابوزهره معتقد است اهل استنباط با تأمل و تفکر، حکمی را به دست می آورند که هرچه بیشتر به کتاب و سنت نزدیک باشد چه این حکم در نتیجه به دست آوردن علت از مورد نص باشد که قیاس نامیده می شود و چه به علت دست یابی به مقاصد و اهداف شارع باشد که احياناً مصلحت نامیده می شود.<sup>۱</sup>

البته اگر رأی به حجت معتبر، اعم از علم و یا علمی مستند باشد از نظر شیعه هم حجت است ولی اگر از راه ظن حاصل گردد اعم از آن که دلیلی بر اعتبار آن قائم نشده باشد، مانند شهرت و یا دلیل بر عدم اعتبار آن قائم شده باشد، مانند قیاس بدون شک از نظر شیعه ارزشی بر آن مترتب نیست. بعلاوه از طریق اهل سنت هم روایات بسیاری در مذمت آن وارد شده است.<sup>۲</sup>

در گذشته مثالهایی در مورد برخی از مصادیق رأی آورده شد. اینک مثالهای دیگر در همین زمینه:

مثال سوم. ابوبکر در مورد کلاله گفته است: «أَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي فَإِنْ أَصَبْتُ فَمِنَ اللَّهِ وَإِنْ أَخْطَأْتُ فَمِنِّي وَمِنَ الشَّيْطَانِ: الْكَلَالَةُ، دُونَ الْوَلَدِ وَالْوَالِدِ.

مثال چهارم. عبدالله بن مسعود در حکم مفوضه گفته است: «أَقُولُ فِيهَا بِرَأْيِي فَإِنْ يَكُنْ صَوَابًا فَمِنَ اللَّهِ وَإِنْ يَكُنْ خَطَأً فَمِنِّي.»

روایات بسیار دیگری هم در این زمینه وجود دارد و حتی گفته اند: «رأی» به این معنا را خود پیامبر هم تقریر فرموده است.

مثال پنجم. پیامبر در آن هنگام که معاذ را به یمن می فرستاد، فرمود: بِمَ تَقْضِي؟ قَالَ: بِكِتَابِ اللَّهِ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ قَالَ: بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، قَالَ: فَإِنْ لَمْ تَجِدْ قَالَ: أَجْتَهُدُ بِرَأْيِي وَلَا أَلُو، فَقَالَ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَا يَرْضَى اللَّهُ.

امتیاز دوم. از جمله امتیازات دیگر این عصر سادگی استنباط و عدم وجود «إن قلت، قلت» های دوره های متأخر است.

امتیاز سوم. در این عهد افرادی به عنوان فقاهت مشهور شده اند: از جمله خلفای راشدین، عبدالله بن مسعود، ابو موسی اشعری، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت. در ادامه همین بخش در مورد معرفی اجمالی این افراد اشاراتی به میان خواهد آمد.

امتیاز چهارم. دیگر اینکه مسائل مورد تفقه و استنباط غالباً از قبیل طلاق، نکاح، میراث و غنیمت بوده که جنبه مادی داشته است و بندرت مسائل عبادات مورد بحث و اختلاف واقع می شده است.

امتیاز پنجم. در این دوره کس یا کسانی وجود داشته اند که رأی آنان قاطعیت داشته و اختلاف را از بین می برده است.

امتیاز ششم. اجتهاد در این دوره جنبه هنر و صناعت به خود نگرفته بود برخلاف ادوار بعد.

امتیاز هفتم. در این دوره اهل علم منصفانه به خطا و اشتباه خود اعتراف می کرده اند.

امتیاز هشتم. در این دوره تألیف کتاب نیز آغاز شده است، صرف نظر از قرآن مجید که جمع آن را به دوران صحابه نسبت داده اند و کتاب منسوب به علی رضی الله عنه کتابهایی هم به: سلمان، ابوذر، ابورافع، علی بن ابی رافع و سلیم بن قیس نسبت داده شده است.<sup>۱</sup>

### فقه های دوره اول<sup>۲</sup>

۱-۲ به طوری که ذکر شد (۱-۲) این عصر، که به عصر صحابه نامگذاری شده است، گرچه از نظر تاریخی از سال یازدهم تا حدود پایان قرن اول هجرت را در بر می گیرد ولی چون زمان صحابه صغار در دوره دوم (عصر تابعان) مورد بحث قرار می گیرد لذا در اینجا بیشتر به کبار صحابه توجه شده است و بعد از ترجمه مختصری از خلفای راشدین چند نفر از صحابه به عنوان نمونه معرفی می شوند:

ابوبکر بن ابی قحافة (۱۳ هـ). عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تميم بن مرّة بن لؤی قرشی تیمی معروف به ابوبکر، اولین خلیفه بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. وی در مکه به دنیا آمد و در سال ۱۳ هجری از دنیا رفت. ابوبکر که مردی نسل شناس و تاجر پیشه و از معروفین قریش بود در همان آغاز، بعد از اسلام حضرت خدیجه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و زید بن حارثه به اسلام تشریف یافت و در اثر دعوت

۱. برای اطلاع بیشتر درباره این امتیازات به کتاب ادوار فقه، ص ۴۹۷ به بعد مراجعه شود.

۲. ترجمه صحابه پیامبر در این بخش آورده می شود و در بخش سوم تکرار نخواهد شد.

او عثمان بن عفان، زبیر بن عوام، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحة بن عبیدالله. اسلام آوردند البته درباره تقدم و تاخر اسلام آوردن مسلمانان اقوال زیادی است که می توان به تاریخ پیامبر اسلام تألیف مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی با اضافاتی از اینجانب، مراجعه کرد.

به طوری که در تاریخ اسلام آمده است دشمنان اسلام مصمم شدند مردانی از قریش را برای کشتن رسول خدا مأموریت بدهند و خداوند پیامبر را از این توطئه آگاه کرد و امر به هجرت نمود. پیامبر تبانه مکه را ترک کرد و علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شب (لیلة النبی) سر رسول خدا بیتوته کرد. رسول خدا در شب پنجشنبه اول ماه ربیع سال چهاردهم بعثت رهسپار غار «تور» شد و ابوبکر در این سفر همراه پیامبر بود. آیه شریفه «ثانی اذھما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا» اشاره به همین واقعه است.

ابوبکر در سال ششم و هفتم دو مأموریت یافته است یکی سریه غمیم و دیگری سریه نجد. مدت حلافت ابوبکر دو سال بود. (اسد الغابه، ۲/۳: ۲۰۵؛ الاستیعاب، ۲/۲: ۲۴۳؛ المعارف، ۹۸: ضقات ابن سعد، ۱۶۹/۳)

عمر بن خطاب (۵۷۳) ابوجناب، عمر بن خطاب بن نفیل قرشی عدوی، دومین خلیفه بعد از پیامبر و نخستین خلیفه ای بود که لقب «امیرالمؤمنین» گرفت. مقارن ظهور اسلام مناصب کعبه به ده طائفه اختصاص داشت. منصب سفارت به دست عمر بن خطاب از طائفه بنی عدی بود عمر در آغاز بعثت از مخالفین مسلمانان بود، سپس اسلام آورد و این امر، به دلیل موقعیت خاص او موجب تقویت مسلمانان شد. عمر برخلاف بقیه مسلمانان مخفیانه به مدینه هجرت نکرد. او خود را به سلاح مجهز ساخت و پیش از حرکت به مدینه در غبه حضور یافت و در ملاعام به طواف پرداخت. او در جنگ بدر، احد، خندق، بیعت رضوان، خیبر و فتح و حنین و جز اینها حضور داشت و در برابر کافران با شدت تمام می ایستاد. به طوری که در کتابهای تاریخی منعکس شده است عمر در دوران خلافت خود در بهات سادگی می زیست. در زمان خلافت او فتوحات بسیاری صورت گرفت، مانند فتح عراق، شام، مصر، الجزیره، بلاد فارس و خوزستان. بالاخره، عمر بعد از ده سال خلافت به دست ابولؤلؤ ضربت خورد و بعد از سه روز از

دنیا رفت و در کنار قبر پیامبر دفن شد. (اسد الغابه، ۴/۵۲-۷۸: الاصابه، ۳/۲۶۵) عثمان بن عفان (۳۵هـ). بن ابی العاص بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف قرشی اموی از جمله مسلمانان نخستین بود. او بعد از اسلام آوردن با دختر پیامبر به نام رقیه ازدواج کرد و به همراه او به حبشه هجرت کرد. بعد از رقیه با دختر دیگر پیامبر ام کلثوم، ازدواج کرد.

عثمان در جنگ بدر حضور نداشت زیرا همسرش رقیه در بستر بیماری بود و روز اعلام خبر پیروزی لشکر اسلام از دنیا رفت. عثمان در بیعت رضوان نیز حضور نداشت زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را برای ابلاغ پیام صلح به سوی مکه فرستاده بود. یکی از نقاط ضعف عثمان در دوران خلافتش این بود که امرای بلاد را از خویشان ناصالح خود قرار داد: معاویه را بر شام، سعید بن عاص را بر بصره، عبدالله بن ابی سرح را بر مصر و عبدالله بن عامر را بر خراسان ابقاء یا منصوب کرد. این امر موجبات نارضایی مردم را فراهم آورد و در نهایت زمینه قتل او را فراهم ساخت. از ویژگیهای دوران خلافت او جمع قرآن و تهیه مصحف هایی با قراءات یکسان و ارسال آنها به بلاد مختلف اسلامی بود. (الاصابه، ۲/۲: ۴۶۲؛ اسد الغابه، ۳/۳۷۶)

علی بن ابی طالب علیه السلام (۴۰هـ). بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف قرشی هاشمی بنابر قول بیشتر علما، نخستین مردی است که اسلام آورد. هنگام بعثت ده ساله بود. او در دامن رسول خدا پرورش یافت و همواره در کنار پیامبر بود. در همه مشاهد به جز غزوه تبوک حضور داشت و در اکثر جنگها پرچم سپاه اسلام به دست ایشان بود. آنگاه که پیامبر بین اصحاب عقد اخوت جاری می کرد علی را برادر خویش خواند.

حضرت علی علیه السلام برغم اینکه در روز غدیر از طرف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به جانشینی خود منصوب شد و با توجه به اینکه بعد از انتخاب خلیفه اول و دوم با توجه به مصالح اسلام و مسلمین سکوت کرد یکی از افرادی بود که برای تصدی خلافت بعد از خلیفه دوم در نظر گرفته شد و عبدالرحمن بن عوف در آغاز با شروطی خلافت را به ایشان پیشنهاد کرد ولی حضرت برخی از آن شرطها را نپذیرفت.

غالب مورخین می نویسند: علی بعد از رحلت پیامبر همواره متصدی نصرت علم و فتوا بود. مردم بعد از کشته شدن عثمان با علی بیعت کردند ولی دیری نگذشت گروهی از صحابه چون طلحه، زبیر و عایشه به خونخواهی عثمان برخاستند و بیکار جمل را آفریدند و سپس معاویه، که در زمان عثمان و عمر امارت شام را بر عهده داشت، به

مقابله با حضرت پرداخت و پیکار صفین را به وجود آورد.<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در مقدمه شرح نهج البلاغه در باب بیان فضائل علمی حضرت علی علیه السلام بعد از ذکر مراتب علمی ایشان در علوم الهی و دیگر علوم درباره مرتبت آن حضرت در علم فقه می نویسد: علی اصل و اساس علم فقه بود. هر فقیهی در اسلام از آن بزرگوار بهره مند بوده است؛ اصحاب ابوحنیفه مانند ابویوسف و محمد بن الحسن فقه را از ابوحنیفه آموخته اند، شافعی فقه را بر محمد بن الحسن و احمد بن حنبل بر شافعی قراءت کرده است و ابوحنیفه فقه را از جعفر بن محمد علیه السلام و او از پدرش و در نهایت از علی علیه السلام أخذ کرده اند و اما مالک بن انس فقه را از ربیعة الرأی و او از عكرمة و او از عبدالله بن عباس و او از حضرت علی أخذ کرده است. اما بازگشت فقه شیعه به آن بزرگوار روشن است و علاوه بر اینها فقهای صحابه نیز از آن حضرت بهره مند بوده اند، مانند عمر بن خطاب و عبدالله بن عباس. عمر در مسائل مشکل که برای خود او و یا صحابه دیگر پیش می آمد به ایشان رجوع می کرد و خود در این باره گفته است: «لو لا علی لهلك عمر» یا «لا یفتین أحد فی المسجد و علی حاضر». عامه و خاصه این روایت را از پیامبر نقل کرده اند<sup>۲</sup>: «أقضاكم علی» قضاء همان فقه است؛ بنابراین علی ائمه صحابه است.

ابن ابی الحدید در ادامه درباره شجاعت، قدرت، سخاوت، بردباری، جهاد در راه خدا، فصاحت، اخلاق نیکو، زهد در دنیا، عبادت، قراءت قرآن، تدبیر و سیاست ایشان با دقت تمام به اختصار سخن گفته است.<sup>۳</sup>

سید رضی (ره) در خصائص الائمه علیهم السلام می نویسد: حضرت در سیزدهم رجب سی سال پس از عام الفیل در بیت الحرام در مکه به دنیا آمد. مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف نام داشت. آن حضرت در سال چهلیم هجرت در بیست و یکم رمضان در سن ۶۳ سالگی - بنا بر قول صحیح - در کوفه به شهادت رسید. در موضع قبر ایشان اختلاف است و قول صحیح، بدون تردید، این است که آن بزرگوار در قریه نجف مدفون است و زیارت امام صادق علیه السلام در این مکان دلالت بر این امر دارد.<sup>۴</sup>

مُعَاذُ بْنُ جَبَل (۱۸ هـ). بن عمرو بن أوس انصاری خزرجی، ابو عبدالرحمن، از صحابه

۱. الاصابه، ۵۰۷/۲.

۲. سیوطی، جامع صغیر، ۵۸/۱ به نقل از مسند ابی یعلی.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۱۱-۳۰.

۴. خصائص الائمه علیهم السلام: خصائص امیر المؤمنین، ۳۹.

بزرگ و عالم به حرام و حلال و یکی از شش نفری بود که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به جمع قرآن پرداخت. در سنین جوانی اسلام آورد و پیامبر بین او و جعفر بن ابی طالب عقد اخوت بست. در عقبه از جمله هفت نفر از انصار بود. در بدر، احد، خندق و جز اینها حضور داشت. پیامبر بعد از غزوة تبوک او را به عنوان قاضی و راهنمای مردم یمن قرار داد و تا زمان رحلت پیامبر اکرم در یمن اقامت داشت و در عهد خلافت ابوبکر به مدینه بازگشت. معاذ در زمان خلافت عمر نیز مورد توجه او بود. (الإعلام، ۲۵۸/۷ به نقل از الاصابه ذیل ۸۰۳۹؛ اسد الغابه، ۳۷۶/۴؛ حلیة الاولیاء، ۲۲۸/۱؛ غایة النهایه، ۳۰۱/۲؛ صفة الصفوة، ۱۹۵/۱)

سلمان فارسی (۳۵ هـ). در مورد نام قبل از اسلام او اختلاف است. او بعد از اسلام آوردن به سلمان المحمدی و سلمان ابن الاسلام ملقب گشت. سلمان از مُعَمَّرِین صحابه بود و بنا بر قولی ۲۵۰ سال عمر کرده است. او سالها در رقیّت چندین نفر بود تا اینکه به دست پیامبر خریداری و آزاد شد و اسلام آورد. درباره اسلام سلمان اقوال مختلف است. او علاوه بر مشاهده دیگر در غزوة خندق حضور داشت و به تدبیر او خندق حفر شد. او از جمله کسانی بود که از تصمیم سقیفه ناخشنود بود. سلمان به خاندان پیامبر و علی علیه السلام ارادت فوق العاده داشت. پیامبر بین او و ابودرداء پیمان برادری بست.

سلمان آگاه به علم شریعت و غیر آن بود. پیامبر صلی الله علیه و آله درباره او چنین فرموده است: سلمان منا اهل البیت. سلمان از سوی عمر به امارت مدائن برگزیده شد و تا پایان عمرش در آنجا اقامت داشت. او حتی در دوران امارت زندگی بسیار ساده ای داشت. ابن بابویه قمی درباره او کتابی به نام «اخبار سلمان و زهده و فضائله» دارد. (الإعلام، ۱۱۲/۳؛ طبقات ابن سعد، ۶۷-۵۳/۴؛ تهذیب ابن عساکر، ۱۸۸/۶؛ الاصابه، ذیل ۳۳۵۰؛ حلیة الاولیاء، ۱۸۵/۱؛ صفة الصفوة، ۲۱۰/۱؛ اعیان الشیعه، ۲۸۰-۲۸۳) ابودرّ غفاری (۳۲ هـ). جُنْدَبُ بْنُ جُنَادَةَ بْنِ سَفِیَانَ بْنِ عُبَیْدِ بْنِ غِفَارٍ از بزرگان صحابه و متقدمین آورندگان اسلام و در صداقت ضرب المثل بود. بعد از وفات رسول خدا به شام هجرت کرد و تا زمان خلافت عثمان در آنجا اقامت داشت. او فقرا را به مشارکتشان در اموال اغنیا ترغیب می کرد، و این کار، ثروتمندان را نگران می ساخت معاویه، که در آن زمان والی شام بود، مشکل را با عثمان مطرح کرد و عثمان او را به مدینه خواست ولی او همواره به نکوهش ثروتمندان به خاطر منع مالشان از نیازمندان ادامه می داد تا اینکه عثمان او را به ربه، از نواحی مدینه، تبعید کرد و تا پایان عمرش

زید بن ثابت (ه ۴۵). بن ضحاک انصاری خزرجی، ابوخرجه، از بزرگان صحابه و کاتبان وحی بود. در مدینه به دنیا آمد و در مکه رشد کرد. در شش سالگی پدرش از دنیا رفت. او در آموختن علم و فقه کوشید به طوری که در مدینه در قضاء، فتوا و قراءت سرآمد اقران خود گردید. زید بن ثابت یکی از کسانی بود که در زمان پیامبر ﷺ قرآن را جمع و به آن حضرت عرضه داشت. او در تهیه مصاحف برای بلاد اسلامی در زمان عثمان و بنا به قول اهل سنت در زمان ابوبکر همکاری داشت. (الاعلام، ۵۷/۱؛ غایه النهایه، ۲۹۶/۱؛ صفة الصفوة، ۲۹۴/۱)

۲-۲ دوره دوم: عصر تابعین (عصر تابعان گرچه از اواخر قرن اول به حساب می آید، ولی، چنانکه قبلاً اشاره شد (← ۲-۱)، زمان صغار صحابه در عصر تابعان ادغام شده است لذا آغاز این عصر را سال چهل و یکم و پایان آن را عصر ظهور پیشوایان مذاهب فقهی، یعنی همان اوائل قرن دوم باید دانست.)

۲-۲ در آغاز بحث درباره عصر تابعین باید به چند امر به عنوان مقدمه اشاره کرد:

نخست آنکه کلمه تابعین در مقابل کلمه صحابه است، مقصود از صحابه که جمع صاحب است کسانی هستند که با گرویدن به دین اسلام به طور مستقیم از خود پیامبر ﷺ کم یا زیاد مسائلی را آموخته اند. اما تابعان کسانی هستند که مستقیماً از پیامبر اسلام ﷺ چیزی نیاموخته اند بلکه علوم خود را از راه صحابه از آن حضرت ﷺ دریافت داشته اند. این نام برای آنان از آیه شریفه «وَالسَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ»<sup>۱</sup> گرفته شده است.

دوم، گرچه آغاز دوران تابعان را از اوائل قرن دوم که زمان انقراض عهد صحابه است باید محسوب داشت، اما نظر به این که بسیاری از صحابه پس از دوران خلفاء راشدین به نقاط مختلف جهان اسلام برای تعلیم تراءت و سایر معارف اسلام روی آوردند و بتدریج معلمان و متعلمان همه در یک جرگه یعنی جرگه فقها درآمدند لذا سال ۴۱ به بعد گرچه از سویی جزء دوره صحابه است، چراکه در این زمان صغار صحابه می زیسته اند، از سوی دیگر جزء دوره تابعان است، زیرا در این زمان کبار تابعان زندگی می کرده اند، لیکن مناسب است که این دوره هم مانند دوره قبل از کبار تابعان

در آنجا اقامت داشت. او کریمانه هر آنچه داشت به نیازمندان می داد و چیزی برای خود نمی اندوخت و هنگام مرگش چیزی در خانه اش برای تکفین او یافت نشد. ابن بابویه قمی کتابی به نام « اخبار اسی ذر» دارد. (الاعلام ۱۴۰/۲؛ طبقات ابن سعد، ۱۷۵-۱۶۱/۴؛ صفة الصفوة، ۲۳۸/۱؛ الذریعه، ۳۱۶/۱؛ الکنی والاسماء، ۲۸/۱)

عبدالله بن مسعود (ه ۳۲). بن غافل بن حبیب هذلی، ابو عبدالرحمن، از بزرگان صحابه و از نخستین کسان از اهل مکه بود که اسلام آورد و اولین کسی بود که قرآن را در مکه به جهر خواند. عبدالله خادم رسول خدا، رازدار و همراه پیامبر در سفرها و غزوات بود. بعد از وفات رسول اکرم عمر او را به سرپرستی بیت المال کوفه گماشت و در زمان خلافت عثمان به مدینه بازگشت و در سن حدود شصت سالگی از دنیا رفت. (الاعلام ۱۳۷/۴؛ الاصابه، ذیل شماره ۴۹۵۵؛ غایه النهایه، ۴۵۸/۱؛ البده والتاریخ، ۹۷/۵؛ صفة الصفوة، ۱۵۴/۱؛ حلیه الاولیاء، ۱۲۴/۱)

أبوموسی اشعری (ه ۴۴). عبدالله بن قیس بن سلیم بن حزار بن حرب، ابوموسی، از بنی اشعر قحطان از صحابه پیامبر و یکی از دو حاکم در جنگ صفین بود. در زبید یمن به دنیا آمد و بعد از ظهور اسلام به مکه آمد و اسلام آورد. از هجرت کنندگان به حبشه بود. پیامبر او را به عنوان عامل به زبید و عدن فرستاد و در زمان خلافت عمر والی بصره شد و اصفهان و اهواز به دست او فتح شد. در زمان خلافت عثمان بعد از مدتی عزل و به کوفه منتقل شد. با درخواست مردم از طرف عثمان والی کوفه شد و امارت او تا زمان قتل عثمان ادامه داشت. در زمان خلافت علی رضی الله عنه در پست خود ابقا شد ولی به دلیل عدم همکاری با آن حضرت در کمک به ایشان در جنگ جمل عزل شد و در حکمیت جنگ صفین عمرو بن عاص او را فریب داد. (الاعلام، ۱۱۴/۴؛ طبقات ابن سعد، ۷۹/۴؛ الاصابه، ذیل ۴۸۸۹؛ غایه النهایه، ۴۴۲/۱؛ صفة الصفوة، ۲۲۵/۱؛ حلیه الاولیاء، ۲۵۶/۱)

أبّی بن کعب (ه ۲۱). ابوالمنذر، أبّی بن کعب بن قیس بن عبید از قبیله بنی نجار از قبیله خزرج از صحابه انصار و کتاب وحی بود. در جنگهای بدر، احد و خندق و جز اینها رسول خدا ﷺ را همراهی کرده است. او در عهد پیامبر ﷺ فتوا می داد و قرآن را در زمان ایشان جمع کرد و برایشان عرضه داشت. در خبر آمده است: «اقرأ أمّتی أبّی بن کعب». وی در مدینه از دنیا رفت. (اسد الغابه، ۶۱/۱؛ تهذیب الکنال، ۷۰؛ طبقات القراء، ۳۱/۱؛ تهذیب التهذیب، ۱۸۷/۱؛ الاصابه، ۲۶/۱؛ طبقات الحفاظ، ۵؛ شذرات الذهب، ۳۲-۳۳؛ کنز العمال، ۲۶۱-۲۶۸)



آغاز شود، بنابراین سال ۴۱ که پایان دوره خلافت خلفاء راشدین و آغاز دوران خلافت بنی امیه است باید آغاز این دوره محسوب شود.

سوم چنانکه در گذشته دانسته شد (۱-۱-۲) مسلمین در آغاز دوره خلافت بر دو دسته شدند گروهی خلافت را به تنصیب پیامبر اسلام ﷺ حق مسلم علی علیه السلام و خاندان او می دانستند. این گروه شیعه نامیده شدند. و گروه دیگر منکر این تنصیب بودند و خلافت را به انتخاب شوری به ابوبکر، عمر، عثمان و علی تفویض نمودند. اینان سنی نامیده شدند. در زمان خلافت ابوبکر و عمر پیروان علی علیه السلام از این جهت که آنان سعی داشتند رویه پیامبر را در بسط عدل و داد و مساوات حفظ کنند و از عمل به کتاب و سنت منحرف نشوند و بعلاوه اشتغال ملت اسلامی به جنگها و فتوحات و کامیابها سبب سکوت و سکون آنان شده بود دست از مخالفت و جدال با آنان برداشته بودند اما در پایان در زمان خلافت عثمان از این جهت که او از امویان بود و حتی الامکان سعی می کرد امویان را در دستگاه خلافت وارد کند و نزدیکترین افراد به او را همین امویان تشکیل می دادند، عمال وی هم غالباً از همین قوم برگزیده می شدند؛ حتی کاتب و امین سیر او مروان بن حکم اموی بود که با همدستی پیروانش آنچه را که پیامبر اسلام ﷺ بنا نهاده بود و شیخین در استواری و استحکام آن کوشیده بودند در اثر جنگهای متعصبانه قومی ویران ساختند. از این روی جماعاتی از بنی هاشم و پیروان آنان که از این امر ناخشنود بودند در صدد ابراز دشمنی و مخالفت با آن قوم برآمدند و حتی جمعیتهای پنهانی هم تشکیل شد تا عثمان را از خلافت خلع کنند؛ تا اینکه بالاخره در اثر این هیجانات، عثمان کشته شد.

پس از قتل عثمان بسیاری از مسلمانان با حضرت علی علیه السلام بیعت کردند و بسیاری از مهاجران او را تأیید کردند ولی سه نفر از سرشناسان اصحاب بر او خروج کردند و هرکدام در باب قتل عثمان تهمتی بر علی علیه السلام وارد ساختند؛ حداقل اینکه علی از یاری عثمان باز نشست و با اینکه می توانست مردم را آرام کند آرام نکرد، و از این قبیل سخنان؛ چند تن از بزرگان اصحاب هم نه با علی بیعت کردند و نه با دیگری، خود را از این امر برکنار ساختند؛ از جمله عبدالله بن عمر، محمد بن مسلمة، سعد بن ابی وقاص، أسامة بن زید، حسان بن ثابت و عبدالله بن سلام.

طلحه و زبیر در جنگ جمل شکست خوردند، طلحه در حین جنگ و زبیر بعد

از فرار از صحنه جنگ به دست ابن جرموز کشته شدند. معاویه جنگ صفین را به پا کرد و در آن هنگام که در شرف شکست بود حيله‌ای به کار برد و قرآن‌ها بر سر نیزه کرد و خواستار حکمیت شد. این امر در بین پیروان علی اختلاف افکند و علی علیه السلام با این که می دانست کار معاویه حيله‌ای بیش نیست ناگزیر به قبول حکمیت شد؛ گروهی از یاران علی علیه السلام که بیشتر از قبيله تمیم بودند و حکمیت را نمی پذیرفتند، متفرق شدند و سر به مخالفت با او برداشتند، این جماعت علاوه بر علی با عثمان و معاویه هم مخالف بودند. آنان خوارج<sup>۱</sup> نام گرفتند و یکی از همین جمعیت به نام ابن ملجم علی علیه السلام را شهید کرد. بنابراین تا اینجا دو دسته در مقابل جمهور اهل سنت قرار گرفتند: شیعه و خوارج، خوارج بر چند دسته شدند که مشهورترین آنها از رقه<sup>۲</sup>، نجدات<sup>۳</sup> اباضیه<sup>۴</sup> و صُفَریه<sup>۵</sup> است؛ این جماعت خود در مقابل جمهور اهل سنت و شیعه دارای فقه و عقاید خاصی هستند، از جمله عقایدشان تکفیر مرتکب کبائر و عدم جواز تقیه است.

۱. خوارج: نخستین کسانی که بر امیرمؤمنان علی بن ابیطالب علیه السلام خروج کردند جماعتی بودند که در جنگ صفین او را همراهی می کردند. سردمداران این گروه اشعث بن قیس و مسعر بن مذکح تمیمی و زید بن حصن طائی بودند. مشهورترین و عمده ترین فرقه‌های خوارج عبارتند از: از رقه، نجدات، صفریه، و اباضیه. همه این فرقه‌ها تبری از علی و عثمان را بر هر عبادتی مقدم می داشتند و مرتکبین کبائر را کافر می شمردند و معتقد بودند هرگاه امام برخلاف سنت عمل کند واجب است بیعت با او را شکست و علیه او خروج کرد. (ملل و نحل، شهرستانی، ۱/ ۱۷۰-۱۷۲)

۲. از رقه: یاران ابو راشد، نافع بن ازرق بودند که بعد از خروج به همراه نافع از بصره به اهواز کوچ کردند و بتدریج در شهرهای فارس و کرمان گسترش یافتند. از رقه بزرگترین و معتبرترین فرقه در زمان عبدالله بن زبیر بودند. شهرستانی در ملل و نحل به تفصیل عقاید این فرقه را در هشت قسم تبیین می کند، مانند این که کشتن کودکان و زنان مخالفین جایز است. (ملل و نحل، ۱/ ۱۷۹)

۳. نجدات: یاران نجدة بن عامر حنفی بودند که بعداً بین آنان انشعاب به وجود آمد و به دو گروه عطویه و مذیکیه تقسیم شدند: عطویه پیروان عطیه بن اسود یمامی حنفی بودند و مذیکیه یاران ابی مذیک خارجی. (ملل و نحل، ۱/ ۱۸۷)

۴. اباضیه: پیروان عبدالله اباض بودند که در زمان مروان بن محمد، آخرین خلیفه امویان خروج کردند. (ملل و نحل، ۱/ ۲۱۲) گویند وی از بدعت خویش رجوع کرد و یارانش از او تبری جستند ولی بعد از آن نیز به نام مؤسس فرقه منسوب ماندند. (ملل و نحل، ۱/ ۲۱۲)

۵. صفریه: یاران زیاد بن اصراف بودند. این فرقه با از رقه، نجدات و اباضیه در مواردی مخالف بودند، از آن جمله: اینان کشتن کودکان مشرکان را جایز نمی شمردند و به کفر و مخلد در نار بودن آنان حکم نمی کردند. (ملل و نحل، ۱/ ۲۱۶)

## امتیازات دوره دوم

۲-۲-۲ امتیاز اول. در این دوره بسیاری از فقها و قراء صحابه از مدینه به دیگر سرزمینها انتقال یافتند و همانجا مسکن گزیدند و احياناً بتدریج به وطن دوم خود منسوب گشتند. بسیاری از بزرگان تابعان نزد ایشان قراءت و دانشهای دیگر دینی فرا گرفتند و با آنان در منصب فتوا و قضا شرکت داشتند.

امتیاز دوم. در این دوره گرچه در آغاز یعنی در زمان خلفای راشدین به علت رعایت احتیاط و اینکه مبدا چیزی بر خلاف واقع به پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت داده شود و یا به علل دیگر، روایت سنت چندان شیوع نداشت، لیکن بتدریج موانع برطرف شد و مردم بسیاری از شهرها برای استفتا یا تعلم علوم دینی به مدینه روی آوردند؛ احتیاجات تازه دینی مسلمانان آنان را مجبور می ساخت تا احکام را از کسانی که به آنها آگاهی داشتند، سؤال کنند و در آن عصر جز صحابه یا کبار تابعین کسان دیگری نمی توانستند این نیاز را مرتفع سازند؛ ایشان طبق روایاتی که بلاواسطه و یا مع الواسطه از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، به مسائل مطرح شده پاسخ می گفتند.

احادیثی که از اهل فتوای صغار صحابه و تابعین در این عصر نقل شده بسیار است و چه بسا با آنچه از کبار صحابه نقل شده قابل مقایسه نیست.

امتیاز سوم. در این دوره تعصبات جماعتی سنی، دسته ای شیعی و گروهی خارجی سبب می شد که احياناً احادیثی به نفع مذهب خویش یا به ضرر مذهب دیگر نقل کنند. مسافرت های محدثان و اهل فتوا به شهرهای مختلف و ضعف ارتباط بین آنان و کثرت نقل حدیث و مانند اینها هم موجب نقل احادیث متفاوت و هم آراء مختلف در مسائل می شد و نیز موجباتی از قبیل برتر نشان دادن کسانی و خوار شمردن کسان دیگر از ناحیه بی دینان، تقرب به خداوند از جانب عابدان نادان، ذکر عجائب و غرائب برای جلب توجه از ناحیه محدثان فاسق، پیروی از هوای نفس از قبل اهل دنیا و نظایر این امور موجب می شد که احادیث دروغ وضع شود، یا تصرفاتی اعم از افزودن یا کاستن و یا تغییراتی در متن یا دگرگونیهایی در سند احادیث به وجود آید و هکذا اسباب بسیار دیگری که انحایی از اختلال در احادیث پدید می آورد. این عوامل در ادوار بعد، کار اهل استنباط را در به دست آوردن احکام از احادیث دشوار ساخت.

امتیاز چهارم. در این دوره به علت فتوحات و گسترش اسلام بر تعداد مسلمانان غیر عرب افزوده شد که موالی نام گرفتند و از بین آنان فقیهان و صاحب نظران بسیاری قد

برافراشتند، از قبیل عکرمه مولی ابن عباس، نافع مولی عبدالله بن عمر، محمد بن سیرین مولی انس بن مالک و عبدالرحمن بن هرمز أعرج مولی محمد بن ربیع.

امتیاز پنجم. در همین دوره نزاع در مبانی استنباط مسائل فقهی، سنت، اجماع، قیاس و غیره بین اهل رأی (اصحاب قیاس) و اهل حدیث (اصحاب آثار) آغاز شد و به دوره های بعد منتهی گشت. البته کبار صحابه حتی الامکان از اِعمال رأی پرهیز داشتند و چندان تمایلی به رأی نشان نمی دادند و احياناً از عمل به آن مذمت می کردند ولی پس از عهد خلفای راشدین گرچه برخی تنها در موارد قرآن و حدیث فتوا می دادند و از محدوده آن به موارد مشابه تعدی نمی کردند، گروهی در پی به دست آوردن علل تشریح بودند تا از آن راه بتوانند احکام موارد مشابه را پیدا کنند. این عمل قیاس نام گرفت.

کم کم کار اهل رأی بالا گرفت و حتی چه بسا برخی از احادیث را به علت مخالفت با اصول و عللی که به دست آورده بودند، رد می کردند مخصوصاً اگر با احادیث دیگر در تعارض بود. اغلب، این شیوه در بین اهل عراق شایع بود چنانکه شیوه اول در بین اهل حجاز.

گویند: ربیعة بن فرّوخ (مشهور به ربیعة الرأی) از سعید بن مسیب از تابعین و بزرگان فقهای اهل مدینه پرسید: دیه یک انگشت زن چیست؟ گفت: ده شتر، گفت: دو انگشت؟ گفت: بیست. پرسید: سه انگشت؟ گفت: سی. پرسید: چهار؟ در پاسخ گفت: بیست. پرسید: جرح که زیادتر شد دیه کمتر می شود؟ سعید از او پرسید: آیا تو عراقی هستی؟ این سنت است. سعید معتقد بود که زن تاثلث دیه با مرد در دیه مساوی است از ثلث که گذشت دیه او نصف دیه مرد می شود.

اگر برای اهل حدیث و اهل رأی سه مرحله قائل شویم: تکوّن، ظهور و انضباط، دوره صحابه را باید از مرحله اول بشناسیم، دوره تابعین را از مرحله دوم و چنانکه خواهد آمد، دوره بعد را از مرحله سوم.

بنابراین - چنانکه اشاره شد - در این دوره اهل حدیث و اهل رأی ظاهر شدند، دسته اول از ظواهر نصوص تجاوز نمی کردند برخلاف دسته دوم. از جمله کسانی که از اهل عراق به رأی و قیاس مشهور شدند ابراهیم بن یزید نخعی کوفی بود. وی فقه را از دایی خود، عَلَقَمَةَ بن قَیس نخعی از بزرگترین شاگردان ابن مسعود آموخت. ابراهیم بن یزید استاد حمّاد بن أبی سلیمان و او استاد ابوحنیفه بود. ابراهیم معاصر عامر بن شراحیل شَعْبی، محدث کوفه بود که با به کارگیری رأی در استنباط احکام مخالف بود.

به هر حال در این دوره مناقشه بین اصحاب حدیث و اصحاب رأی بتدریج زیاد می‌شد لیکن هنوز قواعد و ضوابط رأی معلوم و روشن نشده بود تا اینکه اهل رأی در موارد مختلف به روشنی وظیفه خود را دریابند.

امتیاز ششم. در دوره اول تعدادی از فقهاء بزرگ از جمله: خلفاء راشدین نام برده شدند. (۶-۱-۲) پس از خلفای راشدین نیز گروهی از صحابه همچنین بسیاری از تابعین به عنوان فقاهت مشهور شدند. در اوائل همین دوره به این نیز اشاره شد که بسیاری از فقها و قراء از مدینه به دیگر بلاد اسلامی انتقال یافتند و در آنجا به تدریس و تعلیم قراءت پرداختند و شاگردان بسیاری به نام تابعان از خود به یادگار گذاشتند که در ادامه همین دوره (۴-۲-۲) برای آشنایی با این بزرگان بنام به تعدادی از آنان اشاره خواهیم داشت.

امتیاز هفتم. در میان دانشمندان تا حدی شهرت دارد که فقهای حجاز پیرو حدیث بودند و فقهای عراق اصحاب رأی، لیکن این بدین معنی نیست که فقهای حجاز تنها پیرو حدیث بودند و هیچگاه به رأی توجه نداشتند و بالعکس فقهای عراق پیوسته از رأی و قیاس تبعیت می‌کردند و به هیچوجه به حدیث استناد نمی‌کردند و نیز منظور عموم و استغراق نیست، بلکه منظور گرایش فکری غالب است. نکته‌ای که تذکر آن مفید به نظر می‌رسد مطلبی است که ابوزهره در تاریخ مذاهب فقهی به آن اشاره کرده است، و آن این است که رأی غالب بر فقهای عراق رأی مستند به قیاس بوده است و رأی فقهای حجاز رأی مستند به مصالح یعنی در مواردی که احیاناً نصی یافت نمی‌شد فقهای اهل حجاز مصالح را ملاک فتوای خویش قرار می‌دادند.

امتیاز هشتم. در خلال این دوره بزرگترین بلاد اسلامی که مهمترین مراکز شیوع و انتشار علوم و معارف، تمدن و فرهنگ اسلامی واقع شد تأسیس و یا در این طریق قرار گرفت: بغداد به وسیله ابو جعفر منصور، خلیفه عباسی تأسیس و محل تجمع دانشمندان، بازرگانان و صنعتگران شهرهای مختلف قرار گرفت، همینطور قُسطبه در اندلس، قیروان در آفریقا، فسطاط در مصر، دمشق، بصره، کوفه، مرو، نیشابور و غیرها. بعد از این در همین شهرها بود که فقه ائمه و مجتهدین بزرگ انتشار یافت.

امتیاز نهم. جنبش علمی بود که در شهرهای اسلامی به وسیله موالی ایرانی، رومی و مصری که در اثر پذیرش اسلام یا نزدیکی با مسلمین علوم اسلامی را از ایشان کسب می‌کردند و علوم و تمدن دیگر اقوام را به آنان تعلیم می‌دادند و از این رهگذر

شان و مقام والائی کسب کردند و در علم، سیاست و دولت دخالت یافتند، بویژه ایرانیانی که در اثر نقل آداب و آرای فلسفی یونانیان از کتب فارسی به عربی که بدون شک انتشار این تراجم تأثیر عمیقی در افکار متکلمان و سقوط قدر و مکانت اهل حدیث داشت آثار جاودانه‌ای در فکر و روح مسلمین به جای نهادند و با اینکه اهل حدیث سخت در برابر متکلمان ایستادند تأثیر این نهضت فکری را بر افکار مسلمین حتی در نحوه تفقه و استنباط احکام نمی‌توان نادیده گرفت.

امتیاز دهم. در این دوره حفظ و قراءت قرآن بیش از پیش بسط و گسترش یافت: در مدینه نافع بن ابراهیم (متوفای ۱۶۷) و راویان او: قالون (متوفای ۲۰۵) و ورش (متوفای ۱۹۷) و در مکه عبدالله بن کثیر (متوفای ۱۲۰) و راویان او: بزی (متوفای ۲۰۵) و قنبل (متوفای ۲۹۱) و در بصره مازنی (متوفای ۱۵۴) و راویان او، در دمشق عبدالله بن عامر (متوفای ۱۱۸) و راویان او: همینطور در کوفه عاصم و راویان او، حمزه و راویان او کسائی و راویان او از قراء سبعة و نیز قاریان معروف دیگر که جمعا آنان را تا ۱۰ و ۱۴ برشمرده‌اند.

#### کیفیت عمل به اجماع یا قول صحابه

۲-۲-۲ آخرین نکته قابل توجه در این بحث «کیفیت عمل به اجماع یا قول صحابه» است. تابعین بلکه کسانی که پس از ایشان بر منصب فتوا و قضا تکیه زدند و حتی بیشتر پیشوایان مذهبی اهل سنت نه تنها به اجماع صحابه اعتماد می‌کردند و بر طبق آن فتوا می‌دادند، بلکه حتی قول بعض صحابه را نیز در صورت عدم معارضه حجّت و لازم‌الاتباع می‌دانستند و بر طبق آن عمل می‌کردند و در صورت معارضه هم یکی از آنها را بر نحو تخییر برمی‌گزیدند، بلکه احمد بن حنبل در صورت تعارض اقوال صحابه، بدون ترجیح همه را نقل می‌کرد و عقیده داشت مارا نمی‌رسد که بعضی از اقوال آنان را بر بعض دیگر ترجیح دهیم. بلکه احمد بن حنبل حتی قول تابعی را نیز مانند صحابی در صورت عدم وجود قول صحابی حجت می‌دانست، مالک هم در موطأ چه بسا اقوالی از تابعین را روایت می‌کند و به همانها فتوا می‌دهد، مخصوصاً تابعینی بزرگ چون سعید بن مسیب، سالم بن عبدالله بن عمرو نافع مولای سالم.<sup>۱</sup>

۱. تاریخ المذهب الفقهية، ۸۰.

خلاصه آنکه: در صورتی که صحابه اجماع داشته باشند، چه قولی و چه عملی. چه پس از مناقشه و چه قبل از آن، اهل سنت همگی حتی ظاهریه اتفاق دارند بر حجت بودن آن.<sup>۱</sup> اما شیعه و خوارج آن را نمی پذیرند.

شیعه امامیه معتقد است اجماع هیچ جماعتی به لحاظ نفس اجماع حجت نیست، زیرا دلیلی بر حجیت آن وجود ندارد و اصل، عدم حجیت است، آری در صورتی که قول امام معصوم در قول مجعین داخل باشد و یا به نحوی از آن کشف کند به یقین، این اجماع حجت است لیکن نه به جهت حجیت نفس اجماع بلکه از این لحاظ که متضمن یا کاشف از قول معصوم است.<sup>۲</sup>

اما در صورتی که صحابه اجماع نداشته باشند، در این صورت اگر اختلاف در بین نباشد باز قول صحابی، نزد اهل سنت حجت است و حتی تابعان آن را مصداق سنت دانسته اند اعم از آنکه نقل قول پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد و یا اظهار نظر و رأی شخصی خود او. این امر به تابعان اختصاص ندارد، بلکه حتی فقهای پس از ایشان همچنین اعتقادی داشته اند، حتی احمد بن حنبل - چنانکه اشاره شد - قول تابعی را هم حجت می داند. آری از شافعی نقل خلاف شده است. دانشمندان اصول فقه به شافعی نسبت داده اند که در قول قدیم همین طور گفته است ولی در قول جدید به حجیت قول صحابی معتقد نیست.

ابوزهره می گوید: ما، هم رساله شافعی و هم کتاب الام را طبق روایت ربیع بن سلیمان مرادی که در مصر نوشته یا املا کرده، ملاحظه کرده ایم، رأی جدید او همانند رأی قدیم اوست. ابوزهره بعد از نقل عباراتی از این دو کتاب همین معنی را از ابن قیم نیز نقل کرده است.<sup>۳</sup> آری شافعی در صورتی که دلیل قویتری بیابد به قول صحابی عمل نمی کند و این غیر از عدم عمل به قول صحابی علی الاطلاق است.

اما شیعه با توجه به اینکه اجماع را فی حد نفسه حجت نمی داند و چنانکه ذکر شد اجماع صحابه را نیز از لحاظ نفس اجماع حجت نمی داند، به طریق اولی قول و فتوای بعضی از آنان را نباید بپذیرد. آری در صورت موثق بودن، روایت اهل ثقه را حجت می داند، در این باب ظاهریه هم با شیعه موافق است.

۱. همانجا.

۲. رسائل، شیخ انصاری، مبحث اجماع منقول.

۳. تاریخ المذاهب الفقهیه، ۸۱.

ابوزهره می گوید: فتوای صحابی از شش صورت خارج نیست:

۱. اینکه از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شنیده باشد؛

۲. از کسانی که از پیغمبر شنیده اند، شنیده باشند؛

۳. از کتاب خدا فهمیده باشد، فهمی که بر ما پوشیده است؛

۴. بر آن اتفاق داشته باشند ولی برای ما تنها قول منفی نقل شده باشد؛

۵. به علت کمال آگاهی او به نعت و دلالت لفظ باشند بر وحی که فهم مطلب تنها

به او اختصاص داشته باشد. یا به موجب قرائن حائیه مقرر به خطاب و یا به سبب

مجموع اموری که در طول مصاحبت با پیامبر و مشاهده افعال و احوال و سیره و شنیدن

سخن و آگاهی از مقاصد و نهود تنزیل وحی و مشاهده فعلی نازل آن. حکم را به

دست آورده باشد به طوری که ما نمی توانیم آن را به دست آوریم؛

۶. در فهم خود اشتباه کرده باشد.

تنها بنا بر فرض اخیر فتوای او حجت است. بر خلاف فرضهای پنجگانه - بجز

چون فرض اخیر یک احتمال از شش احتمال است نباید بدان توجه کرد مانند احتمال

خطای نقل شخص ثقه از رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

به نظر اینجانب تنها در صورتی قول ثقه حجت است که روایت و نقل

اما در صورتی که اجتهاد و فتوا باشد به هیچ وجه برای کسان دیگر از اهل سنت

حجت نیست.

### فقهای دوره دوم

۱-۲ این دوره، که به عصر تابعان نامگذاری شده است، به دلیل تداخل زمان صغار صحابه با

تابعین از سال چهل و یکم تا ظهور پیشوایان مذاهب فقهی را در بر می گیرد. در اینجا با

تفکیک فقهای مدینه، مکه، کوفه، بصره، شام، مصر و یمن به نام گروهی با ذکر تاریخ

وفات و أحياناً ترجمه بسیار مختصر بسنده می کنیم و خواننده را به منابعی که می توان

شرح حال مفصل آنها را به دست آورد ارجاع می دهیم.<sup>۲</sup>

۱. همانجا.

۲. منبع مورد استفاده، کتاب الاعلام زرکلی بوده است و بقیه منابع از آن منبع نقل شده است.

اهل مدینه: ۱

أمّ المؤمنین عایشه (۵۷ هـ)، دختر ابوبکر و زوجه پیامبر خدا ﷺ دو سال قبل از هجرت به عقد پیامبر درآمد و در سال ۵۷ هجرت وفات یافت. بسیاری از صحابه و تابعان از او نقل حدیث کرده‌اند. مسند او در مسند احمد (ص ۲۹-۲۸۲) مذکور است. عروة بن زبیر (پسر خواهرش) و قاسم بن محمد (پسر برادرش) بیش از دیگران از او نقل حدیث کرده‌اند. (الاعلام، ۳/۲۴۰؛ الاصابة، کتاب النساء، ذیل ۷۰۱؛ طبقات ابن سعد، ۸/۳۹؛ حلیة الاولیاء، ۲/۴۳؛ تاریخ الخمیس، ۱/۴۷۵)

عبدالله بن عمر (۷۳ هـ). او از پیامبر و بزرگان صحابه نقل حدیث کرده و از او بسیاری از تابعان و از همه بیشتر سالم (پسرش) و نافع (مولایش) نقل حدیث کرده‌اند. (الاعلام، ۴/۱۰۸؛ الاصابة، ذیل ۴۸۲۵؛ تهذیب الاسماء، ۱/۲۷۸)

ابوهریره (۵۸ هـ). عبدالرحمن بن صخر دوسی از پیامبر و صحابه، بسیار روایت کرد و گروهی از تابعان، از همه بیشتر سعید بن مسیب (دامادش) و اعرج (مولایش)، از او نقل حدیث کرده‌اند. (الاعلام، ۳/۳۰۸؛ الاصابة، ذیل ۱۱۷۹)

سعید بن مُسَیَّب مَخْرُومی (۹۴ هـ). او پس از دو سال از خلافت عمر متولد شد و از بسیاری از کبار صحابه نقل حدیث کرد. (الاعلام، ۳/۱۰۲؛ طبقات ابن سعد، ۵/۸۸؛ الوفيات، ۱/۲۰۶؛ صفة الصفوة، ۲/۴۴)

عروة بن زبیر (۹۴ هـ) بن عوام اسدی متولد در زمان خلافت عثمان از بسیاری از صحابه از جمله عایشه نقل حدیث کرده است. (الاعلام، ۴/۲۲۶؛ ابن خلکان، ۱/۳۱۶؛ صفة الصفوة، ۲/۴۷؛ حلیة الاولیاء، ۲/۱۷۶)

ابوبکر بن عبدالرحمن (۹۴ هـ) بن حارث بن هشام مخزومی، متولد در زمان خلافت عمر، از پدرش و دیگر صحابه نقل حدیث کرده است و بسیاری از تابعان از جمله زهری از او نقل حدیث کرده‌اند. (الاعلام، ۲/۶۵؛ وفيات الاعیان، ۱/۹۲)

عبیدالله بن عبدالله بن عتبة بن مسعود (۹۸ هـ). (الاعلام، ۴/۱۹۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۷۴؛ الوفيات، ۱/۲۷۱؛ تهذیب، ۷/۲۳؛ صفة الصفوة، ۲/۵۷)

سالم بن عبدالله بن عمر (۱۰۶ هـ). (الاعلام، ۳/۷۱؛ تهذیب التهذیب، ۳/۴۳۶؛ تهذیب

۱. لازم است ذکر شود نام امام علی بن حسین و امام محمد باقر علیهما السلام در کتابهای مرجع در ذیل تابعان آورده شده است.

ابن عساکر، ۶/۵۰؛ غایة النهایة، ۱/۳۰۱؛ صفة الصفوة، ۲/۵۰؛ حلیة الاولیاء، ۲/۱۹۳) سلیمان بن یسار (۱۰۷ هـ) مولی ام المؤمنین میمون. (الاعلام، ۳/۱۳۸؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۱۳)

قاسم بن محمد بن ابی بکر (۱۰۶ هـ). (الاعلام، ۵/۱۸۱؛ الوفيات، ۱/۴۱۸؛ صفة الصفوة، ۲/۴۹)

نافع (۱۱۷ هـ). مولی عبدالله بن عمر. (الاعلام، ۸/۵؛ تهذیب، ۱/۴۱۲؛ الوفيات، ۲/۱۵۰؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ۵/۱۰)

محمد بن مسلم (۱۲۴ هـ). معروف به ابن شهاب زهری از اعظم تابعان. (الاعلام، ۷/۹۷؛ حلیة الاولیاء، ۳/۳۶۰؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۰۲؛ وفيات الاعیان، ۱/۴۵۱؛ تهذیب التهذیب، ۹/۴۴۵)

ابوالزناد (۱۳۱ هـ). عبدالله بن ذکوان. (الاعلام، ۴/۸۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۲۶؛ تهذیب ابن عساکر، ۷/۳۸۲)

یحیی بن سعید انصاری (۱۴۶ هـ). (الاعلام، ۸/۱۴۷؛ تهذیب التهذیب، ۱۱/۲۲۱؛ تاریخ بغداد، ۱۴/۱۰۱)

ربیعة بن ابی عبدالرحمن فرّوخ (۱۳۶ هـ). معروف به ربیعة الرأی و استاد مالک بن انس. (الاعلام، ۳/۱۷؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۴۸؛ تهذیب التهذیب، ۳/۲۵۸؛ الوفيات، ۱/۱۸۳؛ صفة الصفوة، ۲/۸۳؛ تاریخ بغداد، ۸/۴۲۰)

اهل مکه:

عبدالله بن عباس (۶۸ هـ)، حبر امت و ترجمان قرآن، متولد دو سال پیش از هجرت. (الاعلام، ۴/۹۵؛ الاصابة، ذیل ۴۷۷۲؛ صفة الصفوة، ۱/۳۱۴)

مُجَاهِد بن جَبْرِ (۱۰۳ هـ)، مولی ابن مخزوم. (الاعلام، ۵/۲۷۸؛ غایة النهایة، ۲/۴۱؛ صفة الصفوة، ۲/۱۱۷؛ میزان الاعتدال، ۳/۹)

عِکْرِمَة بن عبدالله بَیْرَبَری (۱۰۷ هـ)، مولی ابن عباس. (الاعلام، ۴/۲۴۴؛ تهذیب التهذیب، ۷/۲۶۳-۲۷۳؛ حلیة الاولیاء، ۳/۳۲۶؛ میزان الاعتدال، ۲/۲۰۸؛ ابن خلکان، ۱/۳۱۹)

عطاء بن أبی رَبَاح (۱۱۴ هـ)، مولی قریش، متولد در زمان خلافت عمر. (الاعلام، ۴/۲۳۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۹۲؛ تهذیب، ۷/۱۹۹؛ صفة الصفوة، ۲/۱۱۹؛

میزان الاعتدال، ۲/۱۹۷؛ الوفيات، ۱/۳۱۸)

اهل كوفه:

عَلْقَمَةُ بن قَيْسِ نخعی (٦٢ هـ)، فقيه عراق و متولد زمان رسول خدا ﷺ. (الاعلام، ٤/٢٤٨؛ تهذيب التهذيب، ٧/٢٧٦؛ تذكرة الحفاظ، ١/٤٥؛ حلية الاولياء، ٢/٩٨) مَسْرُوق بن أَجْدَعِ همداني (٦٣ هـ). (الاعلام، ٧/٢١٥؛ الاصابة، ذيل ٨٤٠٨؛ تهذيب، ١٠٩/١٠)

عَبِيدَةُ بن عمرو سلماني مرادی (٧٢ هـ). (الاعلام، ٤/١٩٩؛ تذكرة الحفاظ، ١/٤٧؛ تاريخ الاسلام، ٣/١٩١)

اسود بن يزيد نخعی (٧٥ هـ). (الاعلام، ١/٣٣٠؛ تذكرة الحفاظ، ١/٤٨؛ حلية الاولياء، ٢/١٠٢)

شُرَيْح بن حارث كندی (٧٨ هـ)، قاضي معروف كوفه. (الاعلام، ٣/١٦١؛ طبقات ابن سعد، ٦/٩٠-١٠٠؛ وفيات الأعيان، ١/٢٢٤؛ حلية الأولياء، ٤/١٣٢)

ابراهيم بن يزيد نخعی (٩٥ هـ). (الاعلام، ١/٨٠؛ طبقات ابن سعد، ٦/١٨٨-١١٩؛ طبقات القراء، ١/٢٩)

سعيد بن جُبَيْر (٩٥ هـ)، مولى والبة و مقتول به دست حجاج. (الاعلام، ٣/٩٣؛ وفيات الأعيان، ١/٢٠٤؛ طبقات ابن سعد، ٦/١٧٨؛ تهذيب التهذيب، ٤/١١)

عامر بن شراحيل شَغْبِي (١٠٣ هـ)، علامه تابعين. (الاعلام، ٣/٢٥١؛ تهذيب التهذيب، ٥/٦٥؛ الوفيات، ١/٢٤٤؛ حلية الاولياء، ٤/٣١)

اهل بصره:

أنس بن مالك انصاري (٩٣ هـ)، خادم رسول الله ﷺ. بخارى هشتاد و مسلم هفتاد حديث از او نقل کرده اند. (الاعلام، ٢/٢٤؛ طبقات ابن سعد، ٧/١٠؛ صفة الصفوة، ١/٢٩٨)

ابوالشعثاء، جابر بن زَيْد (٩٣ هـ)، صاحب ابن عباس و مؤسس فقه خوارج است. (الاعلام، ٢/١٠٤؛ تذكرة الحفاظ، ١/٦٧؛ تهذيب التهذيب، ٢/٣٨؛ حلية الاولياء، ٣/٨٥)

محمد بن سيرين (١١٠ هـ)، مولى انس بن مالك. (الاعلام، ٦/١٥٤؛ تهذيب التهذيب، ٩/٢١٤؛ وفيات الأعيان، ١/٤٥٣؛ حلية الأولياء، ٢/٢٦٣)

قَتَادَةُ بن دِعَامَةَ دوسي (١١٨ هـ). (الاعلام، ٥/١٨٩؛ تذكرة الحفاظ، ١/١١٥؛ ابن خلكان، ١/٤٢٧)

اهل شام:

عبد الرحمن بن عَنَمِ اشعري (٧٨ هـ). (الاعلام، ٣/٣٢٢؛ تذكرة الحفاظ، ١/٤٨؛ تهذيب التهذيب، ٦/٢٥٠؛ الاصابة، ذيل ٦٣٧١)

ابو أدريس خَوْلَانِي (٨٠ هـ). (الاعلام، ٣/٢٣٩؛ تذكرة الحفاظ، ١/٥٣؛ تهذيب التهذيب، ٥/٨٥؛ حلية الاولياء، ٥/١٢٢)

قبيصة بن ذُوَيْب (٨٦ هـ). (الاعلام، ٥/١٨٩؛ تهذيب الاسماء، ٢/٥٦؛ مَكْحُول بن أَبِي مسلم (١١٣ هـ)، اصلش از كابل بود. (الاعلام، ٧/٢٨٤؛

تذكرة الحفاظ، ١/١٠١؛ تهذيب التهذيب، ١٠/٢٨٩؛ وفيات الأعيان، ٢/١٢٢) رجاء بن خَيَّوَة كندی (١١٢ هـ). (الاعلام، ٣/١٧؛ تذكرة الحفاظ، ١/١١١؛ تهذيب

التهذيب، ٣/٢٦٥؛ حلية الأولياء، ٥/١٧٠؛ ابن خلكان، ١/١٨٧) عمر بن عبدالعزيز (١٠١ هـ)، خليفه هشتم بنى اميه. (الاعلام، ٥/٥٠؛ تهذيب التهذيب،

٧/٤٧٥؛ حلية الاولياء، ٥/٢٥٣؛ كامل ابن اثير، ٥/٢٥٣؛ صفة الصفوة، ٢/٦٣)

اهل مصر:

عبدالله بن عمرو بن عاص (٦٥ هـ). (الاعلام، ٤/١١١؛ طبقات ابن سعد، قسم دوم از جزء چهارم، ٨-١٣؛ الاصابة، ذيل ٤٨٣٨؛ حلية الاولياء، ١/٢٨٣؛ صفة الصفوة، ١/٢٧٠)

ابوالخير، مرثد بن عبدالله يَزَنِي (٩٥ هـ). (الاعلام، ٧/٢٠١؛ تهذيب التهذيب، ١٠/٨٢؛ خلاصة التهذيب، ٣١٨)

يزيد بن أبي حَبِيب (١٢٨ هـ)، مولى أزد. (الاعلام، ٨/١٨٣؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، ١١/٣١٨؛ تذكرة الحفاظ، ١/١٢١؛ تهذيب، ١١/٣١٨)

اهل يمن:

طاوس بن كَيْسَان جندی (١٠٦ هـ). (الاعلام، ٣/٢٢٤؛ تهذيب التهذيب، ٥/٨؛ صفة الصفوة، ٢/١٦٠؛ حلية الاولياء، ٤/٣)

وَهْب بن مُنْبَه صناعاني (١١٤ هـ) عالم به علوم اهل كتاب. (الاعلام، ٨/١٢٥؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، ٥/١٦-١٤؛ وفيات الأعيان، ٢/١٨٠؛ تهذيب التهذيب، ١١/١٦٦)

يحيى بن أبي كثير (١٢٩ هـ)، مولى طيء. (الاعلام، ٨/١٥٠؛ تاريخ الاسلام، ذهبى، ٥/١٧٩؛ تهذيب، ١١/٢٦٨؛ طبقات ابن سعد، ٥/٤٠٤)

٢-٢ دوره سوم: عصر پیشوایان مذاهب (این عصر از اوائل قرن دوم تا نیمه قرن

چهارم که پیشوایان بزرگ فقه و اجتهاد در این مدت زندگی کرده‌اند، ادامه می‌یابد و سنت و فقه در این دوره تدوین می‌شود.

۲-۳-۱ پس از دوره تابعین به درخشان‌ترین دوره فقه اهل سنت برمی‌خوریم که همان دوره پیشوایان بزرگ فقه اسلامی است.

ابوحنیفه و مالک، از بزرگان ائمه اربعه اهل سنت، به فقهای دوره تابعین متصل می‌شوند. مثلاً ابراهیم نخعی، شعبی، حماد بن ابی سلیمان و عطاء بن ابی رباح استادان ابوحنیفه بوده‌اند و یا سالم بن عبدالله بن عمر، نافع مولی عبدالله بن عمر، فقهای سبعة (سعید بن مسیب، عروة بن الزبیر، ابوبکر بن عبید بن حارث، قاسم بن محمد بن ابی بکر، عبیدالله بن عبدالله بن عثبة بن مسعود، سلیمان بن یسار و خارجه بن زید) و شاگردان آنها و همین طور ابن شهاب زهری و ربیعة الزری، ناقل علوم فقهای سبعة، غالباً از استادان مالک بوده‌اند. گرچه در دوره تابعین غالب این فقها سعی می‌کردند بین دقت روایت و صدق آن، تفریح فروع بر اصول و افتاء به رأی جمع کنند ولی چنانکه اشاره شد (۱-۲-۲) به دلیل رونق گرفتن بازار حدیث، احادیث دروغ زیادی جعل شد و رفته رفته مذاهب مختلفی پدید آمد؛ جمهور مسلمین، اهل سنت نامیده شدند و پیروان علی بن ابی طالب علیه السلام شیعه و دشمنان آن حضرت و برخی از خلفای دیگر خوارج. چنانکه اهل سنت بتدریج در اصول و فروع به چند دسته تقسیم شدند، شیعه نیز به گروههایی چون کیسانیه<sup>۱</sup>، زیدیه<sup>۲</sup>، اثنا عشریه<sup>۳</sup> و همچنین خوارج (ازارقه، یاضیه، صفریه) و غیر آنها

۱. کیسانیه یا مختاریه فرقه‌ای از شیعه است که به امامت محمد حنفیه، فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام قائل بوده‌اند. بنیانگذار این فرقه مختار ثقفی بود که خود را وزیر و پشتیبان و رسول محمد حنفیه می‌دانست و او را به عنوان مهدی می‌خواند. این فرقه به امکان بداء در خداوند اعتقاد داشتند. (دائرة المعارف فارسی مصاحب، ماده کیسانیه و الملل والنحل، ۱/۲۳۵-۲۴۲)

۲. زیدیه پیروان زید بن علی بن حسین علیه السلام هستند و امامت را از آن فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام می‌دانند و می‌گویند: چنانچه فاطمی عالم شجاع به عنوان امام به پاخیزد تبعیت از او واجب است خواه از اولاد امام حسن باشند و خواه از فرزندان امام حسین. لازم است ذکر شود که همه آراء زیدیه از زید بن علی علیه السلام نیست. (الجمل، پاورقی ص ۶۵ به نقل از مقالات الاسلامیین، ۱/۱۲۹-۱۳۲ و اوائل المقالات، ۴۶ و الملل والنحل، ۱/۱۵۴-۱۵۶ و المنیة والأمل، ۸۹)

۳. اثنا عشریه یا امامیه معتقدان به امامت حضرت علی علیه السلام و یازده فرزند او هستند که با نص صریح پیامبر صلی الله علیه و آله به امامت منصوب شد. آنان تصدی امور مسلمانان از سوی امام معصوم را امری واجب می‌دانند. (الجمل، پاورقی ص ۶۵ به نقل از القصول المختارة، ۲۳۹-۲۴۰ و الملل والنحل، ۱/۱۶۲ و الحورالعین، ۱۵۷ و الفرق الاسلامیة، ۶۱ و الروضة البهیة، ۳/۱۸۲)

تقسیم شدند و در نتیجه تحولات شگرفی در علوم اسلامی، مخصوصاً علم حدیث و متعلقات آن از قبیل درایه و رجال و علم فقه و اصول فقه، پدید آمد و در اثر همین تحولات نواخ بزرگ، آثار سودمند و گرانبهایی برای اولین بار در این علوم ظاهر شد که تا کنون مورد استفاده بزرگان اهل فن قرار گرفته است و پیوسته بر اهمیت آنها افزوده می‌شود.

### اختلافات عمده فرق اسلامی

۲-۳-۲ اختلافاتی که بین فرق مختلف مسلمین در مسائل فقه و مبانی اصولی آن به وجود آمده غالباً در اطراف مسائل فرعی مربوط به کتاب و سنت و اجماع و عقل دور می‌زده نه در اطراف مسائل اصلی، در اینجا به قسمتی از این اختلافات، که راه و روش مذاهب مختلف را بخوبی روشن می‌سازد اشاره می‌شود:

اول. در باب اصل کتاب، یعنی: قرآن، و حجیت و اعتبار آن بین مسلمانان هیچگونه اختلافی به چشم نمی‌خورد ولی در پاره‌ای از خصوصیات آن بحث و گفتگوهایی وجود دارد. این بحثها خود بر دو دسته است، برخی به اصطلاح جزئی و کم اهمیت است، مانند بحث در اطراف مقصود از کلمه یا جمله‌ای از قرآن که نتیجه آن اختلاف در یک حکم فرعی فقهی است و بعضی بالنسبه اساسی و مهم است و چه بسا موجب به وجود آمدن اصلی از اصول، شده است. اینک مثالی از هر دو دسته:

در آیه شریفه (والمطلقات یتربصن بأنفسهنّ ثلاثه قروء)<sup>۱</sup> اختلاف است در اینکه مقصود از «قراء» چیست؟ بسیاری از فقها، از جمله: ابوحنیفه، ابویوسف، محمد و اسحاق، آن را به «حیض» تفسیر کرده‌اند ولی مالک و شافعی و گروهی دیگر، از جمله احمد در یکی از دو روایت، به «طهر». شیعه هم به موجب اجماع و اخبار خود همین قول را برگزیده‌اند.<sup>۲</sup>

در باب تفسیر قرآن به رأی گرچه احادیثی از طرق فریقین بر عدم جواز آن دلالت دارد،<sup>۳</sup> لیکن بسیاری از اهل سنت عملاً قرآن را به آراء خود تفسیر کرده‌اند اما شیعه بالعکس، غالباً آیات قرآن را بر دو دسته تقسیم کرده‌اند:

۱. آیاتی که به علت اجمال یا به جهت اینکه قطعاً خلاف ظاهر آن اراده شده

۱. بقره، ۲۲۸. ۲. خلاف، ۳/۵۰؛ تاریخ المذاهب، ۶۴.

۳. مقدمه تفسیر صافی و مجمع البیان و بحث حجیت ظواهر از علم اصول و تاریخ المذاهب الفقهیة، ۶۵.

است ذاتاً به تفسیر نیاز دارند.

۲. آیاتی که ذاتاً به تفسیر نیاز ندارند، مانند نصوص و ظواهر

در مورد دسته اول به طور قطع آن را بدون دلیل معتبر از جمله احادیث معتبر تفسیر نکنند، یعنی آیه مجمل را بر یکی از احتمالات و آیه دارای ظهور را بر خلاف ظاهر حمل نکنند و در مورد قسم دوم چنانچه آیه در معنی خود نص باشد بدون اشکال آن را بر معنی خود حمل کنند و چنانچه ظاهر باشد در صورتی که دلیل معتبری بر خلاف ظاهر دلالت نکند آیه را بر ظهور خود حمل کنند و در صورتی که دلیل معتبری بر خلاف ظاهر دلالت کند بدون شک چنانکه اشاره شد آیه را بر خلاف ظاهر حمل کنند، مانند موارد تخصیص عمومات و تقيید مطلقات، و چنانکه پیداست همین قول درست است. دوم. در این مورد که آیا عمومات آیات قرآن را می توان به وسیله خبر واحد تخصیص زد یا مطلقات را تقيید کرد؟ (همین طور در مطلق حمل قرآن بر خلاف ظاهر) بین فقها اختلاف است. (البته این بحث بحثی است علمی و الا در عمل اختلاف فاحشی وجود ندارد).

شافعی و احمد و بسیاری دیگر از جمله شیعه امامیه عمومات قرآن را به خبر واحد تخصیص می زنند و مطلقات قرآن را به خبر واحد تقيید می کنند، ولی ابوحنیفه تخصیص قرآن را تنها به خبر متواتر و یا لاقط خبر مشهور جایز می داند.<sup>۱</sup> سوم. اصل عمل به سنت نیز در بین مسلمین جای هیچگونه بحث و تأملی نیست، آری شافعی در کتاب «الام» گفته است که تنها گروهی از مردم بصره بوده اند که به سنت عمل نمی کردند ولی آنها هم در حال حاضر از بین رفته اند.<sup>۲</sup>

چهارم. در باب سنت نیز چند مسأله مورد بحث است: در صورتی که سنت به خبر واحد (خبری که به حد تواتر نرسیده باشد) نقل شود آیا چنین خبری حجّت است؟ یعنی سنت را ثابت می کند؟ جمهور صحابه و تابعین و فقها و متکلمان تعبد به خبر واحد را عقلاً ممکن و سمعاً واقع دانسته اند و در این باب به اجماع صحابه و اخبار متواتره نقل شده از پیامبر اسلام ﷺ تمسک کرده اند؛ در مقابل، قدریه<sup>۳</sup> و پیروان آنان از

ظاهریه<sup>۱</sup> چون قاسانی عمل به خبر واحد را جایز نمی دانند. شیعه امامیه هم عمل به خبر واحد را عقلاً جایز و شرعاً واقع دانسته اند و تنها سید مرتضی و پیروان وی چون ابن زهره علوی، طبرسی و ابن ادریس حلی با آن به مخالفت برخاسته اند. کسانی از شیعه که خبر واحد را حجّت دانسته اند در این باب به أدله اربعه تمسک کرده اند. علاقه مندان برای اطلاع بیشتر می توانند به بحث حجّیت خبر واحد از کتابهای اصول فقه مراجعه کنند. در اینجا ذکر دو نکته قابل توجه به نظر می رسد، یکی اینکه چنانکه در گذشته اشاره شد (۱-۲-۲) جریاناتی که در دوره گذشته و مخصوصاً در همین دوره اتفاق افتاد سبب شد تقریباً همه منابع اصلی حدیثی اهل سنت در این دوره تألیف شود؛ مانند موطأ مالک، الجوامع فی السنن والآداب سفیان بن عیینه، جامع کبیر سفیان ثوری، الآثار ابویوسف و بالاخره مسند احمد.

نکته دیگر اینکه اهل سنت به احادیثی عمل می کنند که به طرق صحیح نزد خود ایشان از پیامبر ﷺ یا صحابه نقل شده باشد ولی شیعه تنها خبری را حجّت می دانند که ثقه یا خصوص عادل از پیامبر ﷺ یا امامان علیهم السلام نقل کرده باشد و برای صحابه و تابعین در این باب امتیاز خاصی قائل نیستند.

پنجم. در باب رأی هم از دو جهت اختلاف است:

نخست، از لحاظ اینکه آیا اساساً می توان به وسیله رأی احکام فقه اسلامی را به دست آورد؟ گروهی بر این عقیده اند که جز از راه نصوص نمی توان به احکام دست یافت؛ در رأس این گروه داود ظاهری و پیرو او، پیشوای دوم ظاهریان، ابن حزم اندلسی قرار دارد، اما دیگران معتقدند که در صورت فقد نص می توان برای استنباط احکام از رأی بهره جست.

دوم، اینکه چگونه رأی حجّت است و می توان در راه به دست آوردن احکام از آن بهره جست؟

شیعه امامیه در صورتی رأی را حجّت می دانند که بر دلیل و حجّت معتبری مبتنی

۱. ظاهریه طائفه ای از فقهای اهل سنت هستند که مستند استنباط احکام را فقط ظاهر قرآن و سنت می شمارند و با رأی و قیاس و استحسان و تقلید و استحباب مخالفت دارند. مؤسس این مذهب داود ظاهری (۲۷۰ هـ) کتابهای بسیار نوشت و این مذهب به نام او مذهب داود و مذهب داودی و پیروان آن داودیه نیز خوانده می شوند. (دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ماده ظاهریه)

۱. تاریخ المذاهب الفقهية، ۶۴-۶۵. ۲. همان، ۶۶.

۳. قدریه در کتب کلام و ملل و نحل لقب معتزله است، این لقب از آن روی به معتزله داده شده است که به آزادی انسان و اختیار انسان در کارهایی که انجام می دهد قائل هستند، و به قضا و قدر خداوندی، یعنی حکم ازلی او درباره اشیا و افعال انسان معتقد نیستند. (دائرة المعارف فارسی، مصاحب، ماده قدریه و الملل و النحل، ۵۷/۱).



باشد و یا به استناد اصلی از اصول معتبر به دست آمده باشد؛ بنابراین، در صورتی که رأی از راه دلیل غیر معتبر حاصل شود برای استنباط احکام کفایت نمی‌کند، خواه عدم اعتبار آن قطعی باشد، مانند قیاس و خواه مشکوک الاعتبار باشد، مانند شهرت و سایر أمارات ظنی که دلیلی بر اعتبار آن قائم نشده است.

شافعیه قیاس را در موارد فقد نصّ برای الحاق امر غیر منصوص به امر منصوص صالح دانسته‌اند، حنفیه پا را از این فراتر نهاده‌اند و علاوه بر قیاس، استحسان را نیز حجت می‌دانند، مالکیه، زیدیه و برخی از حنابله علاوه بر اینها مصالح مرسله<sup>۱</sup> را هم برای استنباط احکام کافی می‌دانند؛ بدیهی است استناد به مصالح مرسله نیز به عدم وجود نصّ منوط است.

اصحاب رأی جملگی بر این اتفاق دارند که در مقابل نصّ متواتر نمی‌توان به استناد قیاس، حکمی را استنباط کرد؛ اما در مقابل خبر واحد آیا نصّ مقدم است یا قیاس؟ در این صورت اگر علت قیاس یعنی علت حکم در مقیّس علیه منصوص باشد می‌توان آن را با خبر واحد در برابر هم دانست، بلکه احیاناً قیاس بر نصّ ترجیح داده می‌شود؛ و چه بسا در این صورت بتوان گفت: چنانچه نصّ نسبت به علت اخصّ باشد نصّ بر قیاس تقدّم دارد. اما در صورتی که علت منصوص نباشد بین فقها اختلاف است: گروهی در هر حال خبر واحد (حدیث) را مقدم می‌دارند، زیرا معتقدند در مقابل نصّ نمی‌توان اجتهاد کرد و علاوه بر آن، رأی در صورتی کارگشاست که ضرورتی ایجاب کند و با وجود نصّ چنین ضرورتی در بین نیست، این، رأی ابوحنیفه، شافعی و احمد است.

بعضی از حنفیه گفته‌اند که اگر راوی حدیث از صحابه فقیه، چون عبدالله بن عباس و ابن مسعود و زید بن ثابت، باشد خبر مقدم است، ولی اگر فقیه نباشد، چون ابوهریره، قیاس مقدم است. این رأی هم به ابوحنیفه نسبت داده شده است.

مالکیه می‌گویند که هرگاه رأی با عمل اهل مدینه تأیید شود خبر مردود است و در صورتی که خبر با عمل اهل مدینه مخالف نباشد ولی با رأی مخالف باشد و رأی با هیچ قاعده فقهی سازگار نباشد خبر مقدم است و در غیر این صورت به مقتضای رأی عمل می‌شود.

۱. مقصود از مصالح مرسله مصالحی است که با مقاصد شریعت مقدس اسلام موافق است ولی نص خاصی نه بر اثبات آن وجود دارد و نه بر الغای آن.

ششم. جمهور اهل سنت اجماع صحابه را هم ممکن می‌دانند و هم واقع؛ در مقابل، نظام معتزلی آن را در غیر ضروریات غیر ممکن می‌داند، احمد هم در برخی از مرویّاتش اجماع غیر صحابه را امری ناممکن دانسته است، ولی شافعی، چنانچه از ظاهر کلامش به دست می‌آید در این مورد وقوع اجماع را نفی کرده است نه امکان آن را؛ اما از دعای اجماع دیگر فقیهان به دست می‌آید که نه تنها اجماع را غیر ممکن ندانسته بلکه حتی وقوع آن را هم پذیرفته‌اند. دانشمندان شیعه معتقدند که مجرد اجماع، یعنی اتفاق نظر فقیهان، بر فرض امکان و وقوع به هیچ وجه دلیل معتبری بر حجیت آن وجود ندارد؛ آنچه دلیل معتبر بر حجیت آن قائم شده است رأی معصوم علیه السلام است که احیاناً آراء مجمعی به دلالت تَضَمُّن یا التزام بر آن دلالت دارد. به تعبیر برخی از دانشمندان مانند صاحب قوانین، فصول، رسائل و کفایه حجیت برای مُنْكَشَف (نظر معصوم) است نه برای کاشف (نفس قول مجمعی).<sup>۱</sup>

انواعی از اتفاق نظر وجود دارد و در اینکه از مصادیق اجماع است یا خیر اختلاف است، در زیر به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. اجماع سکوتی: اجماع سکوتی آن است که از طرف عده‌ای از فقها در مورد مسأله‌ای نظری ابراز شود و دیگران پس از آگاهی از نظر ابراز شده با امکان و تحقق مجال برای اظهار نظر مخالف، سکوت کنند. در اینکه آیا اجماع سکوتی حجت است یا خیر؟ بین صاحب نظران اختلاف است.

۲. اجماع مرکب: اجماع مرکب آن است که برای فقیهان در مسأله‌ای بیش از یک نظر وجود دارد لیکن چنانچه برای هر صاحب نظری بطلان نظر او به ثبوت رسد نظر دیگر فقیهان را برمی‌گزینند نه نظری خارج از مجموعه آراء. در اینکه آیا می‌توان در اجماع مرکب از دو قول، قول سوم احداث کرد؟ اختلاف است، و مشهور عدم جواز است.

۳. آیا صرف توافق بیشتر فقها بر یک رأی اجماع محسوب می‌شود یا خیر؟

۴. اگر اجماع بر این قائم باشد که دلیل حکمی فلان آیه یا حدیث است، آیا می‌توان برای آن حکم به دلیل دیگر استناد کرد؟

پاسخ سؤالات فوق را می‌توان در کتابهای اصولی مفصل به دست آورد.

مالک اجماع اهل مدینه را نیز حجّت می‌دانست، شافعی هم، در آغاز با او

۱. رجوع شود به رسائل شیخ انصاری، مبحث اجماع و کتب اصولی دیگر.

هم عقیده بود، ولی بعداً چنانکه در کتاب اختلاف مالک آمده است از این رأی عدول کرده است. این نیز به مالک نسبت داده شده که حتّی عمل اهل مدینه را نیز حجّت می دانسته است؛ ولی دیگر فقیهان در این هردو نظر با وی به مخالفت برخاسته اند.

فقهای اهل سنّت جملگی بر این امر اتفاق دارند که فتاوی و اقوال صحابه نیز حجّت است، لیکن در گذشته اشاره شد که بعضی از تابعان مخالفت برخی از صحابه را به جز استادان خود جایز دانسته اند.

مالک حتّی قول صحابه را از مصادیق سنت می شمرد، احمد در صورتی که از صحابه قولی به دست نمی آورد به قول تابعین رجوع می کرد، و به طوری که به شافعی نسبت داده شده در قول جدید خود با این سخن به مخالفت برخاسته است، ولی ابوزهره سخنانی بر خلاف این، حتی در قول جدید او، از وی نقل کرده است و از ابن قیّم هم همین سخن نقل شده است. شیعه و خوارج نه فتوای صحابه را برای اهل استنباط حجّت می دانند و نه فتوای دیگران را.

#### امتیازات دوره سوم

۲-۳-۲ با توجه به آنچه ذکر شد ممیزات این دوره فهرستوار به قرار زیر است:

امتیاز اول. در این دوره تمدن اسلام در شهرهای بزرگ، مانند بغداد، قرطبه در اندلس، قیروان در آفریقا، فسطاط در مصر، دمشق، کوفه، بصره، مرو و نیشابور گسترش یافت و بدون شک این گستردگی در بارور شدن فقه تأثیری چشمگیر داشت.

امتیاز دوم. جنبشهای علمی، که از اواخر دوره قبل آغاز شده بود، بین اندیشمندان اسلام بیشتر شد و این امر دو عامل مهم داشت: یکی حضور موالی تازه مسلمان از فرس و روم و مصر و دیگر ترجمه کتابهای علمی به زبان عربی که از اواخر دوره قبل شروع شده بود.

امتیاز سوم. افزوده شدن تعداد حافظان و قاریان، مانند قرّای سبعة یا عشره یا اربعة عشر.

امتیاز چهارم. تدوین سنّت و حدیث به دستور خلیفه اموی، عمر بن عبدالعزیز.

امتیاز پنجم. بحثهای بسیار حول محور منابع که بعد از این به شرح آن خواهیم پرداخت.

امتیاز ششم. تدوین علم اصول فقه اهل سنّت به وسیله امام شافعی.

امتیاز هفتم. به وجود آمدن اصطلاحاتی چون فرض، واجب، سنّت، مندوب و مستحب.

امتیاز هشتم. پیدایش فقیهان بزرگی که در آینده به معرفی اجمالی آنان خواهیم پرداخت.

#### کتابهای مهم در دوره سوم

۲-۳-۴ در این دوره از پیشوایان مذاهب و از شاگردان آنان کتابهایی به یادگار مانده است که به نام برخی از آنها اشاره می شود:

#### کتابهای حنفیه:

۱. کتابهای متعددی که از ابویوسف، شاگرد ابوحنیفه، باقی مانده است. نام این آثار در کتاب فهرست ابن ندیم آمده است. یکی از آنها که هم اکنون در دست است کتاب خراج است.

۲. کتاب اختلاف ابوحنیفه و ابن ابی لیلی که قسمتی از مسائل آن در کتاب تاریخ التشریح الاسلامی آمده است.<sup>۱</sup> علاوه بر آن، مسائلی در کتاب الام شافعی موجود است که در آنها نظر ابویوسف با رأی ابوحنیفه و ابن ابی لیلی موافق است و گاهی شافعی رأی دیگری را در آن مسائل برگزیده است.

۳. کتاب سیر اوزاعی که در آن مسائلی از جهاد نقل شده که ابوحنیفه و اوزاعی در آن اختلاف نظر دارند.<sup>۲</sup>

۴. کتابهای الجامع الصغیر، الجامع الکبیر، المبسوط، السیر الصغیر، السیر الکبیر؛ محمد بن الحسن شیبانی.

۵. کتاب کافی که آن را محمد بن احمد مروزی در اوائل قرن چهارم در معانی کتب محمد بن الحسن نوشته است.

۶. کتاب الرّد علی اهل المدینة که محمد بن الحسن آن را در مسائل اختلافی بین ابوحنیفه و اهل مدینه نوشته و شافعی آن را در کتاب الام آورده است و گاهی ابوحنیفه و گاهی اهل مدینه را تأیید کرده است. این کتاب اخیراً در چهار جلد چاپ شده است.

۷. کتاب الآثار محمد بن الحسن که در فهرست نیامده ولی صاحب تاریخ التشریح

۱. ص ۲۴۱. ۲. تاریخ التشریح الاسلامی، ۲۴۹.

آن را ذکر می‌کند.<sup>۱</sup>

۸. کتاب المجرد ابوحنیفه، تألیف حسن بن زیاد لؤلؤی.

۹. کتابهای عیسی بن أبان، شاگرد محمد بن الحسن، در حج، خبر واحد، جامع، اثبات القیاس و اجتهاد الرأی.

۱۰. کتب دیگری از هلال بن یحیی، معروف به هلال الرأی، و ابو عبدالله محمد بن سماعه و خصاف و از همه مهمتر کتاب اختلاف الفقهاء طحاوی.

کتابهای مالکیه:

۱. الموطأ مالک که آن را بسیاری از جمله یحیی بن یحیی لیثی و محمد بن الحسن روایت کرده‌اند.

۲. المدونة الکبری مالک.

۳. مختصر کبیر، مختصر اوسط، مختصر صغیر از عبدالله بن عبدالحکم مصری.

۴. کتاب الاصول و کتاب سماعه از ابن قاسم.

۵. کتاب احکام القرآن، کتاب الوثائق والشروط، کتاب آداب القضاء و کتاب

الدعوی و الیئات از محمد بن عبدالله بن عبدالحکم.

۶. کتاب المستخرجه از محمد بن احمد عتبی قرطبی.

۷. کتاب جامع از محمد بن سحنون.

۸. کتاب مجموعه از محمد بن ابراهیم بن عبدوس.

۹. کتاب مبسوط و کتاب ردّ بر محمد بن الحسن و ابوحنیفه و شافعی از قاضی اسمعیل بن اسحق، از مؤلفان بزرگ مشرق.

۱۰. کتاب معروف در فقه از محمد بن ابراهیم بن زیاد اسکندری، معروف به ابن المواز، از مؤلفان بزرگ مصر.

کتابهای شافعیه:

۱. رساله شافعی در اصول.

۲. کتاب الام که شافعی یک بار بر شاگردان عراقی خود آن را املا کرده و بار دیگر بر شاگردان مصری که بار اول را مذهب قدیم و بار دوم را مذهب جدید شافعی

گویند؛ بر این کتاب چند کتاب ملحق شده است، از جمله:

کتاب ما اختلف فيه ابوحنیفه و ابن ابی لیلی که اصل آن از ابو یوسف است؛ کتاب خلاف علی و ابن مسعود؛ کتابی که در آن شافعی موارد مخالفت ابوحنیفه و اصحابش را با علی و ابن مسعود جمع کرده است؛ کتاب اختلاف مالک و شافعی؛ کتاب جماع العلم؛ کتاب ابطال الاستحسان؛ کتاب الرد علی محمد بن الحسن؛ کتاب سیر الاوزاعی؛ کتاب اختلاف الحدیث؛ کتاب المسند.

۳. کتاب فقه حرمله که املائی شافعی است.

۴. مختصر کبیر و مختصر صغیر و کتاب الفرائض بویطی.

۵. مختصر کبیر، مختصر صغیر، جامع کبیر و جامع صغیر مزنی.

۶. شرح مختصر مزنی، کتاب الفصول فی معرفة الاصول، کتاب الشروط

و الوثائق، کتاب الوصایا و حساب الدور و کتاب العموم والخصوص از ابواسحق

ابراهیم بن احمد مروزی.

۷. کتابهای دیگر از ابن سربیح و ابوبکر محمد بن عبدالله صیرفی و دیگران.

#### فقه‌های دوره سوم

۲-۳-۵ در این دوره که درخشان‌ترین دوره فقه اهل سنت است یعنی دوره پیشوایان بزرگ فقه مذاهب اهل سنت، در آغاز پیشوایان مذاهب چهارگانه اهل سنت را معرفی می‌کنیم و سپس به ترجمه مختصر اساتید آنان می‌پردازیم که به دلیل نزدیکی زمان ابوحنیفه و مالک به دوره تابعان (دوره دوم) نام برخی از اساتید این دو امام مذهب در آن عصر ذکر شده است. بعد از معرفی استنادان، شاگردان ائمه اربعه معرفی شده‌اند و در پایان به گروهی دیگر از علمای اهل سنت اشاره شده است که در دو دسته مذکور جای نگرفته‌اند.

ابوحنیفه، نعمان بن ثابت (۱۵۰ هـ). ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بن زوطی کوفی، مولی بنی تیم الله از ابنای فارس درس سال ۸۰ هـ به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هـ از دنیا رفت. او در دوره خلافت امویان و عباسیان می‌زیست و از تابعان تابعین بود و بنا بر قولی از تابعین. ابوحنیفه، انس بن مالک را درک کرده و از او حدیث «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ» را نقل کرده است. وی امام «اهل رأی» فقیه اهل عراق و بنیانگذار مذهب حنفی است. او حدیث و فقه را از بزرگان علما چون حماد بن ابی سلیمان فرا گرفت. از

استادان دیگر او می‌توان از ابراهیم نخعی، شعبی و عطاء بن ابی رباح نام برد. ابوحنیفه در پذیرفتن حدیث سخت می‌گرفت و در استنباط احکام بیشتر به قیاس و استحسان عمل می‌کرد.

کتاب الفقه الاکبر در غیر علم فقه از اوست و نیز مُسندی در حدیث که توسط شاگردان او نوشته شده است، ولی در فقه کتابی از او باقی نمانده است. از شاگردان بنام ابوحنیفه می‌توان به چهار نفر اشاره کرد: ابویوسف (۱۸۲ هـ)، محمد بن حسن شیبانی (۱۸۹ هـ)، ابوهُذَیْل (۱۵۸ هـ)، حسن بن زیاد لؤلؤی (۲۰۴ هـ). (الفهرست، ابن ندیم، ۲۵۵/۱؛ مرآة الجنان، ۳۰۹/۱؛ شذرات الذهب، ۲۲۷/۱؛ تهذیب التهذیب، ۴۴۹/۱۰ - ۴۵۲؛ سیر اعلام النبلا، ۴۰۳-۳۹۰/۶؛ میزان الاعتدال، ۲۶۵/۴؛ تاریخ بغداد، ۳۲۳/۱۳؛ وفيات الاعیان، ۴۱۵-۴۲۳؛ تذکرة الحفاظ، ۱۶۸/۱)

مالک ابن اَنَس (۱۷۹ هـ). مالک بن اَنَس بن ابی عامر اَصْبَحی، در فقه و حدیث بعد از تابعین، امام مدینه بود. در عهد خلافت ولید بن عبدالملک به دنیا آمد و در روزگار رشید در مدینه از دنیا رفت. وی دوران خلافت امویان و عباسیان را درک کرد. برخی از استادان بنام او عبارتند از: عبدالرحمن بن هُرْمُز، نافع، ابن شهاب زُهْرَی و رَبِیعَة بن عبدالرحمن معروف به «ربیعة الرأی».

کتاب المَوْطَأُ او در حدیث و فقه از مآخذ معتبر سنی است. وی در استنباط احکام به کتاب، سنت، عمل اهل مدینه، مصالح مرسله و قول صحابی هرگاه سند آن صحیح باشد و استحسان عمل می‌کرد. مالک شاگردان بسیاری از بلاد مختلف داشت، مانند عبدالرحمن بن قاسم (۱۹۱ هـ)، عبدالله بن وَهَب بن مسلم (۱۹۷ هـ)، علی بن زیاد تونسی (۱۸۳ هـ)، اَسَد بن قُرَات بن سِنان تونسی (۲۱۳ هـ) و اسماعیل بن اسحاق (۲۸۲ هـ). (تهذیب التهذیب، ۵/۱۰؛ طبقات الفقهاء، ۱۹۳/۱؛ الاعلام، ۲۵۷/۵؛ الوفيات، ۴۳۹/۱؛ صفة الصفوة، ۹۹/۲)

محمد بن ادریس شافعی (۲۰۴ هـ). ابو عبدالله محمد بن ادریس شافعی در سال ۱۵۰ هـ در غزه به دنیا آمد و در سال ۲۰۴ هـ در مصر از دنیا رفت. وی از محضر استادان زمان خود مانند مسلم بن خالد زنجی، مالک بن اَنَس، سفیان بن عَیْنَه، فَضَیْل بن عِیاض و حمد بن حسن بهره‌مند شد. شافعی در بغداد کتاب قدیم خود به نام الحجة را نوشت. سپس در سال ۲۰۰ هـ به مصر منتقل شد و در آنجا مذهب جدید خود را عرضه داشت و در همان شهر از دنیا رفت. کتاب الرسالة از کتابهای نخستین علم اصول فقه، و کتاب

الأم در فقه از آثار اوست.

شافعی در استنباط احکام به قرآن، سنت، اجماع و قیاس عمل می‌کرد و به قول صحابه رجوع نمی‌کرد زیرا قول آنان را اجتهاداتی می‌شمرد که احتمال خطا در آنها می‌رفت و نیز استحسان را نمی‌پذیرفت و می‌گفت: «من استحسن فقد شرع». احمد بن حنبل، أبو ثور، زعفرانی و کرابیسی آرای قدیم او را نقل کرده‌اند و نیز اصحاب مصری او مانند مُزَنی، بُویطی و... فتاوی جدید او را نقل کرده‌اند. (تهذیب التهذیب، ۳۱-۲۵/۹؛ طبقات الشافعیه، ۱۸۵/۱؛ شذرات الذهب، ۹/۲؛ مرآة الجنان، ۱۳/۳؛ تذکرة الحفاظ، ۳۲۹/۱؛ الاعلام، ۲۶/۶؛ الوفيات، ۴۴۷/۱؛ البداية والنهاية، ۲۵۱/۱۰)

احمد بن حَنَبَل شیبانی (۲۴۱ هـ). ابو عبدالله، احمد بن محمد بن حنبل شیبانی در بغداد به دنیا آمد و در همان شهر از دنیا رفت. او مسافرت‌هایی به کوفه، بصره، مکه، مدینه، یمن و شام و الجزیره کرد. ابن حنبل در بغداد در خدمت امام شافعی به آموختن فقه پرداخت. وی علاوه بر شافعی از محضر علمای عصر خویش که عدد آنان به صد می‌رسد، استفاده کرد. احمد بن حنبل در جمع آوری و حفظ سنت همت بسیار گمارد تا جایی که امام محدثان عصر خویش نام گرفت. وی در جریان «خلق قرآن» در زمان مأمون، معتصم و واثق سختی‌ها دید و زندانی شد.

احمد در استنباط احکام به قرآن، سنت، فتاوی صحابه، اجماع، قیاس، استصحاب، مصالح مرسله و سد ذرایع عمل می‌کرد. وی در فقه کتابی ننوشت؛ البته شاگردانش، اقوال، افعال و جوابهای فقهی او را جمع آوری کرده‌اند. کتاب المسند در حدیث، شامل حدود چهل هزار حدیث، از آثار اوست. (تهذیب التهذیب، ۷۲/۱؛ طبقات الفقهاء، ۷۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱۷/۲؛ و تاریخ بغداد، ۴۱۲/۴؛ الاعلام، ۲۰۳/۱؛ صفة الصفوة، ۱۹۰/۲؛ البداية والنهاية، ۳۲۵-۳۴۳/۱۰)

اساتید ابوحنیفه:

حَقَض بن غِیَاث نَخَعی (۱۹۴ هـ). وی از قاضیان بغداد و کوفه و از فقهایی بود که احادیث زیادی از او نقل شده است. نخعی از جمله اساتید ابوحنیفه شمرده شده است. شیخ طوسی در برخی موارد او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌شمارد. (رجال، طوسی، ۱۱۸ و ۱۷۵ و ۴۷۱؛ تهذیب التهذیب، ۱۴۵/۲؛ اعیان الشیعه، ۲۰۵/۶؛ الاعلام، ۲۶۴/۲؛ میزان الاعتدال، ۲۶۶/۱)

عَامِر بن شراحیل شعبی (۱۰۳ هـ). وی از راویان تابعی و از نزدیکان عبدالملک

بن مروان و از استادان ابوحنیفه بود. در زمان عمر بن عبدالعزیز برای منصب قضاء تعیین شد. (الاعلام، ۲/۳: ۲۵۱؛ تهذیب التهذیب، ۵/۵: ۶۵؛ الوفيات، ۱/۲۴۴؛ حلیة الاولیاء، ۴/۳۱۰)

حماد بن ابی سلیمان اشعری (۱۲۰ هـ). وی از استادان ابوحنیفه بود. شیخ در رجال خود او را از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام می‌شمارد. او از انس، زید بن وهب و سعید بن مسیب و نخعی و دیگران روایت کرده است و از جمله شاگردان وی می‌توان از ثوری، حماد بن سلمه، حکم بن عتیبه، أعمش و مغیره نام برد. (اعیان الشیعه، ۶/۲۲۳) عطاء بن أسلم بن صفوان (ابن ابی رباح) (۱۱۴ هـ). وی از بزرگان فقهای تابعی و یکی از استادان ابوحنیفه بود و در جند یمن به دنیا آمد و در مکه رشد کرد. ابن ابی رباح از مفتیان و محدثان مکه بود. (الاعلام، ۴/۲۳۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۹۲؛ تهذیب، ۷/۱۹۹؛ صفة الصفوة، ۲/۱۱۹؛ میزان الاعتدال، ۲/۱۹۷؛ حلیة الاولیاء، ۳/۳۱۰؛ الوفيات، ۱/۳۱۸)

اساتید مالک:

سالم بن عبدالله بن عمر بن خطاب (۱۰۶ هـ). وی یکی از فقهای هفتگانه مدینه و از بزرگان تابعان بود. (الاعلام، ۳/۷۱؛ تهذیب التهذیب، ۳/۴۳۶؛ غایة النهایة، ۱/۳۰۱؛ صفة الصفوة، ۲/۵۰؛ حلیة الاولیاء، ۲/۱۹۳)

عبدالرحمن بن هُرمز (۱۱۷ هـ). معروف به أعرج. وی از حافظان و قاریان مدینه و از استادان مالک بود. (الاعلام، ۳/۳۴۰؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۹۱؛ طبقات القراء، ۱/۳۸۱؛ مرآة الجنان، ۱/۳۵۰)

ابن شهاب زُهَری (۱۲۴ هـ). وی یکی از فقهای بزرگ تابعی از اهل مدینه بود و بعدها به شام منتقل شد و در آنجا اقامت گزید. (الاعلام، ۷/۹۷؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۰۲؛ وفيات الاعیان، ۱/۴۵۱؛ تهذیب التهذیب، ۹/۴۴۵؛ غایة النهایة، ۲/۲۶۲؛ صفة الصفوة، ۲/۷۷)

ربیعة الرأی (۱۳۶ هـ). ربیعة بن فروخ تیمی مدنی از فقهای اهل مدینه بود، ولی از نظر رأی با فقهای بصری موافقت داشت، یعنی جزو اصحاب رأی<sup>۱</sup> به حساب می‌آمد.

۱. اصحاب رأی از نظر اهل حدیث به فقهای اطلاق می‌شود که قیاس را پذیرفته‌اند. وجه تسمیه آن چنین است که آنها زمانی که در مسأله‌ای حدیثی به دست نمی‌آوردند به رأی خود عمل می‌کردند.

وی مرجع فتوا در مدینه و استاد مالک بود. (الاعلام، ۳/۱۷؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۴۸؛ تهذیب التهذیب، ۳/۲۵۸؛ الوفيات، ۱/۱۸۳؛ صفة الصفوة، ۲/۸۳؛ تاریخ بغداد، ۸/۴۲۰)

أبو زناد (۱۳۱ هـ). عبدالله بن ذکوان قرشی مدنی، از بزرگان محدثان، معروف به امیر المؤمنین در حدیث، و از فقهای اهل مدینه بود. وی از ثقات حدیث و علمای عربی فصیح به شمار می‌آمد. (الاعلام، ۴/۸۶؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۱۲۶؛ تهذیب ابن عساکر، ۷/۳۸۲)

یحیی بن سعید انصاری (۱۴۳ هـ). وی از بزرگان اهل حدیث مدینه بود و در زمان بنی امیه در مدینه به امر قضا اشتغال داشت و در عهد عباسی به عراق منتقل شد و امور قضایی حیره را بر عهده گرفت. (الاعلام، ۸/۱۴۷؛ تهذیب التهذیب، ۱۱/۲۲۱؛ تاریخ بغداد، ۱۴/۱۰۱؛ النجوم الزاهرة، ۱/۳۵۱)

نافع (۱۱۷ هـ). ابو عبدالله، نافع مدنی از فقهای بزرگ تابعی در مدینه بود. روایات بسیاری از او نقل شده است که غالباً از روایات موثق به شمار می‌آید. در زمان عمر بن عبدالعزیز برای آموزش سنت به مصر اعزام شد. (الاعلام، ۸/۵؛ تهذیب، ۱۰/۴۱۲؛ وفيات، ۲/۱۵۰؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ۵/۱۰)

اساتید شافعی:

مسلم بن خالد زنجی (۱۷۹ هـ). وی از بزرگان فقهای تابعی و امام اهل مکه بود. شافعی در پیش او فقه آموخت و از وی اجازه افتنا گرفت. احادیث منقول از او پیش اکثر علما ضعیف تلقی می‌شود و مورد احتجاج قرار نمی‌گیرد. (الاعلام، ۷/۲۲۲؛ طبقات الفقها، ۱/۴۸؛ اللباب، ۱/۵۰۹؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۲۳۵)

سفیان بن عیینة (۱۹۸ هـ). وی از محدثان مکه بود. در کوفه به دنیا آمد و در مکه سکنی گزید و در همانجا از دنیا رفت. او عالمی جلیل القدر و ثقه بود. شافعی درباره او می‌گوید: اگر مالک و سفیان نبودند علم از خطه حجاز رخت می‌بست. دو اثر به او منسوب است: الجامع در حدیث و کتابی در تفسیر. امام شافعی و احمد بن حنبل از شاگردان او به شمار می‌روند. (الاعلام، ۳/۱۰۵؛ تذکرة الحفاظ، ۱/۲۴۲؛ صفة الصفوة، ۲/۱۳۰؛ ابن خلکان، ۱/۲۱۰؛ میزان الاعتدال، ۱/۳۹۷؛ حلیة الاولیاء، ۷/۲۷۰؛ ذیل المذیل، ۸/۱۰۸؛ تاریخ بغداد، ۹/۱۷۴)

فَضَّيْلُ بنِ عِيَّاضٍ (۱۸۷ هـ). وی از بزرگان صلحای مکه، شیخ حرم و ثقة در حدیث بود. امام شافعی و دیگران پیش او علم آموختند. در سمرقند به دنیا آمد و بعدها در مکه سکنی گزید و در همانجا از دنیا رفت. (الاعلام، ۱۵۳/۳؛ طبقات الصوفیه، ۱۴-۶؛ تذکرة الحفاظ، ۲۲۵/۱؛ تهذیب، ۲۹۴/۸؛ صفة الصفوة، ۱۳۴/۲؛ حلیة الاولیاء، ۸۴/۸؛ ابن خلکان، ۴۱۵/۱)

عبدالرحمن بن مهدی بصری لؤلؤی (۱۹۸ هـ). وی از بزرگان حافظان حدیث بود. از او آثاری باقی مانده که در بغداد حدیث کرده است. در بصره به دنیا آمد و در همانجا از دنیا رفت. (الاعلام، ۳۳۹/۳؛ تهذیب التهذیب، ۲۷۹/۶؛ حلیة الاولیاء، ۳/۹؛ تاریخ بغداد، ۲۴۰/۱۰؛ اللباب، ۷۲/۳)

هُشَيْمُ بنِ بَشِيرٍ سُلمی (۱۸۳ هـ). وی از مفسران و ثقات محدثان و استاد ابن حنبل بود. گویند غیر از کتاب التفسیر کتاب دیگری در فقه به نام السنن و کتابی به نام المغازی به او منسوب است. (الاعلام، ۸۹/۸؛ تذکرة الحفاظ، ۲۲۹/۱؛ میزان الاعتدال، ۲۵۷/۳؛ تاریخ بغداد، ۸۵/۱۴؛ مرآة الجنان، ۳۹۳/۱؛ تهذیب، ۵۹/۱۱-۶۳)

وَکِيعُ بنِ جِرَّاحٍ (۱۹۷ هـ). وی از محدثان عراق در عصر خود به شمار می‌رفت. در کوفه به دنیا آمد. رشید از او خواست امر قضا را در کوفه بر عهده بگیرد ولی به دلیل زهد بسیار امتناع کرد. از آثار اوست: تفسیر القرآن، السنن، المعرفة والتاریخ. (الاعلام، ۱۱۷/۸؛ تذکرة الحفاظ، ۲۸۲/۱؛ مفتاح السعادة، ۱۱۷/۲؛ الجواهر المضية، ۲۰۸/۲؛ طبقات الحنابلة، ۳۹۱/۱؛ میزان الاعتدال، ۲۷۰/۳؛ تاریخ بغداد، ۴۶۶/۱۳)

شاگردان ابوحنیفه:

ابو یوسف (۱۸۲ هـ). یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری از یاران و شاگردان ابوحنیفه و از نخستین نشردهندگان مذهب او و مردی فقیه و حافظ حدیث بود. در کوفه به دنیا آمد و در دوران حکومت رشید عباسی در بغداد از دنیا رفت. در بغداد به امر قضا پرداخت و نخستین کسی بود که لقب «قاضی القضاة» گرفت. وی را اولین واضع علم اصول در مذهب حنفی می‌شناسند. وی با علم تفسیر، مغازی و تاریخ عرب آشنایی داشت. از آثار او می‌توان به اهم آنها به شرح ذیل اشاره کرد: الخراج، الآثار، النوادر، اختلاف الامصار، ادب القاضی، الامالی فی الفقه، الرد علی مالک بن انس، الفرائض، الوصایا، الوکالة، البیوع، الصید و الذبائح، الغصب والاستبراء. ابویوسف یکی از

استادان امام ابن حنبل به شمار می‌آید. (الاعلام، ۱۹۳/۸؛ مفتاح السعادة، ۱۰۷-۱۰۰/۲؛ ابن ندیم، ۲۰۳/۱؛ النجوم الزاهرة، ۱۰۷/۲؛ البداية والنهاية، ۱۸۰/۱۰؛ الجواهر المضية، ۲۲۰/۲؛ تاریخ بغداد، ۲۴۲/۱۴؛ ابن خلکان، ۳۰۳/۲؛ مرآة الجنان، ۳۸۲-۳۸۸/۱)

الشَّيبَانِي (۱۸۹ هـ). محمد بن حسن بن فرقد از موالی بنی شیبان و از بزرگان فقه و اصول و از نشردهندگان مذهب حنفی بود. او در شهر واسط به دنیا آمد و در کوفه رشد کرد و در پیش ابوحنیفه حدیث شنید. از سوی رشید عباسی به امر قضا نصب شد و سپس عزل گردید. در سفر خراسان رشید را همراهی کرد و در شهر ری از دنیا رفت. خطیب بغدادی او را به لقب امام اهل رأی می‌خواند. وی آثار زیادی در فقه و اصول از خود باقی گذاشته است، از آن جمله: المبسوط، الزيادات، الجامع الكبير، الجامع الصغير، الآثار، السير، الامالی، المخارج فی الحیل، الحجة علی اهل المدينة. (الاعلام، ۸۰/۶؛ الفهرست ابن ندیم، ۲۰۳/۱؛ الفوائد البهية، ۱۶۳؛ الوفیات، ۴۵۳/۱؛ البداية والنهاية، ۲۰۲/۱۰؛ الجواهر المضية، ۴۲/۲؛ ذیل المذیل، ۱۰۷؛ لسان المیزان، ۱۲۱/۵؛ النجوم الزاهرة، ۱۳۰/۲؛ تاریخ بغداد، ۱۷۲-۱۸۲؛ الانتفاء، ۱۷۴؛ مفتاح السعادة، ۱۰۷/۲)

حسن بن زیاد لؤلؤی (۲۰۴ هـ). وی از یاران و شاگردان ابوحنیفه و از فقهای حنفی بود. به سال ۱۹۴ در کوفه به امر قضا منصوب شد و سپس از این کار کناره گرفت. از آثار اوست: ادب القاضی، معانی الايمان، النفقات، الخراج، الفرائض، الوصایا و الامالی. علمای حدیث روایات او را سست می‌شمارند. (الاعلام، ۱۹۱/۲؛ الفوائد البهية، ۶۰؛ میزان الاعتدال، ۲۲۸/۱؛ تاریخ بغداد، ۳۱۴/۷)

زُفَرُ بنِ هُدَیْلٍ (۱۵۸ هـ). وی از یاران ابوحنیفه و از فقهای بزرگ به شمار می‌رفت. اصلش از اصفهان بود ولی در بصره اقامت داشت و در آنجا به امر قضا می‌پرداخت و در همان شهر از دنیا رفت. او در آغاز از اصحاب حدیث بود و بعدها در اثر مصاحبت با ابوحنیفه قیاسات وی بر او غلبه کرد و خود چنین می‌گفت: من مادامی که حدیثی در دسترس باشد به رأی عمل نمی‌کنم و هرگاه خبری را در یابم رأی را ترک می‌گویم. (الاعلام، ۴۵/۳؛ الجواهر المضية، ۲۴۳/۱ و ۵۳۴/۲؛ شذرات الذهب، ۲۴۳/۱؛ الانتفاء، ۱۷۳)

عبدالرحمن بن قاسم عتقی مصری (۱۹۱ هـ). وی از فقهای پرهیزگار مالکی و از

شاگردان امام مالک بود. در مصر به دنیا آمد و در همانجا از دنیا رفت. کتاب المدونه در شانزده جزء، مهمترین کتاب مذهب مالکی، از اوست که از مالک روایت کرده است. (الاعلام، ۳/۳۲۳؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۷۶؛ الانتفاء، ۵۰؛ حسن المحاضرة، ۱/۲۲۱؛ المكتبة الأزهرية، ۱/۴۰۳)

شاگردان مالک:

عبدالله بن وهب بن مسلم فهري مصري (۱۹۷ هـ). وی از فقهای مالکی و یاران مالک بود. در مصر به دنیا آمد و در همانجا از دنیا رفت. ابن وهب از جمله علمایی بود که در عین فقاقت و محدثی مردی پرهیزگار بود. از آثار اوست: الجامع، الموطأ. (الاعلام، ۴/۱۴۴؛ تذكرة الاولیاء، ۱/۲۷۹؛ تهذیب، ۶/۷۱؛ الوفيات، ۱/۲۴۹؛ الانتفاء، ۴۸؛ المكتبة الازهرية، ۱/۴۰۲)

علی بن زیاد عَبَسِي تونسی (۱۸۳ هـ). وی نخستین کسی بود که الموطأ مالک را به مغرب آورد. در عصر او شخصی فقیه تر از او در منطقه آفریقا وجود نداشت. قبر او تاکنون در تونس از معروفیت خاصی برخوردار است. (الاعلام، ۴/۲۸۹)

أسد بن فرات (۲۱۳ هـ). وی از موالی بنی سلیم و قاضی قیروان بود. اصلش از خراسان و تولدش در حرّان (یانجران) بود. در تونس رشد کرد و در سال ۱۷۲ برای کسب علم به مشرق رفت. او همچنین مردی شجاع بود و از این رو به فرماندهی لشکر برگزیده شد و صقلیه به دست او فتح گردید. کتاب الاسدیة در فقه مالکی از آثار اوست. (الاعلام، ۱/۲۹۸؛ معالم الايمان، ۲/۱۷-۲؛ تراجم اسلامية، ۱۳۰؛ ریاض النفوس، ۱/۱۷۲-۱۸۹؛ المسلمون فی جزيرة صقلية، ۶۲)

ابن عبدالحکّم (۲۶۸ هـ). محمد بن عبدالله بن عبدالحکم مصري، از فقهای مالکی عصر خویش در مصر بود. مدتی ملازم شافعی شد ولی سپس به مذهب مالک روی آورد. در فتنه قول به خلق قرآن به بغداد برده شد و سپس به مصر بازگردانده شد و در همانجا از دنیا رفت. از آثار اوست: الرد علی الشافعی، احکام القرآن، رد علی فقهاء العراق، ادب القضاة. (الاعلام، ۶/۲۲۳؛ وفيات الاعیان، ۱/۴۵۶؛ میزان الاعتدال، ۳/۸۶؛ الانتفاء، ۱۱۳)

أشهب بن عبدالعزيز قَيْسِي (۲۰۴ هـ). وی از فقهای دیار مصر در عصر خویش و از مصاحبان مالک بود. در مصر از دنیا رفت. (الاعلام، ۱/۳۳۳؛ تهذیب التهذیب، ۱/۳۵۹؛ وفيات الاعیان، ۱/۷۸؛ الانتفاء، ۵۱ و ۱۱۲)

عبدالله بن عبدالحکم بن اعین (۲۱۴ هـ). وی از فقیهان مصر و از بزرگان اصحاب مالک بود و بعد از اشهب ریاست دینی بدو منتهی شد. در اسکندریه به دنیا آمد و در قاهره از دنیا رفت. از آثار اوست: سيرة عمر بن عبدالعزيز، القضاء فی البینان، المناسک والأحوال. (الاعلام، ۴/۹۵؛ سيرة عمر بن عبدالعزيز، ۱۳-۱۶؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۴۸؛ الانتفاء، ۵۲)

عیسی بن دینار بن واقد غافقی (۲۱۲ هـ). وی از فقهای عصر خویش در اندلس بود. اصلش از طلیطله و ساکن قرطبه بود. برای کسب دانش و آموختن حدیث از موطن خود سفر کرد و بعد از بازگشت تنها محور اجتماع جوانان برای آموختن مسائل شرعی قرار گرفت. مردی پرهیزگار بود. ابن دینار در طلیطله از دنیا رفت. (الاعلام، ۵/۱۰۲؛ بغية الملتس، ۳۸۹)

اسماعیل بن اسحاق جَهْضَمِي (۲۸۲ هـ). وی از فقهای مذهب مالکی و از خاندان علم و دانش بود. در بصره به دنیا آمد و در بغداد سکنی گزید و در همانجا از دنیا رفت. مدتی امور قضاء بغداد، مدائن و نهروانات را بر عهده داشت. از آثار اوست: الموطأ، احکام القرآن، المبسوط، الرد علی أبي حنيفة، الرد علی الشافعی، الأموال والمغازی، شواهد الموطأ (در ۱۰ جلد)، الاصول، السنن، الاحتجاج بالقرآن و فضل الصلاة علی النبی ﷺ. (الاعلام، ۱/۳۱۰؛ الדיباج المذهب، ۹۲؛ تاریخ بغداد، ۶/۲۸۴)

شاگردان شافعی:

اسماعیل بن یحیی مُزْنِي (۲۶۴ هـ). وی از مصاحبان امام شافعی از اهل مصر، مردی پارسا، عالم و مجتهدی زبردست و از پیشوایان مذهب شافعی بود. از آثار اوست: الجامع الكبير، الجامع الصغير و المختصر. شافعی درباره او گفته است: مزنی یاری دهنده مذهب من بود. (الاعلام، ۱/۳۲۹؛ وفيات الاعیان، ۱/۷۱؛ الانتفاء، ۱۱۰)

ابراهیم بن خالد بن ابي یمان کلبی، ابوثور، (۲۴۰ هـ). وی فقیهی پرهیزگار و از اصحاب امام شافعی بود. در سنین کهولت در بغداد از دنیا رفت. از او آثار بسیاری بجای مانده است. از آن جمله کتابی در بیان اختلاف مالک و شافعی است که در آن مذهب شافعی را تبیین کرده است. (الاعلام، ۱/۳۷؛ تذكرة الحفاظ، ۲/۸۷؛ میزان الاعتدال، ۱/۵؛ تاریخ بغداد، ۶/۵۶؛ الانتفاء، ۱۰۷)

ابن صَبَّاح زَعْفَرَانِي (۲۵۹ هـ). حسن بن محمد بن صباح از فقهای شافعی و ثقات محدثان و راویان کلام امام شافعی و مردی فصیح و آشنا به زبان عربی بود و به دلیل

انتسابش به زعفرانیه، نزدیک بغداد، بدین نام معروف است. (الاعلام، ۲/۲۱۲؛ تهذیب التهذیب، ۲/۳۱۸؛ الانتفاء، ۱۰۵)

حسین بن علی کزاییسی (۲۴۸ هـ). وی از فقهای شافعی و از اصحاب امام شافعی بود. آثار بسیاری از او باقی مانده است، از آن جمله: اصول الفقه و فروعها، الجرح والتعديل. وی علاوه بر فقه در کلام و حدیث نیز دست داشت. نسبتش به کرایس به دلیل اشتغال او به خرید و فروش پارچه کرباس بود. (الاعلام، ۲/۲۴۴؛ وفيات الأعیان، ۱/۱۴۵؛ الانتفاء، ۱۰۶؛ تاریخ بغداد، ۸/۶۴)

یوسف بن یحیی بُویطی (۲۳۱ هـ). وی از اصحاب امام شافعی و جانشین درس و افتای او بعد از فوتش بود. در قضیه خلق قرآن در ایام واثق در شرایط سختی به بغداد منتقل شد و از او خواستند تا بگوید قرآن مخلوق است. او از این اقرار امتناع کرد و زندانی شد و در زندان از دنیا رفت. کتاب المختصر در فقه، برگرفته از کلام شافعی، از اوست. (الاعلام، ۸/۲۵۷؛ تهذیب، ۱۱/۴۲۷؛ وفيات، ۲/۳۴۶؛ تاریخ بغداد، ۱۴/۲۹۹؛ الانتفاء، ۱۰۹؛ مفتاح السعادة، ۲/۱۶۸؛ طبقات السبکی، ۱/۲۷۵)

حزْمَلَة بن یحیی تُجیبی (۲۴۳ هـ). وی از فقهای شافعی و اصحاب امام شافعی و حافظان حدیث بود. در مصر به دنیا آمد و در همانجا از دنیا رفت. المبسوط والمختصر از آثار اوست. (الاعلام، ۲/۱۷۴؛ وفيات الاعیان، ۱/۱۲۸؛ میزان الاعتدال، ۱/۲۱۹؛ الانتفاء، ۱۰۹)

ربیع بن سلیمان مُرادی (۲۷۰ هـ). وی از اصحاب امام شافعی و راوی کتاب او و نخستین املاکننده حدیث در جامعه ابن طولون بود. در مصر به دنیا آمد و در همانجا از دنیا رفت. (الاعلام، ۳/۱۵؛ تهذیب التهذیب، ۳/۲۴۵؛ وفيات الاعیان، ۱/۱۸۳؛ الانتفاء، ۱۱۲)

شاگردان احمد ابن حنبل:

صالح بن أحمد بن محمد بن حنبل شیبانی (۲۶۵ هـ). وی در بغداد به دنیا آمد و زیر دست پدرش، امام احمد، تربیت شد و از او علم آموخت. سپس به امر قضاء در اصفهان منصوب شد و در آنجا از دنیا رفت. (الاعلام، ۳/۱۸۸؛ ابن عساکر، ۶/۳۶۲؛ الشذرات، ۲/۱۴۹)

عبدالله بن أحمد بن محمد بن حنبل شیبانی (۲۹۰ هـ). وی از حافظان حدیث بغداد بود و کتابی به نام الزوائد دارد که در آن مطالبی به کتاب الزهد پدرش افزوده است و

کتاب دیگر او به نام زوائد المسند است که در آن حدود ده هزار حدیث به مسند پدرش اضافه کرده است. (الاعلام، ۴/۶۵؛ تهذیب، ۵/۴۱؛ المستطرفه، ۱۶؛ الطبقات ابن ابي يعلى، ۱/۱۸۰؛ التیموریه، ۲/۲۳۶)

اسحاق بن منصور مروزی (معروف به کَوْسَج) (۲۵۱ هـ). وی از فقهای حنبلی و از رجال حدیث بود. در مرو به دنیا آمد سپس به عراق، حجاز و شام سفر کرد و در نیشابور سکنی گزید و در همانجا از دنیا رفت. کتاب المسائل در فقه (خطی) که از امام احمد نقل شده است از اوست. (الاعلام، ۱/۲۹۷؛ طبقات الحنابلة از ابن ابي يعلى، ۱/۱۱۳؛ طبقات الحنابلة تلخیص ناپلسی، ۷۴)

ابراهیم بن اسحاق بغدادی حربی (۲۸۵ هـ) وی از بزرگان محدثان بود. اصلش از مرو بوده ولی به بغدادی اشتهار داشت. حافظ حدیث، عارف به فقه و آشنا به احکام و مردی متعبد بود. در پیش امام احمد فقه آموخت و کتابهای بسیار نگاشت. از آن جمله: إکرام الضیف، مناسک الحج، سجود القرآن، الهدایا و السنة فیها، دلائل النبوة. (الاعلام، ۱/۳۲؛ تذکرة الحفاظ، ۲/۱۴۷؛ إرشاد الأریب، ۱/۳۷؛ صفة الصفة، ۲/۲۲۸؛ طبقات ابن ابي يعلى، ۱/۸۶)

برخی از فقهای دیگر اهل سنت:

سلیمان بن مهران أسدی (ملقب به أعمش) (۱۴۸ هـ). اصلش از منطقه ری و محل رشد و فوتش کوفه بود. وی عالم به قرآن، حدیث و فرائض بود و حدوداً ۱۳۰۰ حدیث از او روایت شده است. (الاعلام، ۳/۱۳۵؛ الوفيات، ۱/۲۱۳؛ تاریخ بغداد، ۹/۳)

عبدالرحمن بن عمرو بن یُخْمِد أوزاعی (۱۵۷ هـ). وی امام منطقه شام در فقه بود. در بعلبک به دنیا آمد و در بقاع رشد کرد و در بیروت سکنی گزید و در همانجا از دنیا رفت. اوزاعی مردی زاهد بود و از این رو از تصدی امور قضاء امتناع کرد. او کتابی در فقه به نام السنن داشت و جوابهای سؤالات فقهی از او که به هفتاد هزار می رسید در مجموعه‌ای با عنوان المسائل گرد آمده است. کتابی به نام محاسن المساعی فی مناقب الامام ابي عمرو و الاوزاعی بدون شناسایی مؤلف آن موجود است. (الاعلام، ۳/۳۲۰؛ الفهرست ابن ندیم، ۱/۲۲۷؛ الوفيات، ۱/۲۷۵؛ حلیة الأولیاء، ۶/۱۳۵؛ الشذرات، ۱/۲۴۱)

محمد بن عبدالرحمن بن ابي لیلی (۱۴۸ هـ). وی از فقیهان اهل رأی و قاضی کوفه در



عصر بنی امیه و بنی عباس به مدت ۳۳ سال بود و در همان شهر از دنیا رفت. (الاعلام، ۱۸۹/۶؛ تهذیب التهذیب، ۳۰۱/۹؛ میزان الاعتدال، ۸۷/۳؛ وفيات الأعیان، ۴۵۲/۱؛ الوافی بالوفیات، ۲۲۱/۳)

لیث بن سعد بن عبدالرحمن فهمی (۱۷۵ هـ). وی امام اهل مصر در عهد خویش در فقه و حدیث بود. اصلش از خراسان و محل تولدش قلقشندة و محل فوتش قاهره بود. از او اخبار زیادی نقل شده است و مصنفاتی بدو منسوب است. ابن حجر عسقلانی در سیره وی کتابی به نام الرحمة الغیثیة فی الترجمة اللیثیة نگاشته است. (الاعلام، ۲۴۸/۵؛ وفيات الاعیان، ۴۳۸/۱؛ تهذیب التهذیب، ۴۵۹/۸؛ تذکرة الحفاظ، ۲۰۷/۱؛ النجوم الزاهرة، ۸۲/۲؛ میزان الاعتدال، ۳۶۱/۲؛ حلیة الأولیاء، ۳۱۸/۷؛ تاریخ بغداد، ۳/۱۳) سفیان بن سعید ثوری (۱۶۱ هـ). وی از بزرگان علوم دین و از محدثان متقی در عصر خویش بود. در کوفه متولد شد و در همانجا رشد کرد. منصور عباسی از او خواست که بر مسند قضاء بنشیند ولی نپذیرفت و در سال ۱۴۴ از کوفه خارج شد و در مکه و مدینه سکنی گزید. سپس مهدی عباسی او را خواست ولی ثوری متواری و بعدها به بصره منتقل شد و در همانجا در حال اختفا از دنیا رفت. دو کتاب الجامع الکبیر و الجامع الصغیر در حدیث و کتابی در فرائض از اوست. (الاعلام، ۱۰۴/۳؛ الفهرست ابن ندیم، ۲۲۵/۱؛ ابن خلکان، ۲۱۰/۱؛ طبقات ابن سعد، ۲۵۷/۶؛ حلیة الاولیاء، ۳۵۶/۶؛ تهذیب التهذیب، ۱۱۱/۴-۱۱۵)

هلال بن یحیی بصری (۲۴۵ هـ). وی از بزرگان فقهای حنفی بود و به دلیل وسعت اطلاعات و کثرت عمل به قیاس به هلال الرأی لقب یافت. کتاب الشروط و احکام الوقف از آثار مهم اوست. (الاعلام، ۹۲/۸؛ الجواهر المضمیة، ۲۰۷/۲؛ الفوائد البهیة، ۲۲۳؛ مفتاح السعادة، ۱۲۴/۲)

محمد بن جریر طبری (۳۱۰ هـ). وی مورخ و مفسری توانا بود. در آمل طبرستان به دنیا آمد و بغداد را موطن خود قرار داد و در همانجا از دنیا رفت. امر قضا بدو پیشنهاد شد ولی امتناع کرد. آثار بسیاری از او باقی مانده است. از آن جمله: اخبار الرسل و الملوک (تاریخ طبری)، جامع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر طبری) در ۳۰ جزء، اختلاف الفقهاء، المسترشد فی علوم الدین. ابن اثیر درباره او می گوید: ابوجعفر در احکام دین مجتهد بود و از کسی تقلید نمی کرد. (الاعلام، ۶۹/۶؛ تذکرة الحفاظ، ۳۵۱/۲؛ الوفيات، ۴۵۶/۱؛ طبقات السبکی، ۱۳۵-۱۴۰؛ مفتاح السعادة، ۲۰۵/۱ و

۴۱۵ و ۱۷۶/۲؛ البداية و النهایة، ۱۴۵/۱۱؛ غایة النهایة، ۱۰۶/۲؛ میزان الاعتدال، ۳۵/۳؛ تاریخ بغداد، ۱۶۲/۲)

۲-۴ دوره چهارم: دوره توقف اجتهاد و گزینش مذاهب (این دوره از نیمه قرن چهارم آغاز می شود و تا سقوط خلافت عباسیان، عصر قیام بر مذاهب و شیوع مناظره و جدل، ادامه می یابد.)

۲-۴ این دوره از اواخر قرن چهارم تا سقوط عباسیان ادامه داشت و در همین دوره امپراطوری بزرگ اسلام تجزیه شد و روابط بین اجزا قطع گردید؛ در مغرب در شهر اُنْدَلُس عبدالرحمن ناصر در شهری که نزدیک تونس به نام مَهْدیه بنا شده بود عبیدالله مهدی فاطمی، مؤسس دولت فاطمی، و در مصر اِخْشید، در مَوْصِل و حَلَب بنی حَمْدان، در یمن شیعه زیدی، در بغداد دولت دَیْلَم (آل بویه) و بالاخره در مشرق دولت سامانی حکومت داشتند و برای بنی العباس جز اسم، چیزی باقی نمانده بود؛ بعد از این سلجوقیان بر مشرق مسلط شدند و دولت آل بویه را از بغداد برانداختند و خود به جای ایشان نشستند و تنها به نام، خلافت بنی العباس را پذیرفتند؛ بعد از آن بتدریج دولت سلجوقیان گسترش یافت و در ملک شام با فاطمیان درگیر شدند، بالاخره در تمام جهان اسلام جز مصر صاحب نفوذ شدند. بعد از آن در مورد شهرهای مغرب و بلاد شام بین زمامداران مصر و سلجوقیان اختلاف به وجود آمد و همین امر موجب نزاع و ضعف طرفین گردید و در نتیجه سبب جنبش صلیبیان شد که در اواخر قرن پنجم قیام کردند و بر بیت المقدس تسلط یافتند و رفته رفته بر آن بسنده نکردند و با به وجود آوردن جنگهای متعدد خواستند بر مناطق دیگری دست یابند. چیزی نگذشت که سلجوقیان تارومار شدند و اتابکان روی کار آمدند و در شرق و غرب ریشه دواندند تا اینکه از اعقاب آنان شخصی به نام محمود نورالدین، فاطمیان را برانداخت و باز عباسیان به مصر بازگشتند. سپس قیام دولت صلاح الدین ایوبی، یکی از امیران محمود نورالدین، به وقوع پیوست.

اواخر قرن ششم در منتهی الیه مشرق، خوارزم شاه قیام کرد و تدریجاً عظمت یافت و نزدیک بود به بغداد برسد؛ اوائل قرن هفتم ترکان مغولی به رهبری چنگیزخان مانند سیل هجوم کردند و چنگیز قبل از مرگش کشور را، از سواحل چین تا سواحل دریای روم بین فرزندان خود تقسیم کرد. دیری نپایید که هلاکو، نوه چنگیزخان، رهبر

لشکریان او در بغداد، آخرین خلیفه عباسی را به قتل رساند و بغداد پس از ویرانی پایتخت حکومت آنان گردید.

در این دوره به موازات ضعف سیاسی جهان اسلام از نظر علمی (اجتهاد) هم دچار ضعف شده بود، دانشمندانی بزرگ به عرصه وجود پا نهادند که بدون شک روح اجتهاد در آنان ضعیف شده بود و در عین حال دوره خاصی را برای حقوق و احکام اسلامی گشودند که به نوبه خود دارای امتیازات خاصی است:

#### امتیازات دوره چهارم

۲-۴-۱۲ امتیاز اول. یکی از ویژگیهای این دوره گرایش فقها به تقلید از فقهای گذشته بود به طوری که هر دانشمندی پیرو یکی از مجتهدان عصر سابق می شد و تنها به شرح، تفسیر، جمع و یا تألیف آراء وی می پرداخت؛ این پیروی به حدی رسید که یکی از پیشوایان این دوره، به نام ابوالحسن کرخی از فقهای حنفی، می گفت: هر آیه و حدیثی که برخلاف نظر اصحاب ما باشد مؤول یا منسوخ است.

این دانشمندان ولو از لحاظ سعه علم و احاطه به اصول و طرق استنباط چه بسا از دانشمندان متقدم کمتر نبودند لیکن آزادی علمی اسلاف خود را از دست داده بودند و هر کدام مذهب مُعینی را برگزیدند و هرگز به خود اجازه تصرف در آن نمی دادند. علت این تقلید را باید در امور ذیل جستجو کرد:

۱. شاید یکی از بزرگترین علل این گرایش به تقلید توفیق پیشوایان مذاهب دوره گذشته در تربیت شاگردان نیرومند، برجسته و با موفقیت ممتاز در جامعه بود، که این شاگردان هم توانستند بخوبی دیدگاههای فقهی و طرق استنباط استادان خود را فراگیرند و هم امکان یافتند از راه تعلیم و تربیت شاگردان ممتاز و برجسته و نیز تدوین و تألیف، آراء فقهی و شیوه های استنباطی آنان را بین مسلمین بگسترانند، به طوری که این آراء به عنوان احکام و مقررات اسلامی تلقی شود و حتی حُکام و زمامداران را یارای این نباشد که کسی جز این افراد و یا برگزیدگان آنان را به کرسی قضاء بنشانند.

این امر سبب شد که هیچکس ولو در مرتبه بالایی از علم هم قرار داشته باشد به خود این اجازه را ندهد که مذهب جدیدی ابداع کند و یا طریقه نوینی در استنباط پدید آورد، چراکه در این صورت چه بسا خارج بر جماعت و حکومت اسلامی محسوب گردد. از این رو کسی به ابداع و طریقه جدید رغبت نمی کرد و همه به تقلید روی می آوردند.

۲. بدیهی است حکم قضایی مانند فتوا نیست که هرکس بتواند صرفاً با توجه به کتاب و سنت و سایر ادله نظر خود را در حکم مسأله ابراز دارد، بلکه به برنامه ای خاص، مدوّن و منضبط نیاز دارد، چنانچه ضابطه ای نداشته باشد چه بسا تبعات سوء و عواقب ناگوار و غیر قابل تحمّلی در بر خواهد داشت؛ از این روی از همان آغاز، ضرورت ایجاد نظم در این زمینه احساس می شد، لیکن در ادوار اولیه چندان در این باره تقیّدی در کار نبود، اما در ادوار بعد که این تقیّد بیشتر شد، زمامداران کوشش می کردند که با کمک فقیهان از میان عالمان به کتاب و سنت و سایر منابع احکام کسانی را برای منصب قضاء برگزینند که بهتر بتوانند احکام را از منابع استنباط کنند و در میان طرفین دعوی پیاده کنند، بدیهی است برای جلوگیری از ناهماهنگی و تشّتت لازم بود چهارچوب و الگویی وجود داشته باشد که قضات از اعمال نظر و سلیقه شخصی، پیمودن راه افراط و تفریط، وهوی و هوس پرهیز کنند تا در احکام قضایی ناهمگونی و عدم تجانس پدید نیاید و ارکان قضاء مختل نگردد، و این چهارچوب و الگو جز فقه کامل و منسجم مذاهب نمی تواند باشد؛ از این روی مهدی و رشید فقه عراقیان را مبنای قضاء قرار دادند و تا زمان طولانی امر به همین منوال باقی ماند، در اندلس و مغرب مذهب مالک مورد قبول حکومت قرار گرفت و در شام زمانی مذهب شافعی رسمیت یافت، و همین امر سبب شد که فقها و دانشمندان تنها به مطالعه و تحقیق و بحث و تدریس همین مذاهب بسنده کردند و به خود اجازه استقلال ندادند.

۳. تدوین مذاهب به وسیله مدوّنین مورد وثوق جوامع اسلامی سبب شد برای حل مسائل و مشکلات عملی جامعه مجموعه های بزرگ و سودمندی پدید آید که بی شک سرمایه های بس عظیمی هستند، برای ارائه راه حل های حقوقی در همه ادوار و همین امر موجب اعجاب متأخران و مانع اجتهاد و تحقیق جدید آنان گردید.

۴. چه بسا تعصبات شدید مذهبی پس از قرن سوم که همه در اطراف مذاهب و بالمآل مذاهب فقهی بود این تصور را به وجود آورد که راه حل مسائل را تنها باید از راه همین مذاهب بررسی کرد و راه حل دیگری در این باره وجود نخواهد داشت.

این اسباب و نظیر اینها سبب شد که دانشمندان تنها به مراجعه به اقوال سابقین اکتفا کنند و خود در مقام استنباط برنیایند. در عین حال در این دوره بکلی باب اجتهاد سدّ نشد و فقها در مقام بیان علل استنباطات گذشتگان برآمدند و از اینرو آنان را علمای تخریج یعنی تخریج مناط نامیدند؛ مثلاً اگر پیشوایان از نصوص، علت حکمی را

به دست می‌آوردند و أحياناً غير منصوص را بر منصوص قیاس می‌کردند این دانشمندان از احکامی که آنان فتوی داده بودند تخریج مناط می‌کردند و أحياناً مسائل مستحدث را بر آن قیاس می‌کردند و علاوه بر آن در مسائلی که پیشوایان واقعاً دو رأی داشتند و یا از آنان دو رأی یا بیشتر نقل شده بود یکی را بر دیگری از لحاظ روایت یا درایت ترجیح می‌دادند. ضمناً در این دوره همه مذاهب اندیشه بستن باب اجتهاد را به یک اندازه در سر نداشتند، اگر اندیشه در بین حنفیان و شافعیان رواج پیدا کرده بود در مذهب مالکی هنوز چنین شیوعی به چشم نمی‌خورد و مذهب حنبلی بکلی با آن مخالف بود و مذاهب دیگر چون شیعه، خوارج و ظاهریه درست از همین ازمته باب اجتهاد را بر خود گشودند.<sup>۱</sup>

امتیاز دوم. ویژگی دیگر این دوره شیوع مناظره و جدل در مسائل فقهی بود این مناظرات که از دوره پیش، بلکه قبل از آن، آغاز شده بود و بیشتر بین شافعی و محمد بن الحسن، شاگرد ابوحنیفه، انجام می‌شد در این دوره رواج یافت به طوری که برای مناظره مجالسی تشکیل می‌دادند و بعضی اوقات این مجالس در مقابل وزرا و بزرگان تشکیل می‌شد<sup>۲</sup> و کتابهایی هم در شرح این مناظرات تألیف شده است که به نام علم ادب بحث معروف شده‌اند. این مناظره‌ها در آغاز به مسائل کلامی اختصاص داشت و تدریجاً به گونه‌ای شیوع پیدا کرد که به خونریزی و تخریب بلاد هم منتهی شد ولی بعداً در اثر کردار سوء امرا، به مسائل فقهی، مخصوصاً موارد اختلاف بین ابوحنیفه و شافعی، کشانده شد.<sup>۳</sup>

امتیاز سوم. همان طوری که بیان شد در این دوره تعصبات مذهبی شدت گرفت و این می‌تواند سومین امتیاز این دوره به حساب آید.

امتیاز چهارم. چهارمین امتیاز این دوره افزوده شدن مذهب اسماعیلی بر مذاهب شیعه بود.

کتابهای مهم در دوره چهارم

۲-۴-۳ در این دوره از علمای مذاهب اهل سنت آثاری باقی مانده است که به نام برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. رک. تاریخ المذاهب الاسلامیة، ۸۷-۸۸ و ۱۲۱-۱۲۶.

۲. تاریخ التشریح الاسلامی، ۲۸۷ به نقل از طبقات الشافعیة، ترجمه حال شیخ ابواسحق شیرازی.

۳. همان، ۲۸۷-۲۹۲.

۱. مختصر و شرح جامع کبیر و صغیر محمد بن الحسن شیبانی، از عبیدالله بن حسن کرخی؛
۲. شرح مختصر کرخی، از احمد بن علی رازی جصاص؛
۳. نوازل عیون و فتاوی، از نصر بن محمد سمرقندی مشهور به امام الهدی؛
۴. خزانه الاکمل، از یوسف بن محمد جرجانی؛
۵. مختصر و شرح مختصر کرخی، از احمد بن محمد قدوری بغدادی؛
۶. کتاب الاسرار، از عبدالله بن عمر دبوسی سمرقندی؛
۷. مختصر، تجنیس و مبسوط، از ابوبکر خواهرزاده محمد بن حسین بخاری؛
۸. مبسوط، از شمس الأئمه عبدالعزیز بن احمد حلوانی بخاری؛
۹. مبسوط، از علی بن محمد بزدوی؛
۱۰. خلاصة الفتاوی، از طاهر بن احمد بن عبدالرشید بخاری؛
۱۱. فتاوی ولواجیه، از ظهیرالدین عبدالرشید بن ابی حنیفه ولواجی؛
۱۲. بدائع الصنائع، از ابوبکر بن مسعود بن احمد کاسانی؛
۱۳. فتاوی، واقعات، امالی، از فخرالدین حسن بن منصور اوزجندی قرغانی؛
۱۴. هدایه، منتقی، فرائض، از علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل قرغانی مرغینانی؛
۱۵. منتخبه، وثائق، از محمد بن یحیی بن عمر بن لبابه اندلسی؛
۱۶. احکام، اصول، از بکر بن علاء قسیری؛
۱۷. اختلاف و اتفاق در مذهب مالک، از محمد بن حارث بن اسد خشنی؛
۱۸. استیعاب، از ابوبکر محمد بن عبدالله معیطی اندلسی؛
۱۹. کافی در فقه، از یوسف بن عمر بن عبدالبر؛
۲۰. نوادر و زیادات بر مدونه، مختصر مدونه، از ابو محمد عبدالله بن ابی زید نفزی قیروانی؛
۲۱. اختصار مدونه (تهذیب و تمهید)، از ابوسعید خلف بن ابی القاسم ازدی؛
۲۲. شرح مذهب مالک، احتجاج و رد بر مخالفان مالک، از ابوبکر محمد بن عبدالله اُبهری؛
۲۳. آثار متعددی در فقه مالکی، از البیری، معافری، عبدالوهاب بن نصر بغدادی، لبیدی، صقلی و مازری صقلی؛
۲۴. بیان، تحصیل و مقدمات، از محمد بن احمد بن محمد بن رشد قرطبی؛

۲۵. استیفاء، منتقى، سراج و مسائل خلاف، از سلیمان بن خلف باجی؛
۲۶. تبصره (تعلیق بر مدونه)، از علی بن محمد ربیع لخمی قیروانی؛
۲۷. احکام القرآن، مسالک و محصول، از ابن عربی معاجری اشبیلی؛
۲۸. إكمال المعلم، شفا و مشارق الانوار، از یحیی؛
۲۹. عوفیه (شرح تهذیب)، از مکی عوفی؛
۳۰. بدایة المجتهد و نهاية المقتصد، از ابن رشد حفید؛
۳۱. الجواهر الثمینه، از عبدالله بن نجم بن شاس جدّامی سعدی؛
۳۲. شرح مُزنی، از ابراهیم بن احمد مَرّوزی؛
۳۳. حاوی، عمده، هدایه، محمد بن سعید خوارزمی؛
۳۴. احکام، اسماء و صفات، از صبغی نیشابوری؛
۳۵. شرح مختصر، از ابن ابی هريرة؛
۳۶. جامع در اصول و فروع و شرح مختصر، از احمد بن بشر مَرّوزی؛
۳۷. اصول فقه و شرح رساله، از قفال کبیر شاشی؛
۳۸. إفصاح، کفایه و قیاس، از صیّتری؛
۳۹. شرح مختصر و تلخیص، از سنجی؛
۴۰. تعلیق بر شرح مُزنی، از اسفرائینی؛
۴۱. مجموع، مقنع و لبّاب، از ابن محاملی؛
۴۲. کتابهایی در خلاف، مذهب و جدل، از طاهر بن عبدالله طبری؛
۴۳. حاوی، اقتناع و احکام سلطانیه، از ماوردی؛
۴۴. زیادات، مبسوط، هادی و آدب قضات، از هروی عبادی؛
۴۵. تنبیه، مهذب، نکت، از ابراهیم بن علی فیروزآبادی؛
۴۶. شامل، کامل، عدّه العالم و طریق سالم، از ابن صباغ؛
۴۷. تتمه و مختصری در فرائض و کتاب خلاف، از عبدالرحمن بن مأمون متولی؛
۴۸. نهایت، برهان، از ابوالمعالی عبدالملک بن عبدالله جوینی امام الحرمین؛
۴۹. بحر، از ابوالحسن عبدالواحد بن اسمعیل رویانی؛
۵۰. بسیط، وسیط، وجیز، خلاصه، مستصفی و احیاء العلوم، از حجة الاسلام محمد غزالی؛
۵۱. صفوة المذهب، انتصار، مرشد، ذریعه، از ابن عسرون؛

۵۲. شرح کبیر وجیز (فتح العزیز)، از رافعی؛
۵۳. روضه (مختصر شرح کبیر رافعی) و منهاج، از محیی الدین ابوزکریا یحیی بن شرف بن مرّی نووی؛
۵۴. احکام سلطانیه، از ابی یعلی؛
۵۵. المغنی، از ابن قدامه حنبلی؛
۵۶. المحرر فی الفقه علی مذهب الامام احمد بن حنبل، از ابن تیمیّه (ابوالبرکات)؛
۵۷. المذهب الاحمد فی مذهب احمد، از ابن جوّزی.

#### فقهای دوره چهارم

۲-۴-۱ در حقیقت فقهای این دوره را باید مکمل مذاهب پیشوایان مذهبی آنان دانست: گاهی برخی از روایات مختلفه منقول از آنان را بر بعض دیگر ترجیح داده‌اند، گاهی علل احکام را به دست آورده و احکام غیر منصوص را بر منصوص قیاس کرده‌اند. در هر حال در اینجا به دلیل کثرت فقهای این دوره و رعایت اختصار به ذکر تعدادی از مشاهیر فقیهان بسنده می‌کنیم:

از حنفیان:

- عبیدالله بن حسن کرخی (۳۴۰ هـ)، ابوالحسن، صاحب مختصر و شرح جامع کبیر و صغیر محمد بن حسن شیبانی. (الاعلام، ۱۹۳/۴؛ الفوائد البهیة، ۱۰۷؛ المكتبة الأزهریة، ۴۵/۲)
- احمد بن علی رازی جصاص (۳۷۰ هـ)، ابوبکر، شاگرد کرخی و شارح مختصر او و صاحب برخی از کتب دیگر (الاعلام، ۱۷۱/۱؛ الجواهر المضية، ۸۴/۱)
- نصر بن محمد سَمَرَقَنْدِی (۳۷۳ هـ)، ابواللیث، مشهور به امام الهدی. شاگرد هندوانی. صاحب نوازل، عیون، فتاوی و جزاینها. (الاعلام، ۲۷/۸؛ الجواهر المضية، ۱۹۶/۲)
- یوسف بن محمد جرجانی (۳۹۸ هـ)، ابو عبدالله، شاگرد کرخی، صاحب خزانه الاكمل در ۶ جلد و کتب دیگر.
- احمد بن محمد قُدوری بغدادی (۴۲۸ هـ)، ابوالحسن، صاحب مختصر و شرح مختصر کرخی و کتب دیگر. (الاعلام، ۲۱۲/۱؛ وفيات الاعیان، ۲۱/۱؛ الجواهر المضية، ۹۳/۱؛ النجوم الزاهرة، ۲۴/۵)

عبدالله بن عمر دَبُوسَى سَمَرْقَنْدَى (۴۳۰ هـ)، ابوزید، واضع علم خلاف، صاحب کتب متعدد که بهترین آنها کتاب أسرار است. (الاعلام، ۱۰۹/۴؛ وفيات الاعیان، ۲۵۳/۱؛ اللباب، ۴۱۰/۱؛ شذرات الذهب، ۲۴۵/۴)

حسین بن علی صَیْمَرَى (۴۳۶ هـ). ابوعبدالله. (الاعلام، ۲۴۵/۲؛ الفوائد البهية، ۶۷؛ الجواهر المضية، ۲۱۴/۱)

محمد بن حسین بخاری (۴۸۳ هـ). ابوبکر خُوَاهِرُزَادَه، صاحب مختصر، تجنیس و مبسوط. (الاعلام، ۱۰۰/۶؛ الجواهر المضية، ۴۹/۲؛ اللباب، ۳۹۲/۱)

عبدالعزیز بن احمد حَلَوَانِی بُخَارِی (۴۴۸ هـ)، شمس الأئمه، صاحب مبسوط. (الاعلام، ۱۳/۴؛ الفوائد البهية، ۹۵؛ الجواهر المضية، ۳۱۸/۱)

محمد بن احمد سَرْحَنْسِی (۴۸۲ هـ)، شمس الأئمه شاگرد حلوانی، املاکنده کتاب مبسوط در ۱۵ جلد در زندان و نیز دارای چند کتاب دیگر. (الاعلام، ۳۱۵/۵؛ الفوائد البهية، ۱۵۸؛ الجواهر المضية، ۲۸/۲)

محمد بن علی دامغانی (۴۷۸ هـ)، ابوعبدالله، شاگرد صیمری و قدوری. (الاعلام، ۲۷۶/۶؛ الجواهر المضية، ۹۶/۲)

علی بن محمد بَزْدَوِی (۴۸۳ هـ)، صاحب مبسوط در یازده مجلد و کتب متعدد، از جمله اصول. (الاعلام، ۳۲۸/۴؛ الفوائد البهية، ۱۲۴؛ مفتاح السعادة، ۵۴/۲)

ابراهیم بن اسمعیل صَقَّار (۵۷۴ هـ)، ابواسحق. (الاعلام، ۳۲/۱؛ الفوائد البهية، ۷؛ الازهرية، ۱۲۸/۳)

طاهر بن احمد بن عبدالرشید بخاری (۵۴۲ هـ)، صاحب خلاصة الفتاوی و کتابهای دیگر. (الاعلام، ۲۲۰/۳؛ الفوائد البهية، ۸۴؛ الجواهر المضية، ۲۶۵/۱)

عبدالرشید بن ابی حنیفه و ثَوَالِجِی (۵۴۰ هـ)، ظهیرالدین، صاحب فتاوی و ثَوَالِجِیَّه. (الاعلام، ۳۵۳/۳؛ الفوائد البهية، ۹۴؛ الجواهر المضية، ۳۱۳/۱)

ابوبکر بن مسعود بن احمد کاسانی (۵۸۷ هـ)، مؤلف کتاب بدائع الصنائع و غیره. (الاعلام، ۷۰/۲؛ الجواهر المضية، ۲۴۴/۲؛ أعلام النبلاء، ۳۰۵/۴)

حسن بن منصور أَوْزَجَنْدِی قَزْغَانِی (۵۹۲ هـ)، فخرالدین، معروف به قاضیخان، صاحب تصنیفات و تألیفات عدیده، از جمله: فتاوی، واقعات، امالی. (الاعلام، ۲۲۴/۲؛ الفوائد البهية، ۶۴؛ الجواهر المضية، ۲۰۵/۱)

علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل قَزْغَانِی مَرْغِنَانِی (۵۹۳ هـ)، صاحب هدایه، منتقی، فرائض و غیرها. (الاعلام، ۲۶۶/۴؛ الفوائد البهية، ۱۴۱؛ الجواهر المضية، ۳۸۳/۱)

از مالکیان:

محمد بن یحیی بن عمر بن لُبَابِیَه اَنْدَلُسِی (۳۳۰ هـ)، صاحب تألیفات متعدد، از جمله: منتخبه، وثائق. (الاعلام، ۱۳۶/۷؛ بغیة الملتمس، ۱۳۴؛ جذوة المقتبس، ۹۱؛ الادیباج المذهب، ۲۵۱)

بکر بن محمد بن علاء قُشَیْرِی (۳۴۴ هـ)، صاحب کتابهایی از جمله: احکام، اصول. (الاعلام، ۶۹/۲؛ العبر، ۲۶۳/۲)

محمد بن القاسم عَنَسِی (۳۵۵ هـ)، ابواسحاق، معروف به ابن قُرْطِی، صاحب تألیفات بسیار. (الاعلام، ۳۳۵/۶؛ الادیباج المذهب، ۲۴۸)

محمد بن حارث بن اسد حُشْنِی (۳۶۱ هـ)، صاحب تألیفاتی، از جمله: اختلاف و اتفاق در مذهب مالک. (الاعلام، ۷۵/۶؛ ارشاد الأریب، ۴۷۲/۶؛ جذوة المقتبس، ۴۹؛ بغیة الملتمس، ۶۱؛ تاریخ الأندلس ابن فرضی، ۴۰۴/۱)

خلف بن ابی القاسم اَزْدِی (۳۷۲ هـ)، ابوسعید، معروف به ابن بَرَاذِعِی، صاحب تألیفاتی، از جمله اختصار مدوّنه به نام تهذیب و تمهید. (الاعلام، ۳۱۱/۲؛ معالم الايمان، ۱۸۴/۳؛ الادیباج، ۱۱۲)

محمد بن عبدالله اَبَهْرِی (۳۷۵ هـ) ابوبکر، صاحب تصنیفاتی در شرح مذهب مالک، احتجاج و ردّ مخالفان مالک و غیرها. (الاعلام، ۲۲۵/۶؛ تاریخ بغداد، ۴۶۲/۵؛ الوافی بالوفیات، ۳۰۸/۳)

محمد بن عبدالله (۳۹۹ هـ)، ابوعبدالله، معروف به ابن ابی زَمَیْنِیْنِ اَلْبِیْرِی، صاحب تألیفاتی در اطراف مدوّنه و احکام و غیرها. (الاعلام، ۲۲۷/۶؛ تاریخ علماء الأندلس ابن فرضی، ۸۰/۲؛ الادیباج المذهب، ۲۶۹)

علی بن محمد بن خَلْفِ مَعَاظِرِی (۴۰۳ هـ) ابوالحسن، صاحب تألیفات سودمند در فقه و احکام و غیرها. (الاعلام، ۳۲۶/۴؛ معالم الايمان، ۱۶۸/۳؛ وفيات الاعیان، ۳۳۹۱)

قاضی عبدالوهاب بن علی بن نصر بغدادی (۴۲۲ هـ)، صاحب تألیفات بسیار در فقه و احکام و غیرها. (الاعلام، ۱۸۴/۴؛ فوات الوفیات، ۲۱/۲؛ البداية و النهاية، ۳۲/۱۲؛ الشذرات، ۲۲۳/۳)

عبدالرحمن بن محمد حَضْرَمِی (۴۴۰ هـ)، ابوالقاسم، معروف به کبیدی، دارای کتابی بزرگ در مسائل مدوّنه و غیره. (الاعلام، ۳۲۶/۳؛ الادیباج، ۱۵۲؛ اللباب، ۶۶/۳)

سلیمان بن خَلْفِ بَاجِی (۴۷۴ هـ)، ابوالولید، صاحب استیفاء، منتقی، سراج و مسائل

خلاف و غیرها. (الاعلام، ۱۲/۵؛ الدبیاج المذهب، ۱۲۰؛ الوفيات، ۲۱۵/۵)  
 علی بن محمد رَبِعی لَحْمی قَیْرَوانی (۴۹۸ هـ)، ابوالحسن، دارای تعلیق بر مدوّته، به  
 نام تبصره. (الاعلام، ۳۲۸/۴؛ معالم الايمان، ۲۴۶/۳؛ الدبیاج المذهب، ۲۰۳)  
 محمد بن احمد بن رُشد قُزطَبی (۵۲۰ هـ)، ابوالولید، دارای تألیفات متعدد، از جمله:  
 بیان تحصیل و مقدمات. (الاعلام، ۳۱۶/۵؛ قضاة الاندلس، ۹۸؛ الدبیاج، ۲۷۸)  
 محمد بن علی بن عمر تمیمی مازری صقلی (۵۳۶ هـ)، ابو عبدالله، صاحب کتابهایی  
 در فقه، اصول و غیرها. (الاعلام، ۲۷۷/۶؛ وفيات الاعیان، ۴۸۶/۱؛ المكتبة الازهرية،  
 ۵۶۹/۱)  
 محمد بن عبدالله، معروف به ابن مُعافری اشبیلی (۵۴۳ هـ)، ابوبکر، صاحب احکام  
 القرآن مسالک و محصول. (الاعلام، ۲۳۰/۶؛ وفيات الاعیان، ۴۸۹/۱؛  
 الدبیاج المذهب، ۲۸۱)  
 عیاض بن موسی یَحْصِبی سَبْتی (۵۴۱ هـ) قاضی ابوالفضل، صاحب اكمال المعلم، شفاء  
 و مشارق الاتوار و غیر آنها. (الاعلام، ۹۹/۵؛ وفيات الاعیان، ۳۹۲/۱؛ قضاة الاندلس،  
 ۱۰۱)  
 محمد بن احمد بن محمد... بن رُشد، حَقید (۵۹۵ هـ)، صاحب بداية المجتهد و نهاية  
 المقتصد. (الاعلام، ۳۱۸/۵؛ قضاة الاندلس، ۱۱۱؛ طبقات الاطباء، ۷۵/۲؛ شذرات  
 الذهب، ۳۲۰/۴)  
 عبدالله بن نجم بن شاسر جُدّامی سَعْدی (۶۱۰ هـ)، ابومحمد، دارای کتابی به نام  
 الجواهر الثمينة. (الاعلام، ۱۴۲/۴؛ وفيات الاعیان، ۲۵۷/۱؛ الذخيرة السنية، ۵۶)  
 از شافعیه:

ابراهیم بن احمد مَرّوزی (۳۴۰ هـ)، ابواسحق، صاحب تصنیفات بسیار از جمله: شرح  
 مُرّنی. (الاعلام، ۲۸/۱؛ وفيات الاعیان، ۴/۱؛ شذرات الذهب، ۳۵۵/۲)  
 احمد بن اسحق صِنغی نیشابوری (۳۴۲ هـ)، ابوبکر، مصنف کتاب احکام، اسماء و  
 صفات و غیرها. (الاعلام، ۹۵/۱؛ النجوم الزهراء، ۳۱۰/۳؛ طبقات سُبکی، ۸۱/۲)  
 عَتَبَة بن عُبَیدالله بن موسی قاضی (۳۵۰ هـ)، ابوالسائب، یکی از علماء شافعیه.  
 (الاعلام، ۲۰۱/۴؛ طبقات سُبکی، ۲۴۴/۲؛ شذرات الذهب، ۵/۳)  
 احمد بن بِشَر مَرّوزی (۳۶۲ هـ)، قاضی ابوحامد، مصنف کتاب جامع در اصول و فروع

و شرح مختصر. (الاعلام، ۱۰۴/۱؛ طبقات الشافعية، ۸۲/۲؛ شذرات الذهب، ۴۰/۳)  
 محمد بن علی بن اسمعیل (۳۶۵ هـ)، معروف به قَفّال کبیر شاشی، صاحب کتاب اصول  
 فقه و شرح رساله. (الاعلام، ۲۷۴/۶؛ وفيات الاعیان، ۴۵۸/۱؛ طبقات سُبکی، ۱۷۶/۲؛  
 مفتاح السعادة، ۲۵۲/۱)  
 محمد بن سلیمان صُعلُوکی (۳۶۱ هـ)، ابوسهل، مدرّس و مفتی در شهر نیشاپور.  
 (الاعلام، ۱۴۹/۶؛ طبقات شافعية، ۱۶۱-۱۶۴/۲؛ الوافی بالوفیات، ۱۲۴/۳)  
 حسین بن شعیب سِنجی (۴۲۷ هـ)، ابوعلی، اولین کسی که بین طریقه عراق و خراسان  
 جمع کرد، شارح مختصر و تلخیص. (الاعلام، ۲۳۹/۲؛ وفيات الاعیان، ۱۴۵/۱؛ طبقات  
 المصنف، ۴۸)  
 احمد بن محمد اسفرائینی (۴۰۸ هـ)، ابوحامد، استاد طریقه عراق، نزد دارکی فقه  
 آموخت، تعلیقاتی بر شرح مُرّنی دارد. (الاعلام، ۲۱۱/۱؛ طبقات شافعية، ۲۴/۳؛  
 البداية و النهاية، ۲/۱۲)  
 احمد بن محمد ضبی (۴۱۵ هـ)، ابوالحسن، معروف به ابن محاملی، مصنف مجموع،  
 مقنع، بُباب و غیرها. (الاعلام، ۲۱۱/۱؛ طبقات سُبکی، ۲۰/۳؛ ابن خلکان، ۲۰/۱)  
 عبدالله بن احمد قَفّال صغیر (۴۱۷ هـ)، از بزرگان فقه‌های خراسان، دارای موقعتی  
 است نظیر ابی حامد اسفرائینی. (الاعلام، ۶۶/۴؛ وفيات الاعیان، ۲۵۲/۱؛  
 مفتاح السعادة، ۱۸۳/۲)  
 طاهر بن عبدالله طبری (۴۵۰ هـ)، ابوالطیب، ریاست علمی بغداد به او رسید و دارای  
 کتبی است در خلاف، مذهب و جدل. (الاعلام، ۲۲۳/۳؛ الوفيات، ۲۳۳/۱؛ طبقات  
 شافعية، ۱۹۷-۱۷۶/۳)  
 علی بن محمد ماوردی (۴۵۰ هـ)، ابوالحسن، صاحب حاوی، اقناع، الاحکام  
 السلطانية و غیر آنها. (الاعلام، ۳۲۷/۴؛ طبقات سُبکی، ۳۰۳/۳؛ الوفيات، ۳۲۶/۱؛  
 الشذرات، ۲۸۵/۳)  
 محمد بن احمد هروی عبادی (۴۵۸ هـ)، ابوعاصم، صاحب زیادات، مبسوط، هادی و  
 آداب قضاة. (الاعلام، ۳۱۴/۵؛ وفيات الاعیان، ۴۶۳/۱؛ طبقات المصنف، ۵۶)  
 عبدالرحمن بن محمد فُورانی مروزی (۴۶۱ هـ)، ابوالقاسم، صاحب ابانه و عمده و  
 غیر آنها. (الاعلام، ۳۲۶/۳؛ ابن خلکان، ۲۷۶/۱؛ لسان المیزان، ۴۳۳/۳)  
 قاضی حسین بن محمد مروروزی (۴۶۲ هـ)، ابو عبدالله، شاگرد قفال و امام الحرمین

(الاعلام، ۲/۲۵۴؛ طبقات سبکی، ۳/۱۵۵)

ابراهیم بن علی فیروزآبادی (۴۶۲ هـ)، ابواسحق، صاحب تنبیه، مهذب در فقه و نکت در خلاف و غیرها. (الاعلام، ۱/۵۱؛ طبقات سبکی، ۳/۸۸؛ وفيات الاعیان، ۱/۴)

عبدالسید بن محمد (۴۷۷ هـ)، ابونصر، معروف به ابن صباغ، صاحب شامل، کامل، عدة العالم، طریق سالم و غیرها. (الاعلام، ۴/۱۰؛ وفيات الاعیان، ۱/۳۰۳؛ طبقات شافعیه، ۳/۲۳۰)

عبدالرحمن بن مأمون متولی (۴۷۸ هـ)، ابوسعید، صاحب تتمه و مختصر در فرائض و کتاب خلاف. (الاعلام، ۳/۳۲۳؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۷۷)

عبدالملک بن عبدالله جَوَیْنی (۴۷۸ هـ)، ابوالمعالی، امام الحرمین، صاحب نهاییه در فقه و برهان در اصول فقه. (الاعلام، ۴/۱۶۰؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۸۷؛ طبقات سبکی، ۳/۲۴۹)

عبدالواحد بن اسمعیل رُوَیانی (۵۰۵ هـ)، ابوالمحاسن، صاحب بحر، (الاعلام، ۴/۱۷۵؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۹۷)

محمد بن محمد بن محمد غزالی (۵۰۵ هـ)، حجة الاسلام ابو حامد، صاحب بسیط، وسیط، وجیز، خلاصه، مستصفی و احیاء العلوم. (الاعلام، ۷/۲۲؛ وفيات الاعیان، ۱/۴۶۳؛ طبقات شافعیه، ۴/۱۰۱؛ شذرات الذهب، ۴/۱۰)

ابراهیم بن منصور عراقی (۵۹۶ هـ)، ابواسحق. (الاعلام، ۱/۷۴؛ ابن خلکان، ۵/۱) عبدالله بن محمد، معروف به ابن عَصْرُون (۵۸۵ هـ)، ابوسعید، صاحب صفوة المذهب، انتصار، مرشد، ذریعه، قاضی دمشق. (الاعلام، ۴/۱۲۴؛ وفيات الاعیان، ۱/۲۵۵؛ طبقات سبکی، ۴/۲۳۷)

عبدالکریم بن محمد قزوینی رافعی (۶۲۳ هـ)، ابوالقاسم، صاحب شرح کبیر و جیز به نام عزیز یا فتح العزیز. (الاعلام، ۴/۵۵؛ فوات الوفيات، ۲/۳؛ طبقات شافعیه، ۵/۱۱۹) یحیی بن شرف بن مرّی نَوَوِی (۶۷۶ هـ)، محیی الدین، ابوزکریا، صاحب کتاب روضه: مختصر شرح کبیر رافعی و منهاج. (الاعلام، ۸/۱۴۹؛ طبقات شافعیه، ۵/۱۶۵؛ النجوم الزاهرة، ۷/۲۷۸)

از حنابله:

ابن قُدّامه مَقْدِسی (۶۲۰ هـ)، ابومحمد، موفق الدین، عبدالله بن احمد بن محمد بن

قُدّامه جَمّاعیلی، صاحب مغنی و مقنع و غیره. (الاعلام، ۴/۶۷؛ مختصر طبقات حنابله، ۴۵؛ البداية والنهاية، ۱۳/۹۹؛ شذرات الذهب، ۵/۸۸)

ابن تَیْمِیَّه حَرّانی (۶۲۲ هـ)، محمد بن خضر بن محمد... حرّانی حنبلی. (الاعلام، ۶/۱۱۳؛ الوافی بالوفیات، ۳/۳۷؛ ابن خلکان، ۱/۵۱۸)

ابن حاجب، عثمان بن عمر (۶۲۶ هـ)، صاحب مختصر و غیره. (الاعلام، ۴/۲۱۱؛ وفيات الاعیان، ۱/۳۱۴؛ غایة النهاية، ۱/۵۰۸)

ابن اثیر جَزَری (۶۳۰ هـ)، عزالدین، علی بن محمد، صاحب کامل و غیره. (الاعلام، ۴/۳۳۱؛ وفيات الاعیان، ۱/۳۴۷؛ طبقات سبکی، ۵/۱۲۷)

عبدالرحمن بن نجم، ناصح (۶۳۴ هـ)، ابن الحنبلی. (الاعلام، ۳/۳۴۰؛ مرآة الزمان، ۵/۷۰۰؛ شذرات الذهب، ۵/۱۶۴)

عبدالغنی بن عبدالواحد بن علی جَمّاعیلی (۶۰۰ هـ). (الاعلام، ۴/۳۴؛ تذکرة الحفاظ، ۴/۱۶۰؛ شذرات الذهب، ۴/۳۴۵)

ابن تیمیه (۶۵۲ هـ) عبدالسلام بن عبدالله (جد شیخ الاسلام ابن تیمیه). (الاعلام، ۴/۶؛ غایة النهاية، ۱/۳۸۵؛ الفوات، ۱/۲۷۴)

ابن جَوَزی (۶۵۶ هـ)، یوسف بن عبدالرحمن، صاحب معادن الإبریز فی تفسیر الکتاب العزیز، المذهب الاحمد فی مذهب احمد والایضاح فی الجدل، مقتول با سه فرزندش به دست تاتار. (الاعلام، ۸/۲۳۶؛ ذیل مرآة الزمان، ۱/۳۳۲؛ ذیل طبقات حنابله، ۲/۲۵۸؛ شذرات، ۵/۲۸۶)

عبدالعزیز بن عبدالسلام (۶۶۰ هـ)، سلطان العلماء، صاحب تألیفات بسیار. (الاعلام، ۴/۲۱؛ فوات الوفيات، ۱/۲۸۷؛ طبقات سبکی، ۵/۸۰-۱۰۷)

ابن قُدّامه (۶۲۸ هـ) عبدالرحمن بن محمد، صاحب شافی: شرح کبیر مقنع. (الاعلام، ۳/۳۲۹؛ النجوم الزاهرة، ۷/۳۵۸؛ فوات الوفيات، ۱/۲۶۱)

۵-۲ دوره پنجم: عصر تقلید محض (از سقوط بغداد به دست هولاکو تا جنگ جهانی دوم)  
 ۵-۲ در این عهد قبائل مختلف ترک بر قسمت عظیمی از بلاد اسلامی تسلط یافتند و بدون برخورد با مانع مهمی با موفقیت به راه خود ادامه می دادند، تنها در قسمت شامات، مصریان در مقابل مهاجمان ایستادند و توفیق هم یافتند. لیکن چون این قیام به قیادت مالیک بود و مالیک هم از عنصر ترک بودند می توان گفت: در آن اوان همه مستولیان

بر بلاد اسلامی از عنصر ترک بودند، بجز بلاد مغرب که از این کلیت مستثنی بود. این توضیح بجاست که این اتراک گرچه در آغاز مسلمان نبودند لیکن بتدریج همه اسلام را پذیرفتند.

اوائل قرن هشتم به همت یکی از سران بلند همت قبائل ترک به نام عثمان گجک در قسمت ترکیه آسیایی، همان قسمت از آسیای میانه که پیوسته آل سلجوق در آن حکومتهای کوچکی به وجود می آوردند، کشور بزرگی تشکیل داد که بتدریج گسترش یافت و حتی قسمت بزرگی از سرزمینهای اروپایی را نیز فراگرفت.

این حکومت در نیمه قرن نهم شهر بزرگ قسطنطنیه را گشود و پایتخت خود ساخت و چون بتدریج به کشورهای بزرگ اسلامی از جمله مصر دست یافتند آخرین خلیفه عباسی را از میان برداشتند و خود را به عنوان خلیفه ملقب ساختند. بالتبعه مرکز خلافت از مصر به قسطنطنیه انتقال یافت و معظم بلاد اسلامی در زیر سیطره عثمانیان قرار گرفت؛ تا اینکه در اوج عظمت این حکومت چراغ اسلام پس از حدود هشت قرن در بلاد اندلس بکلی خاموش شد و در اوائل قرن سیزدهم هجری کشور مصر هم با انتخاب محمد علی پاشا به امارت، عظمت دیرینه خود را باز یافت. همچنین بتدریج سایر سرزمینهای اسلامی نیز آزاد شد.

۲-۵-۲ اجتهاد در این دوره. در این دوره اجتهاد به نهایت ضعف رسید و تمام امتیازات مثبت دوره قبل خود را از دست داد، گویا بتدریج اهل سنت حق اجتهاد و اظهار نظر را از خود سلب کردند و حتی به درک و فهم کتب گذشتگان - بویژه پیشوایان - واقعی نمی نهادند؛ بین مردم و دانشمندان، بین سرزمینهای مختلف اسلامی پیوند مستحکمی وجود نداشت، گرچه در نیمه اول این دوره در این زمینه ها کتب وسیع و سودمندی تألیف شد. اما صرفاً گردآوری آراء و دیدگاههای پیشوایان فقه بود، حداکثر ادله دیدگاهها هم به آن ضمیمه می شد؛ از اجتهاد و تحقیق در آنها خبری نبود، احیاناً به تلخیصات و اختصاراتی هم برمی خوریم، لیکن چه بسا اختصاراتی است مُخل؛ از تحقیق و تتبع اثری در آنها به چشم نمی خورد (به کتابهای کنزالدقائق عبدالله بن احمد نسفی (۷۱۰ هـ)، مختصر خلیل بن اسحق (۷۷۶ هـ) و منهج الطلاب زکریا بن محمد انصاری (۹۲۶ هـ) رجوع شود)، اما در نیمه دوم متأسفانه آثار این جنبی هم وجود ندارد.

امتیازات دوره پنجم

۲-۵-۳ از آنچه تاکنون ذکر شد به دست آمد که از امتیازات مثبت نباید سخنی به میان آید، اما

امتیازات منفی به طور خلاصه عبارت است از:

امتیاز اول. به نظر می رسد که در این دوره پیروی و لا اقل وابستگی به پیشوایان مذاهب فقهی یک ضرورت مذهبی شده و حالت تقدس و شعاریت به خود گرفته است، چنانکه اگر کسی به پیامبر اسلام ﷺ وابستگی نداشته باشد نمی تواند ادعای اسلام کند، همینطور کسی که به پیشوایان مذاهب فقهی وابسته نباشد نمی تواند ادعای سنی بودن داشته باشد، لذا با اینکه برخی از بزرگان نیمه اول این دوره به طور قطع از برخی از پیشوایان مذاهب فقهی خود کمتر نبودند، با این حال به هیچ وجه حاضر نبودند وابستگی خود را به یکی از ائمه فقه از دست بدهند. در ادامه این بخش (۴-۵-۲) برخی از بزرگان نیمه اول این دوره را نام خواهیم برد و همین معنی معنای عدم استقلال و جایگیری روح تقلید است در بین فقیهان این دوره.

امتیاز دوم. امتیاز دیگر این است که ارتباطات علمی دانشمندان با یکدیگر، خصوصاً دانشمندان سرزمینهای مختلف از میان رفته بود حتی مردم عادی هم چندان به رجوع به اهل علم احساس نیاز نمی کردند.

امتیاز سوم. فقها به طور مستقیم از کتب پیشوایان، خصوصاً در صورتی که پیشوای مذهبی خود آنان نبودند استفاده نمی کردند، احیاناً به طور غیر مستقیم اقوال آنان را از کتب دیگر پیروان اخذ می کردند.

امتیاز چهارم. کتب تحقیقی بلکه حتی تتبعی تألیف نمی شد، اگر احیاناً تألیفی صورت می گرفت تلفیقی بود از کتب دیگران، و چه بسا چنانکه اشاره شد اختصاراتی بود مُخل از آن کتب. امتیازات دیگری از این دست را می توان بر این امتیازات افزود.

فقهای دوره پنجم

۲-۵-۴ در این دوره اجتهاد به نهایت ضعف رسید و بتدریج اهل سنت حق اجتهاد و اظهار نظر را از خود سلب کردند. بنابراین در این دوره با فقهای نام آور برخورد نمی کنیم و از اجتهاد و تحقیق در این عصر خبری نیست و تنها با تلخیصات آثار گذشتگان مواجه می شویم که گاهی هم مُخل بوده است. به هر حال در اینجا به معرفی برخی از علمای این دوره اشاره می کنیم:

نسفی (۷۱۰ هـ)، عبدالله بن احمد بن محمود، صاحب کنزالدقائق و غیره. (الاعلام،

۶۷/۴؛ الفوائد البهیه، ۱۰۱؛ الجواهر المضية، ۱/۲۷۰)



ابن رَفَعَه (هـ ۷۱۰)، احمد بن محمد بن علی أنصاری. (الاعلام، ۲۲۲/۱؛ طبقات الشافعية، ۱۷۷/۵؛ ایضاح المکنون، ۱۵۸/۱)

إِسْتَوَى (هـ ۷۲۱)، ابراهیم بن هبة الله، صاحب الوسيط والوجيز در فقه. (الاعلام، ۷۸/۱؛ طبقات الشافعية، ۸۳/۶؛ بغية الوعاة، ۱۸۹)

ابن تيمية (هـ ۷۲۸) شيخ الاسلام، احمد بن عبدالحليم بن عبدالسلام، صاحب الفتاوى المصرية، منهاج السنة، مجموعة رسائل و غيره. (الاعلام، ۱۴۴/۱؛ فوات الوفیات، ۱/۴۵-۳۵؛ البداية والنهاية، ۱۳۵/۱۴؛ النجوم الزاهرة، ۲۷۱/۹)

ابن قيم جوزية (هـ ۷۵۱)، شمس الدين ابو عبدالله، محمد بن ابى بكر بن قيم جوزيه، شاگرد ابن تيميه، صاحب اعلام الموقعين، الطريق الحكيمية، شفاء العليل و غيره. (الاعلام، ۵۶/۶؛ بغية الوعاة، ۲۵؛ البداية والنهاية، ۲۳۴/۱۴؛ شذرات الذهب، ۱۶۸/۶)

سُبُكِي (هـ ۷۵۶)، على بن عبدالکافي، تقي الدين، صاحب مختصر طبقات الفقهاء، مجموعة فتاوى و غير اينها. (الاعلام، ۳۰۲/۴؛ طبقات الشافعية، ۱۴۶/۶-۲۲۶؛ غاية النهاية، ۵۵/۱؛ حسن المحاضرة، ۱۷۷/۱)

ابن رجب حنبلي (هـ ۷۹۵)، عبدالرحمن بن احمد بغدادى دمشقى، صاحب شرح جامع ترمذى، شرح اربعين، قواعد فقهية و غيره. (الاعلام، ۲۹۵/۳؛ شذرات الذهب، ۳۳۹/۶؛ الفهرس التمهيدى، ۳۹۲ و ۴۰۴)

سُبُكِي (هـ ۷۷۱)، عبدالوهاب بن على بن عبدالکافي، صاحب طبقات الشافعية الكبرى در ۶ جلد، الاشباه والنظائر و غيره. (الاعلام، ۱۸۴/۴؛ حسن المحاضرة، ۱۸۲/۱؛ الدرر الكامنة، ۴۲۵/۴؛ التيمورية، ۱۳۰/۳)

إسنوى (هـ ۷۷۲) عبدالرحيم بن الحسن، صاحب التمهيد، الكلمات المهمة فى مباشرة أهل الذمة. (الاعلام، ۳۴۴/۳؛ بغية الوعاة، ۳۰۴؛ البدر الطالع، ۳۵۲/۱)

خليل بن اسحق بن موسى (هـ ۷۷۶)، صاحب مختصر. (الاعلام، ۳۱۵/۲؛ الدرر الكامنة، ۸۶/۲؛ حسن المحاضرة، ۲۶۲/۱؛ الديباج المذهب، ۱۱۵)

بَعْلِي (هـ ۷۷۸)، محمد بن على، شيخ حنابلة در بعلبك، صاحب مختصر الفتاوى المصرية. (الاعلام، ۲۸۶/۶؛ الدرر الكامنة، ۸۴/۴؛ شذرات الذهب، ۲۵۴/۶)

بُلُقَيْنِي (هـ ۸۰۵)، عمر بن رسلان، صاحب التدريب در فقه شافعى و تصحيح المنهاج در شش مجلد. (الاعلام، ۴۶/۵؛ شذرات الذهب، ۵۱/۷؛ حسن المحاضرة، ۱۸۳/۱؛ التاج، ۱۴۳/۹)

مَقْدِسِي (هـ ۸۲۰)، محمد بن على، صاحب الفيه اى به نام النظم المفيد الأحمد فى مفردات الامام احمد. (الاعلام، ۲۸۷/۶؛ شذرات الذهب، ۱۴۷/۷؛ الدارس، ۴۸/۲؛ الضوء اللامع، ۱۷۸/۸)

ابن بُلُقَيْنِي (هـ ۸۲۴)، عبدالرحمن بن عمر، صاحب كتابهاى در تفسير و فقه و غيره. (الاعلام، ۳۲۰/۳؛ شذرات الذهب، ۱۶۶/۷؛ الضوء اللامع، ۱۰۶/۴؛ التاج، ۱۴۳/۹)

عَزَّ مَقْدِسِي (هـ ۸۴۶)، عبدالعزيز بن على، صاحب عمدة الناسك فى معرفة المناسك. (الاعلام، ۲۳/۴؛ الدارس، ۵۳/۲؛ الشذرات، ۲۵۹/۷؛ الضوء اللامع، ۲۲۲/۴)

كمال الدين بن الهمام (هـ ۸۶۱)، محمد بن عبدالواحد، صاحب فتح القدير در فقه حنفى در ۸ جلد. (الاعلام، ۲۵۵/۶؛ الضوء اللامع، ۱۲۷/۸-۱۳۲؛ الفوائد البهية، ۱۸۰؛ شذرات الذهب، ۲۸۹/۷)

جلال الدين مَحَلِّي (هـ ۸۶۴)، محمد بن احمد، صاحب كنز الراغبين در دو مجلد در شرح المنهاج در فقه شافعى. (الاعلام، ۳۳۳/۵؛ حسن المحاضرة، ۲۵۲/۱؛ شذرات الذهب، ۳۰۳/۷؛ الضوء اللامع، ۳۹/۷-۴۱)

بُلُقَيْنِي (هـ ۸۶۸)، صالح بن عمر، صاحب تمة التدريب و غيره. (الاعلام، ۱۹۵/۳؛ الضوء اللامع، ۳۱۲-۳۱۴؛ حوادث الدهور، ۵۷۳/۳)

جلال الدين سيوطى (هـ ۹۱۱)، عبدالرحمن بن أبى بكر، صاحب آثار بسيارى چون: الجامع الصغير و الحاوى للفتاوى. (الاعلام، ۳۰۱/۳؛ شذرات الذهب، ۵۱/۸؛ الضوء اللامع، ۶۵/۴)

زكريا أنصارى (هـ ۹۲۶)، زكريا بن محمد، صاحب فتح الرحمن. (الاعلام، ۴۶/۳؛ الكواكب السائرة، ۱۹۶/۱)

شَوَيْكِي (هـ ۹۳۹)، احمد بن محمد، مفتى حنابلة در دمشق، صاحب توضيح در جمع بين مُتَنَعِ ابن قدامه و تنقيح علاء مرادى. (الاعلام، ۲۳۳/۱؛ الكواكب السائرة، ۹۹/۲)

۲-۶ دوره ششم: عصر حاضر (از حدود جنگ جهانى تا زمان حاضر)

۱-۲ در اين دوره دو خصوصيت بارز ديده مى شود:

نخست آنكه اهل سنت خود را از تقيّد به مذهب خاصّ از مذاهب اربعه رها ساخته اند يعنى ضرورى نمى بينند كه در تمام مسائل تنها از يك مجتهد پيروي كنند، بلكه أحياناً شافعيه در مسأله يا مسائلى از ابوحنيفه يا مالك يا احمد تقليد مى كند و همينطور برعكس.

بعد از جنگ جهانی دوم کشورهای اسلامی بیش از پیش با تمدنهای غربی آشنا شدند و این امر تأثیر زیادی بر مسلمانان گذاشت. ارتباط ملل غربی با ملت‌های اسلامی موجب شد تا مسلمانان برای ایجاد سازگاری با مسائل روز جهان در امور شرعی تجدید نظرهایی به عمل آورند. لذا خود را ناچار دانستند در هر مسأله‌ای رأی مذهبی را برگزینند که سازگاری بیشتری با این نوع مسائل داشته باشد، حتی برخی از دانشمندان بزرگ، مانند شیخ شلتوت، اخذ به مذهب جعفری را هم أحياناً تجویز کردند با اینکه چنین امری در گذشته حتی تصورش هم آسان نبود.

دوم آنکه به علت پیدایش مسائل مستحدثه، مانند بیمه، مسائل مربوط به خانواده، تساوی حقوق، مسائل اقتصادی، معاملات بانکی (معامله سفته، ربا و...)، این فکر در بین دانشمندان قوت گرفت که بار دیگر باب اجتهاد مفتوح شود و أحياناً با توجه به روح شرع، ظواهر برخی از نصوص، مصالح و حتی مقتضیات زمان و آرای صاحب‌نظران گذشته، از نو مسائل شرعی مورد بررسی قرار گیرد و همانگونه که از برخی اظهارات دانشمندان به دست می‌آید آنها از سد باب اجتهاد راضی نبوده‌اند.

#### فقه‌های دوره ششم

۲-۶-۲ آخرین دوره در تقسیم بندی ما در این کتاب به فقهای عصر حاضر منتهی می‌شود. به طوری که قبلاً ذکر شد در این دوره فقهای اهل سنت خود را از قید مذهب خاص رها کردند و در هر مسأله‌ای خود را مجاز دانستند که به یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت رجوع کنند و حتی در زمانهای اخیر برخی از مفتیان انتخاب آرای فقهای شیعه را نیز مجاز شمردند و پیشرو این نهضت علمی جامع‌الازهر در مصر بود. اینک به معرفی برخی از فقیهان این زمانهای اخیر می‌پردازیم:

شمس‌الدین رملی (۱۰۰۴ هـ)، محمد بن احمد، فقیه مصر، صاحب غایة البیان فی شرح زید ابن رسلان. (الاعلام، ۷/۶؛ خلاصة الاثر، ۳/۳۴۲؛ التیموریة، ۳/۱۱۵؛ معجم المطبوعات، ۹۵۲)

سالم سنهوری (۱۰۱۵ هـ)، سالم بن محمد، مفتی مالکی در مصر، صاحب حاشیة علی مختصر الشیخ خلیل (خطی). (الاعلام، ۷۲/۳؛ خلاصة الاثر، ۲/۲۰۴)

شَوَّیری (۱۰۶۹ هـ)، محمد بن احمد، فقیه شافعی از اهل مصر، صاحب الاجوبة عن الأسئلة فی کرامات الاولیاء (خطی). (الاعلام، ۱۱/۶؛ خلاصة الاثر، ۳/۳۸۵؛ الکتبخانة، ۱/۳۳۴)

مَبَّارَه (۱۰۷۲ هـ)، محمد بن احمد، فقیه مالکی از اهل فاس، صاحب الاتقان و الاحکام فی شرح تحفة الحکام. (الاعلام، ۱۱/۶؛ التیموریة، ۳/۲۹۷؛ سلوة الأنفاس، ۱/۱۶۵-۱۶۷؛ الازهریة، ۲/۳۰۴)

أَحْسَائِي (۱۰۸۳ هـ)، محمد بن احمد، فقیه حنفی از اهل أحماء نجد، صاحب شرح القدوری. (الاعلام، ۱۲/۶؛ خلاصة الاثر، ۴/۳۱۳؛ تاریخ العراق بین احتلالین، ۵/۱۰۷) خَلَوْتِي (۱۰۸۸ هـ)، محمد بن احمد بهوتی، فقیه حنبلی از مصر، صاحب تحریرات و آثار غیر مطبوع دیگر. (الاعلام، ۱۲/۶؛ خلاصة الاثر، ۳/۳۹۰؛ دارالکتب، ۵/۱۳۰)

الْحَمَوِي (۱۰۹۸ هـ)، احمد بن محمد مکی، از فقهای حنفی در مصر، صاحب غمز عیون البصائر، نفحات القرب و الاتصال. (الاعلام، ۱/۲۳۹؛ معجم المطبوعات، ۳۷۵؛ هدیة، ۱/۱۶۴)

الْیُوسُی (۱۱۰۲ هـ)، حسن بن مسعود، فقیه مالکی در مغرب، صاحب قانون أحکام العلم. (الاعلام، ۲/۲۲۳؛ الیواقیت الثمینیة، ۱/۱۳۳؛ الاستقصا، ۴/۵۱؛ شجرة النور، ۳۲۸)

ابن مِسْنَاوِي (۱۱۳۶ هـ)، محمد بن احمد، فقیه مالکی در مغرب، صاحب نتیجة التحقيق. (الاعلام، ۱۳/۶؛ نشر المثنی، ۲/۱۲۴؛ إتحاف أعلام الناس، ۴/۷۴ و ۱۳۹) الهلالی (۱۱۷۵ هـ) احمد بن عبدالعزیز، فقیه مالکی، صاحب نورالبصر فی شرح المختصر خلیل. (الاعلام، ۱/۱۵۱؛ نشر المثنی، ۲/۲۷۳؛ معجم المطبوعات، ۱۸۹۳؛ فهرس الفهارس، ۲/۴۲۱)

المجیری (۱۱۸۱ هـ)، احمد بن عبدالفتاح، فقیه شافعی ازهری، شیخ الشیوخ در عصر خود، صاحب شرحان لمتن السلم کبیر و صغیر و جز اینها، متوفی. (الاعلام، ۱/۱۵۲؛ سلک الدرر، ۱/۱۱۶؛ التیموریة، ۳/۲۸۹)

شیخ محمد کردی (۱۱۹۴ هـ)، محمد بن سلیمان، فقیه شافعی در حجاز، صاحب الفتاوی و فتح القدر باختصار متعلقات نسک الأجر. (الاعلام، ۶/۱۵۲؛ سلک الدرر، ۴/۱۱۱؛ التیموریة، ۳/۲۵۶؛ معجم المطبوعات، ۱۱۵۵)

ابن جَوْهَرِي (۱۲۱۵ هـ)، محمد بن احمد، از فقهای شافعی مصر، صاحب مختصر المنهج در فقه. (الاعلام، ۱۶/۶؛ الکتبخانة، ۳/۲۲۵؛ ایضاح المکنون، ۱/۱۸؛ التیموریة، ۳/۶۶)

السَّیَّاعِي (۱۲۲۱ هـ)، حسین بن احمد، از فقهای زیدیه، صاحب الروض النضیر

(الاعلام، ٢٣٢/٢؛ نيل الوطر، ٣٦٦/١)

طَهطاوى (١٢٣١ هـ)، احمد بن محمد، فقيه حنفى، صاحب حاشية الدر المختار، حاشية على شرح مراقي الفلاح. (الاعلام، ٢٤٥/١؛ خطط مبارك، ٥٦/١٣؛ المكتبة الازهرية، ١٣٩/٢ و ٢٤٤)

الباجورى (١٢٧٧ هـ)، ابراهيم بن محمد، شيخ جامع الازهر، از فقهای شافعى، صاحب حاشية على مختصر السنوسى. (الاعلام، ٧١/١؛ ايضاح المكنون، ٢٤٤/١؛ خطط مبارك، ٢/٩؛ معجم المطبوعات، ٥٥٧)

مغربى بيبانى (١٢٧٩ هـ)، يوسف بن عبدالرحمن، از فقهای شافعى، صاحب شرح مولد الدردير (خطى). (الاعلام، ٢٣٧/٨؛ منتخبات التواريخ لدمشق، ٧٥٠؛ روض البشر، ٢٦٠؛ فهرس الفهارس، ٤٥٤/٢)

شيخ عَلَيش (١٢٩٩ هـ)، محمد بن احمد، از بزرگان فقهای مالكى در مغرب، صاحب منح الجليل على مختصر خليل، در ٤ جلد و غيره. (الاعلام، ١٩/٦؛ خطط مبارك، ٤١/٤؛ ايضاح المكنون، ٢٧١/١؛ التيمورية، ٢١٢/٣)

ابن عابدين (١٣٥٧ هـ)، احمد بن عبدالغنى، فقيه حنفى، صاحب ٢٥ مجلد كتاب و رساله چون تبرئة الشيخ الاكبر.... (الاعلام، ١٥٢/١؛ الاعلام الشرقية، ١٨٠/٢؛ تراجم أعيان دمشق، ٣٨)

الرافعى (١٣٥٨ هـ)، عبدالغنى بن احمد، از فقهای حنفى، صاحب تعليقات على حاشية ابن عابدين على الدر. (الاعلام، ٣٢/٤؛ تراجم علماء طرابلس، ٨٣؛ ايضاح المكنون، ٢٨٢/١) آلوسى (١٣١٧ هـ)، نعمان بن محمود، ملقب به رئيس المدرسين، صاحب جلاء العينين فى محاكمة الاحمدين. (الاعلام، ٤٢/٨؛ أعلام العراق، ٥٧-٦٨؛ المسك الأذفر، ٥١؛ معجم المطبوعات، ٧/١)

شيخ محمد عبده (١٣٢٣ هـ)، مفتى ديار مصر، از بزرگان اصلاح و مجددان اسلام، صاحب الاسلام و النصرانية، الاسلام و الرد على منتقديه و آثار بسیار ديگر. (الاعلام، ٢٥٢/٦؛ الفكر السامى، ٣٦/٤؛ معجم المطبوعات، ١٦٧٧؛ مذكرات عنانى، ١٨٧)

الوزائى (١٣٤٢ هـ)، محمد المهدي بن محمد، از فقهای مالكى در فاس، صاحب الكواكب النيرة و آثار بسیار ديگر. (الاعلام، ١١٤/٧؛ معجم الشيوخ، ٤٨/٢؛ فهرس المؤلفين، ٢٩١؛ معجم المطبوعات، ١٩٥)

محمد عارف منير (١٣٤٢ هـ)، از فقهای شافعى، صاحب حسن الابتهاج بالاسراء و

المعراج. (الاعلام، ١٨٠/٦؛ ايضاح المكنون، ٨١/١؛ الاعلام الشرقية، ١١٧/٢؛ معجم المطبوعات، ١٢٥٨)

عبدالقادر بَدْران (١٣٤٦ هـ)، از فقهای حنبلى، صاحب المدخل الى مذهب الامام احمد، شرح روضة الناظر لابن قدامه و آثار بسیار ديگر. (الاعلام، ٣٧/٤؛ الاعلام الشرقية، ١٢٨/٢؛ معجم المطبوعات، ٥٤١)

سنوسى (١٣٥١ هـ)، احمد الشريف بن محمد، صاحب الاتوار القدسية، الفيوضات الربانية. (الاعلام، ١٣٥/١؛ فهرس الفهارس، ١٤٦/١؛ معجم الشيوخ، ١٣٦/١-١٤٥)

سبكى (١٣٥٢ هـ)، محمود بن محمد، فقيه مالكى، صاحب الدين الخالص در شش جلد و آثار ديگر. (الاعلام، ١٨٦/٧؛ الازهرية، ٢٦/٣؛ الاعلام الشرقية، ١٨١/٢؛ معجم المطبوعات، ١٥٥٥)

شيخ محمد بَخيت (١٣٥٤ هـ)، از فقهای حنفى ديار مصر، از مخالفان سرسخت حركت اصلاح عبده، صاحب ارشاد الامة الى احكام اهل الذمة و آثار بسیار ديگر. (الاعلام، ٥٠/٦؛ الفكر السامى، ٣٨/٤؛ مرآة العصر، ٤٦٧/٢؛ تاريخ الازهر، ١٧٢)

مراغى (١٣٥٥ هـ)، محمد بن محمد بن حامد جرجاوى، از فقهای مالكى در مصر، صاحب آثار خطى بسیار. (الاعلام، ٨١/٧؛ فهرس الازهرية و دارالكتب، ١٢١/١ و ٤٣/٢)

اكرارى (١٣٥٨ هـ)، محمد بن احمد، از فقهای مالكى در مغرب، صاحب تألیفات مخطوط، متوفى ١٣٥٨. (الاعلام، ٢٣/٦؛ سوس العالمية، ٢٥٧، ٢١٨)

ظواهرى (١٣٦٣ هـ)، محمد الاحمدى بن ابراهيم، فقيه شافعى مصرى، صاحب العلم و العلماء و آثار ديگر. (الاعلام، ٢٦/٦؛ الاعلام الشرقية، ١٤٧/٢)

محمد بن مصطفى مراغى (١٣٦٤ هـ)، از پيشروان اصلاح و از مشايخ جامع الازهر، صاحب الدروس الدينية، بحوث فى التشريع الاسلامى. (الاعلام، ١٥٣/٧؛ الاعلام الشرقية، ١٧٦/٢)

احمد ابراهيم (١٣٦٤ هـ)، از فقها و اساتيد حقوق جامع مصر، صاحب احكام الأحوال الشخصية فى الشريعة الاسلامية، النفقات، الوصايا و غيره. (الاعلام، ٩٠/١؛ فهرس المكتبة الازهرية، ٦٧/٦)

مصطفى عبدالرزاق (١٣٦٦ هـ)، از اساتيد الازهر و از وزراى أوقاف مصر، صاحب الامام الشافعى و آثار بسیار ديگر (الاعلام، ٢٣١/٧؛ الازهر فى الف عام، ١٨١-١٨٨، الكنز الثمين، ١٧٥)

### ادوار فقه شیعه و معرفی فقها و دانشمندان شیعه

همان طور که در گذشته اشاره شد (۲-۴-ه) ادوار فقه شیعه را می‌توان به ۹ دوره تقسیم کرد. اینک به شرح خصوصیات آنها می‌پردازیم:

#### ۱-۳ دوره اول: عصر تفسیر و تبیین

۱-۳ این دوره از رحلت پیامبر ﷺ آغاز می‌شود و تا پایان غیبت صغری (۳۲۹ ه) ادامه می‌یابد. در این عصر گرچه به علت رحلت پیامبر گرامی اسلام ﷺ باب اجتهاد در نزد اهل سنت مفتوح شد ولی شیعه به دلیل حضور امامان به اجتهاد نیازی پیدا نکردند، چه به عقیده آنان اقوال، افعال و تقریرات امامان به منزله قول، فعل و تقریر پیامبر ﷺ است و در حجیت آن جای هیچگونه تردیدی وجود ندارد. البته کسانی که به علت دوری و یا جهات دیگر به آن بزرگواران دسترسی نداشتند به صورت ساده‌ای در مسائل اجتهاد می‌کردند. مثلاً ناگزیر بودند به خبر ثقه عمل کنند زیرا برای ایشان دسترسی به نفس قول یا فعل یا تقریر پیامبر یا امامان به طوری که علم وجدانی حاصل کنند ممکن نبود و یا ناگزیر بودند به ظواهر قرآن یا حدیث نبوی و یا روایات امامان علیهم السلام عمل کنند و یا در موارد فقد نص یا اجمال و یا تعارض نصوص به آنچه عقل آنان حکم می‌کرد، از براءت یا احتیاط و غیره عمل کنند. پیداست اجتهاد تا این اندازه کار چندان دشواری نبود و تنها عقل آنان و یا روش عقلا برای به دست آوردن حکم مآله کفایت می‌کرد.

#### امتیازات دوره اول

۱-۲ با اینکه در این دوره اجتهاد به صورت گسترده مطرح نبود در عین حال دارای امتیازاتی است که باید آنها را ذکر کرد:

امتیاز اول. پیشوایان اهل سنت تا اوائل قرن دوم به عللی که بخوبی روشن نیست از تدوین حدیث امتناع می‌کردند. به طوری که نقل می‌کنند: ابوبکر در آغاز احادیثی را جمع کرده بود ولی بعداً آنها را سوزاند. عمر نیز در آغاز قصد نوشتن سنن را

احمد رضا (۱۳۷۲ ه) صاحب الدروس الفقهية. (الاعلام، ۱/۱۲۵)

شیخ محمود شلتوت (۱۳۸۳ ه)، فقیه و مفسر مصری، از فقهای روشنفکر الازهر و معتقد به فتح باب اجتهاد، صاحب آثار بسیار از جمله: الاسلام عقیده و شریعة، فصول شرعیة اجتماعیة، حکم الشریعة الاسلامیة فی تنظیم النسل. (الاعلام، ۷/۱۷۳؛ الازهر فی الف عام، ۳/۱۱۲؛ الشخصیات البارزة، ۲۹۶)

مصطفی سباعی (۱۳۸۴ ه)، از اساتید رشته حقوق دانشگاه و از فعالان جمعیت اخوان المسلمین. (الاعلام، ۷/۲۳۱؛ مجلة حضارة الاسلام، سال پنجم، شماره ویژه سال ۱۳۸۴)

محمد بن عبدالعزیز (۱۳۸۵ ه)، ابن مانع، از ملازمان محمد عبده، صاحب مختصر عنوان المجد فی تاریخ نجد. (الاعلام، ۶/۲۰۹؛ تاریخ الأحساء، ۳۵؛ مجلة العرب، ۵/۹۷۷)

ابوزهرة (۱۳۹۴ ه)، محمد بن أحمد، از بزرگان علمای شریعت اسلامی در زمان خود صاحب حدود ۴۰ مجلد کتاب از آن جمله: تواریخ مفصلة ودراسة فقهیة اصولیة للائمة الاربیعة، چهار کتاب درباره چهار ائمه اهل سنت. (الاعلام، ۶/۲۵؛ تقویم دارالعلوم، ۲۶۶؛ جریده الاهرام، ۱۳ آوریل ۱۹۷۴؛ حضارة الاسلام، ۳۹-۵۱)